

یا خدا این صدای جیغ از کجا میاد. درجا میشینم نگاه میکنم به دور و ورم انگار از تو تخت منه صدا. اوپس این که صدای زنگ گوشیمه از عسلی کنار تخت برش می دارم و نگاهش میکنم. ساعت 7 چه زود صبح شدا من هنوز خوابم میاد. با یک نگاه غمگین از تخت خوابم دل میکنم و خودمو جلوی آینه نگاه میکنم عادتتمه میخوام انقد خودمو نگاه کنم تا یاد بگیرم مثل آدم بخوابم که صب مثل این آنگولایی ها بیدار نشم. وای که چقد من حرف زدم... خود درگیری دارم دیگه

صورتتمو شستم و مسواک زدم خوب حالا وقت حاضر شدنه می پرسین کجا؟ (به شما چه؟) شرکت سرکار بدبختی تو این وضعیت که انتظار ندارین ول بچرخم خوب اول ضد آفتاب میزنم بعد فرمژه (آخه مژه هام فر نیست فقط از این درازای بی خاصیت) ریمل و مداد چشم یک رژ صورتی خفن موهامو جل(ژل) میزنم و می بندمشون چتریهامو درس میکنم حله بریم سراغ لباس یک مانتوی آبی. روشن یک شلوار مشکی لوله یک دونه از این مقتعه شکلی ها با یک کفش پاشنه 3 سانتی

از پله ها سر میخورم میام پایین وای... مامانم با چاقو وایساده جلو پله ها (یا امام زاده بیژن تک چرخ باز) جاقو دیگه واسه چیه قیافمو مثل گربه شرک کردم که نکنه اون چاقو رو بکنه تو شکمم

سلام مامان قشنگم

مامان زهرمار... تو دوباره مثل الاغ از اون بالا سر خوردی و مثل گوریل انگوری سروصدا راه انداختی (من ممنونم از این همه توجه)

مامان ترو خدا اینقدر شرمنده نکن منو (این چاقو چیه دستت؟)

خیر سرم آگه تو بذاری داشتم صبونه میخوردم-

ببخشید خب فدات شم به منم به لقمه می دی دیرمه برم-

وایسا برات بیارم آخر تو خودتو میکشی انقد هیچی نمیخوری-

نگام به آینه بزرگ راهرو میفته یک دختر لاغر توی یک مانتوی آبی یک دوران من اصلا لاغر نبودم اتفاقا خیلیم تپل بودم تا سال سوم دبیرستان دیدم اینطوری پیش بره دیگه از دروازه اصلی خونه تو نمیام به همین خاطر عزممو جذب کردم و شروع کردم لاغر کردن چهار ماه تمام ب جای غذا عذاب میخوردم شده بودم یک بز تمام معنا ولی خب نتایجش خوب بود

مامان لقمه به دست با یک لیوان آب پرتقال میاد ستم

دستت طلا مهنازی بووس-

صد دفعه اینم صدو یک دفعه مهناز نه مامان-

برمیگردم با دستم برآش بوس میفرستم. با دو پله های حیاط رو میام پایین که سکندری میخورم و نزدیکه با مخ بیام پایین مرگ خوشکل قرمزمو سوار میشم Genesis مغزی شم (دور از جونم). سویچمو در میارم و

با یه تکاف از خونه میزنم بیرون

خوبه رییس شرکتم وگرنه تا حالا صد بار اخراج شده بودم همچین میگم شرکت هرکس ندونه فک میکنه بیل گیتسم. فقط یه شرکت واردات صادرات قطعات کامپیوتره دیگه والا اوه راستی یادم رفت خودمو براتون معرفی کنم من مهیاس سلیمی هستم

از یه خانواده متمول (تقریبا) یه داداش بزرگتر دارم که اسمش ماهانه و خیر سرش نیس رفته فرانسه مثلا درس بخونه بخونه وگرنه من که میدونم چه جلبیه یک آجی کوچکتر هم دارم اسمش مهسان میگین چرا اسممون این شکلیه خوب به خاطر مامانم دیگه چون اسمش مهنازه ما هم باید مثل اون باشیم

تا بتونم جوونای مردم رو از دست این زالوها که خونشون رو میکنن تو شیشه نجات بدم

لباس میپوشم تا برم اداره یک بلوز سفید با یک شلوار طوسی پارچه ای

با سرعت می روم اواسط خرداد اما هوا گرم شده تا رسیدم یکر است رفته اطاقم لباس فرم پوشیدم سرباز صادقی اومد داخل احترام گذاشت

صادقی-بله قربان

زودتر ماشین رو حاضر کن بریم صحنه جرم -

چشم قربان -

دوباره احترام گذاشت و رفت بیرون

اسلحه ام را بستم به کمرم با قدم هایی استوار و اعصابی داغون رفتم بیرون

خدایا ترافیک رو دیگه کجای دلم بذارم سرمو می چرخونم یه دختر از این بی عارو دردا داره با یک لبخند گشاد نگام میکنه اخمام رو می کشم توهم

شبیبه این قورباغه دهن گشاد میخنده از این فکر یه لبخند می یاد گوشه لبم که با یاد این پرونده محو میشه و اخمم شدید تر میشه

جلوی ماشینمون باز میشه هنوز نگام سمت اون قورباغه هست که اینبار به جای اون لبخند اعصاب خوردکنش زیونش رو آورده بیرون و شکلک در میاره پهلو فوران میکنه خشمم این الان منو مسخره کرد؟

تو بلند گو میگم بزن بغل پیاده میشم میکوبم به شیشه : گواهینامه ،کارت ماشین

شروع میکنه به بحث کردن چقدر دلم میخواد سرشو بکوبم تو طاق دلم خنک شه چقدر وراج و پرروء حیف که صادقی گفت باید بریم وگرنه حتما ماشینشو می خوابوندم

سوار ماشین میشم و دوباره راهمونو پیش میگیریم سمت صحنه قتل

دور تا دور محل وقوع جنایت رو نوار زرد کشیدن بازم صحنه های تکراری مثل 2 تا قتل قبلی مطمئنم کار همون گروه قاچاقچی اما بازم راهی واسه اثبات وجود نداره چون طرف تقریبا خود کشی کرده یعنی یکی مجبورش کرده به خودش شلیک کنه به همین خاطر هیچ راهی واسه اثباتش وجود نداره با اینکه هر سه نفر توی یک شرکت کار میکنن اما انقدر دلیل محکمه پسند واسه خودکشی شون جور شده که راهی برای اثبات نمی مونه

مهپاس

نگام میچرخه سمت ساعت 9:30

سلام خانم سلیمی-

سلام خانوم سالاری-

منشیم یک خانوم جا افتاده حدودا 35 ساله است اسمش زهرا سالاری فر کلا شرکت من یک واحد اداری بزرگ با حدودا 20 کارمند که گلچینی از بهترین ها هستند یک شرکت کامپیوتری که واردات و صادرات قطعات کامپیوتر انجام میده وقتی این شرکت تاسیس شد عملا من فقط سهام دار بودم و آقای امینی مدیرعامل بود اما الان که تقریبا 8 سال از تاسیس شرکت گذشته 2ساله که خودم ریاست رو به عهده گرفتم و جناب امینی به عنوان معاون و البته امین من اینجا مشغوله

قراره توی این ماه یک شعبه دیگه که البته را دوری نیست همین پایین طبقه 28 تاسیس شه امروز با دیزاینر قرار داشتیم که الان هم دیر رسیدم خدا کنه منتظر مونده باشه آخه از این گند اخلاقیست اساسی

از فکر میام بیرون - خانم سالاری فر آقای ستوده تشریف آوردن؟

بله خانم سلیمی شما بفرمایید کارشون تموم شد بعد با سر به سرویس بهداشتی اشاره کرد می فرستمشون اتاقتون-

خندم گرفت یعنی نمیتونه خودشو نگه داره پسره گنده

رفتم تو اتاقم مقنعه ام رو درست کردم و منتظر ورودش شدم و از مانیتور اتاقم زل زدم تا ببینم کی میاد داخل (وای خدا چه نازه این پسر قذبلند و چهارشونه یک بلوز آبی آسمونی پوشیده و آستیناشو تا آرنج زده بالا همیشه به نظرم خوشتیپ بوده آخه دیزاین اینجا هم (کار خودشه

بفرمایید-

اومد داخل ولی هنوز مثل اسب زل زدم بهش وای اینقد از چشایه آبییش خوشم میاد جووووون (کوفت مهیاس خجالت بکش... نمیخوام (همینه که هست هیزم خودتی

رهام (همون ستوده خودمون) -سلام

سلام بفرمایید خیلی خوش اومدین. با دستم به سمت صندلی هدایتش میکنم و خودم میشینم سرجام دکمه تل رو میزنم - خانم سالاری فر - لطف کنید وسایل پذیرایی رو آماده کنید

برمیگردم سمت چشم قشنگه قهوه یا چای

چای لطفا-

برای نوشیدنی هم چای لطف کنید ممنون-

و خودم از جام بلند میشم میرم میشینم روبروی چشم آبی حالا نه که خودم چشم ابرو مشکلی باشما نه بابا چشمای منم آبییه اما مال این سورمه آیه از اون سگ دارا

در زده میشه - بفرمایید

خانوم سالاری فر چای و کیک رو گذاشت جلومون آقا احمدرضا (سرایدار) هم ظرف میوه رو گذاشت (این یکی از عاداتمه باید میوه (تو شرکت باشه مگه چیه

خب آقای ستوده فک کنم بدونید چرا اینجا این میخوام سنگ تموم بذارید-

با به نگاه مغرور زل زد بهم و خیلی سرد گفت

بله خانوم سلیمی من کارم رو خیلی خوب بلدم این هم کاتالوگ ها میتونید انتخاب کنید

این کار رو به خودتون واگذار میکنم این جا ترکیبی از قهوه ای و آبییه میخوام پایین ترکیب آبی و قهوه ای باشه یعنی برعکس اینجا - قسمت بیشترش آبی باشد از طرح های گل منگولی هم خیلی خوشم نیامد

و به لبخند زدم چاشنی حرفام در مورد هزینه هام نمیخواد اصلا نگران باشید و یک چیز دیگه اونجا شرکت نرم افزاریه خب سوالی مونده

خیر خانوم-

پس بفرمایید چاییتون رو میل کنید سرد نشه-

(بابا ادب بابا شخصیت بابا کمالات چاکریم سرمه جون)

تا دم در همراهیش کردم تا هوس نکنه برگرده با اون اخلاق گندش هر چقد خوشگله گند اخلاقه

من فردا همین موقع اینجا-

اوه بله با منشیم هماهنگ کنید لطفا خدا نگهدار-

خداحافظ-

تا غروب با این قرارداد ها سر و کله زدم وای خدا قراردادمون با شرکت حمل و نقل هم داره تموم میشه باید بگردم یک شرکت مطمئن پیدا کنم چون شرکت قبلی خیلی تو کارشون بد قولی میکردن اگر نتونن بارا رو به موقع برسونن که به هیچ دردی نمیخورن

(این کار رو باید به امینی بسپرم چون یکم مردونه است (مدیونید فک کنید از تتبلیمه هــــا

ساعت پنج شد دیگه برم خونه خسته ام تا از در میام بیرون خانوم سالاری هم وسایلشو جمع کرده که بره قضیه شرکت حمل و نقل رو یادداشت میکنه تا به امینی بگه خوب همه چی حله برو که رفتیم بازم تهران و ترافیکش پشت چراغ قرمز یک بچه میزنه به شیشه جعبه وسایلشو میاره بالا خانوم وسیله سرگرمی میخوای؟؟؟؟ نگاه میکنم میبینم سوسک موش پلاستیکی و اینا میفروشه خندم میگیره خوب بچه گل بفروشی که بهتره ازش یک سوسک و یک شصت پلاستیکی میخرم و میرم خونه

دیشب اومدم خونتون نبودي

راستشو بگو کجا رفتي

یادته قول دادی قالم نظاري

هي واسم عضو و بهونه نیاري

راستشو بگو کجا رفته بودي

به خدا رفته بودم سقا خونه دعا کنم

شبی که نظر کرده بودم واسه تو ادا کنم

دروغ نگو ، دروغ نگو ، دروغ نگو تو رو به خدا گولم نزن

بهم می گن پشت سرت از مرد و زن

تو رو با رغیب من دیده ان تو جاجه رود که با او گرم سخن نشستته بودي لب رود

تو رو با رغیب من دیده ان تو جاجه رود نشستته بودي لب رود

دروغ مگن دروغ مگن به خدا رفته بودم سقاخونه دعا کنم

شبي که نظر کرده بودم واسه ادا کنم

چرا رفتي و قالم گزاشتي

مگه با ديگري وعده داشتي

چي مي شد اگه پيشم مي موندي منو انتظار نمي نشوندي

ديشب اومدم خونتون نبودي

راستشو بگو کجا رفتي

يادته قول دادي قالم نظاري

هي واسم عضو و بهونه نياري

راستشو بگو کجا رفته بودي

به خدا رفته بودم سقا خونه دعا کنم

شبي که نظر کرده بودم واسه تو ادا کنم

به خدا رفته بودم سقا خونه دعا کنم

شبي که نظر کرده بودم واسه تو ادا کنم

مام مامی مامان مــــــــــــــــــــــاما ن مهناز کجایی-

- اينجام چقد جیغ جیغ میکنی مثلا سرکار بودی الان باید مٹ جنازه باشی

مادر من من رئیس شرکتما خستگی نداره که

میرم تو اتقم و لپ تاپ نازم روشنش میکنم و میرم لباس عوض میکنم بعد میپرم رو تخت چت وا میکنم اقدس بی کله هم که آنه

سلام سکینه کله خــــر

مانتو مشکی ام رو میپوشم جنسش خیلی نرمه با یه شال باربری و کیف و کفش ستش و لی یخی ارایش هم باشه ارایشگاه

مهسان زلزله دایناسور بیا دیگه

سلام ابجی چه ناز شدی خبریه؟

مامان - نه بابا اخه کی به این نگاه میکنه تا تو هستی؟

مامان من امروز یکم دیرتر میام

مامان - کجا به سلامتی؟

میرم دنبال پدر مادر واقعیم بگردم بی شوخی ی سر شاید برم پیش سمیرا فعلا بای نفسم

خونه سما جنوب شرقه

مهسان چطوری با سما دوست شدی فک نکنم تو یک مدرسه باشید

مهسان - چرا اباجی پدرش تو مدرسه ما کار میکرد واسه همین تو مدرسه ما بود الان باباش اخراج شده

ای وای چرا؟

مهسان - نمیدونم

جغل رسیدیم میام بالا ببینم تولد کی تموم میشه دیدی اصرار کردن منم موندم

زنگ رو میزنم

بفرمایید

سلیمی هستم

طفه دوم تشریف بیارید

یه اقای دی در منتظرمون بود

سلام خانوم خیلی خوش اومدید بفرمایید داخل

سلام ممنون بعد هم رفتم تو خوب تشنمه

چای میل دارید؟

نه یک لیوان اب لطف کنید ممنون میشم

سلام سما جون تولدت مبارک خم میشم میبوسمش بیا عزیزم اینم کادوت

سما - مرسی خاله

مامانت نیست؟

سما- نه خاله داداشیم میخواد دنیا بیاد مامانم بیمارستانه

باباش میاد و لیوان اب رو میده دستم نگام کشیده میشه اون سمت خونه چند تا مرد دور هم نشستن و صحبت میکنن تا لیوان رو میبرم سمت لبم در با شدت باز میشه

شاهین

دیشب تا صبح خوابم نبرده همش تو فکر حل این پرونده ی لعنتی ام دنبال یک راه واسه به دام انداختن این گروه انقدر این چند وقته درگیری دارم که از خودم از تفریحاتم از پدرم مادرم از خونه ام جدا شدم چقدر سخته دلّت بخواد مثل همه زندگی کنی دلم واسه شایسته خواهرم و شهاب پسرش تنگ شده

میرم حموم دوش اب سرد رو وا میکنم باید از این خواسته های بچگانه جدا شم دست میکشم به صورتم چند روزه اصلاح نکردم یعنی وقتشو نداشتم یادمه هر وقت صورت مادرمو میبوسیدم میگفت -برو اونور الان صورتمو زخم میکنی

منم رومو اونور میکردم و میگفتم اصلا دیگه نمیوسمت

شایسته حسود هم داد میزد از اتاقش که پسره ی لوس بچه ننه خجالت نمیکشه مثلا سرگرد مملکت

از سردی اب بدنم کرخت می شه از زیر دوش میام بیرون

امروز قرار بود چند تا از رابط های خرده کارشونو دستگیر کنم چون ممکن بود بعدا بخوام بعنوان جاسوس برم بینشون من می موندم اداره و بچه ها دستگیرشون میکردن

بازم اداره و یک پرونده حل نشده

من شاهین نیستم اگر تا اخر این ماه کل این باند رو فنا نکردم

مهپاس

منو این همه خوشبختی محاله بالاخره اداره پام به کلانتری باز میشه هر چند نمیدونم این افتخار چرا داره نصیبم میشه

پلیس خانوم که بغلم نشست یک لبخند محو میزنه و بر میگردد سمت دو میگه قاچاق مواد مخدر

یا خدا این چی میگه؟ یه—— و پوکیدم از خنده راننده و جناب سروان خوشگله با تعجب زل میزنن بهم با خنده میگم قاچاق مواد؟

حالا چی قاچاق میکنم؟ هروئین یا کراک دوباره میخندم الان پیش خودشون میگن چه اسگلیه این ها

سروان -خانوم به نظر شما قیافه ما به شوخی میاد؟

نخیر جناب سروان اما وقتی بیگناه دستگیر میکنید باید منتظر عواقبش هم باشید

سروان - تو اداره همه چیز معلوم میشه

ببخشید میخواستم بدونم بچه ها چپیدن یعنی میدونید سما امروز تولدشه

سروان- شما نگران نباشید یکی از همکاراری خانوم پیششون میمونه و نمیدارن متوجه چیزی بشن

ممنون

شاهین

مضمونین رو آوردن میرم پشت شیشه اتاق بازجویی همون لحظه صادقی میاد احترام میذاره

قربان یک خانومی هم هم همراهشون بود تو اون خونه که میگه والدین یکی از بچه هاست و شاکیه از اینکه آوردنش کلانتری قیافشون یکم اشناست

باشه صادقی ببرش اتاق من تا بیام

بله قربان

در اتاق رو باز میکنم و میرم داخل تا سرشو بلند میکنم قیافش میاد جلوی چشمم بگو چرا انقدر واسه صادقی اشناست

دوباره من قورباغه لبشو کش میدم اخه کی بهش گفته میخنده قشنگ میشه؟

سلام جناب سروان

سلام خانوم قاچاقچی خودت اعتراف میکنی یا بزور ازت اعتراف بگیرم

بیهو لبخندش رفت و واسه یه لحظه ترسید اما فک کنم خیانت چشمامو فهمید میدونم نباید با مراجعین گرم بگیرم یا شوخی کنم اما این یکی رو دلم میخواد دغ بدم تا منو مسخره نکنه

از شما بالا دست تر نبود واسه اعتراف گرفتن؟ مثلا سرهنگی چیزی؟

خوب واسه ادمای خرده پای منم از سرت زیادم

خب من با اون جناب سروانی که منو رسوندن موافق ترم جذبش بیشتر بود

تا میام جوابشو بدم در میزنن

بفرمایید

صادقی - قربان جناب سرهنگ فرمودند برید اتاقشون با این خانوم

باشه تو برو

بلند شو بریم

همین طور که بلند میشد گفت - دیدید گفتم به مقام بالا دست تر لازمه و یه لبخند لج درار زد

در زدیم رفتیم داخل احترام گذاشتم

امری بود جناب سرهنگ

بله سرگرد این خانوم بی گناهن میتونن برن

اما من نمیخوام برم تکلیف سما چی میشه؟ پدرش که اینجاست مادرشم بیمارستانه

سرهنگ - در حقیقت برای همین خواستم شما بیاید اتاق من پدر بچه میگه که هیچ کس رو تهران ندارن گفتن که به شما اعتماد دارن و اگر لطف کنید یک مدت از سما نگهداری کنید و گرنه ما مجبوریم بفرستیمش بهزیستی تا پدرش ازادشه

مشکلی نیست جناب سرهنگ من خودم میخواستم همین پیشنهاد رو بدم

بعد پر کردن فرم تعهد نامه نگهداری سما بلند شد کارتشو از کیفش در آورد و گفت

همیشه ارزوم بود بتونم پلیس شم اما حالا که نشدم هر وقت کمکی خواستید من درخدمتم

(او هو چه با ادب این همون دختره زبون درازه)

سرهنگ از ش تشکر کرد

مهپاس

هم سما هم مهسان خوابیدن یاد این سرگرد که می افتم خندم میگیره وای چقدر حال میده حرص دادنش

رسیدم خونه انقد خسته بودم که فقط یک توضیح سرسری به مامان دادم و بچه ها رو بردم اتاقشون بعدهم مٹ جنازه ولو شدم

شاهین

وقتی بچه ها رو سپردم دست این دختره که اسمش مهپاس برگشتم اتاق سرهنگ

احترام گذاشتم

بشین شاهین که به لطف خدا یه یاور و اسمون از اسمون رسید

یعنی چی سرهنگ

کارتی که این دختر داد همون شرکتی که احمدی خبر داد امروز با شرکت حمل و نقل قرارداد بستن

این دختره رئیسش شرکتته

روی کارت که اینطور نوشته

کارت رو میده دستم شرکت کامپیوتری یاس سپید با مدیریت مهپاس سلیمی

قبل اینکه تو بیای فرستادم در باره ی دختره تحقیق بنظرم زیادی قابل اطمینان بود صبح که جوابی تحقیق اومد بهش زنگ بزن باهانش قرار بذار تا ازش کمک بخوای

اما سرهنگ نباید یک مدت مد نظر باشه اینجوریریسک بزرگی کردیم؟

میدونم اما ما زیاد وقت نداریم خود تو چند وقته دنبال حل این پرونده ای؟

این میتونه خیلی به حل این پرونده و فرستادن تو تو به اون گروه کمک کنه

حق با شماست قربان

و شروع میکنه نقشه جدید رو مطرح کردن امیدوارم دختره راه بیاد اخه خواسته ی سرهنگ خیلی سنگین و سخته

مهپاس

ساعت یک ظهر با سرگرد جونی قرار دارم ای جان فک کن من و سرگرد و این همه خوشبختی خیلی محاله ساعت دهه و من از الان دارم حاضر میشم یک مانتو ابی کاربنی با شلوار لی شال ابی کیف و کفش مشکلی خب حالا بریم ارایش کنیم که شاید خورد پس کله ی این یارو و از من خوشش اومد

من تا آخرش هستم خب میشه یکم واسم توضیح بدی؟-

طبق تحقیقات من تو رئیس شرکت یاس سپیدی و همین دیروز با یک شرکت حمل و نقل قرارداد بستید-

این همون شرکتیه که من دنبالشم خیلی کارشون دقیق هیچ وقت از خودشون هیچ ردی بجا نمیدارن

من باید به عنوان یک نفوذی برم تو شرکتشون اما تا حالا موفق نشدم

چون هیچ غریبه ای رو وارد مسائل اصلی شرکت نمیکنن اما من باید به یک طریقی برم تو و کجا بهتر از شرکت تو ،

من میتونم در ضمن کارکردن باهاشون اعتمادشون رو جلب کنم

خب من که نمی تونم یکاره بردارم ببرمت بگم این معاون من یا شریک منه چون فک نکنم با کارمند ساده بودن بتونی باهاشون مرتبط شی نه؟

خب من برای همه اینها برنامه ریزی کردم تو ایتالیا درس خوندی مگه نه؟-

با لبخند گشاد جوابشو دادم - خب اره

میتونی بگی اونجا با من دوست و همخونه بودی و هم رشته ای هستیم و مدیریت شعبه جدید شرکتتو بسپری به من خب؟-

ببین اینجا یک مشکلی هست اگر من بگم همخونه ایم بودی بابام منو میکشه البته هم منو هم تورو مطمئنا امینی بهش میگه-

خب اما اگه اینو نگیم هیچ دلیلی نداره تو بخوای ریاست شرکتتو بهم بدی و باهام شریک شی باید یه صمیمیت زیاد بین ما باشه در -
ضمن یه چیز دیگه که نداشتی بگم

چند ثانیه ساکت میشه اخم میکنه بعد میگه ما باید به هم محرم شیم این قضیه برای من چندان مهم نیست این شغل منه حتی لازم باشه
جونم هم میدم

یعنی باید اینقد صمیمی باشیم؟-

خندش میگیره

اخره من نمیدونم سرهنگ تو ، تو چی دیده که میگه میتونی خیلی بهم کمک کنی-

ببین خوب گوش کن تو هم قراره با من وارد اون گروه شی و تنها راهی که میشه هم کمک کنی هم مراقبت باشم همینه

خب این تنها یک راه داره که نه کسی تو شرکت نه تو خونه ی ما شک کنه اینه که تو با سرهنگ بعنوان پدرت میای خونه ما و -
خواستگاری میکنی از من

بعد هم به هم محرم میشیم تا آشنا شیم با همدیگه اینطوری بعد یک مدت میگیم که با هم تفاهم نداشتیم

و از این جور چیزا اینطوری وجه من خراب نمیشه و تو هم به هدفت میرسی

در این مورد با سرهنگ صحبت میکنم و بهت میگم که کی میایم خواستگاری

همین طور که به سمت در میرفتیم ادامه میده

ببین ما باید یک هفته واسه آموزش من و تو بریم یک منطقه محافظت شده تا هم من به تو دفاع شخصی یاد بدم و

از من بدبخت نازک تر دماغ عمل کرده عروسک رفتیم نشستیم تو الاچیق تو حیاط

من- عروس خانوم چند سالتونه

یارو کپ کرد یک لبخند گشاد زدم – اخ منظورم اقا داماد بود ببخشید

چشم افتاد به ناخونهاش دیگه دیگه پوکیدم همچین بلند و ردیف حالا دست من

قیافمو اوا کردم و گفتم وای عزیزم ناخونات رو کجا مانیکور کردی اخه میدونی من یکم باید به ناخونام برسم ارایشگر خانوادگی دارید؟ بعد هم اشاره کردم به ابروهاش

هیچی دیگه نمیدونم چرا رفتن و دیگه زنگ نزدن به نظر من که به هم میومدیم فقط من باید ریش میذاشتم

همین یکی بود؟ نه بابا انقدر بودن که شمارشون در رفته از دستم

اما یکی از یکی نابود تر من نمی دونم این پسرای خوشگل و خفن فقط تو این فیلمان؟

تا به خودم اومدم دیدم یکی با مشت و لگد افتاده به جون در اتاقم

بلند شدم در و باز کردم دیدم سما و مهسان پشت در ان

اجی بیا پایین اومدن بعد هم اومد جلوتر و گفت اینو کجا قایم کرده بودی اخه یادمه اخرین خواستگارت کچل بود-

کوفت برو اومدم-

خیلی خانوم وار از پله ها میام پایین

شاهین

از وقتی اومدم هنوز این دختره رو ندیدم

نگاه های مامانش و لبخند باباش که نمی دونم واسه چیه دقیقا خیلی معذب میکنه

سلام-

همه ی سرا برگشت سمتش

این چه وضعیه این اومده مگه اومده عروسی اینقدر خودشو بزرگ دوزک کرده

این سروان ایزدی هم که چشم ازش بر نمی داره می خوام دوندوناشو خرد کنم اینجوری میخنده وقتی

زیر لب با حرص سلام میکنم که بر میگردد و با تعجب نگام میکنه اروم میگه چیه هاپو؟

بعد هم میره چایی بیاره

خم میشه جلوم به من میگه هاپو؟ اگه من هاپو ام تو هم قورباغه ای

بفرمایید چایی فقط یک لیوان توی سینی مونده میخوام بگم نمیخورم ضایع شه-

اما یاد پرونده میوفتم با پاش پامو لگد میکنه

بردار دیگه-

دستمو میبرم سمت لیوانا و نگاهم قفل میشه رو لباس ایکیبری

این چه رنگیه ؟ از این جیغ تر نداشتی بزنی؟-

با لبخند میره میشینه با صدای پدرش نگاهمو از خودش و اون لبخند مضحکش میگیرم

اینطور که معلومه بچه ها قبلا حرفهاشونو زدن فقط مونده صحبت های ما ، خب نظر شما چیه آقای سعادت؟-

والا شاهین میگه من از انتخابم مطمئنم اما نظر من اینه 3 ماه بهم محرم بمونن با هم رفت و امد کنن تا نقطه مبهمی باقی نمونه-

منم موافقم تو این مدت ما هم بیشتر با هم آشنا میشیم-

خب پس با اجازه تون حلقه نشون دست هم کنن و برن یکم حرف بززن تا عاقد خبر کنیم-

پدرش معلومه از این همه هول هولکی داره بهش فشار میاد اما مهیاس با چشماسش به پدرش اطمینان میده

دستشو میگیرم تو دستم حلقه رو اروم میذارم تو انگشتش اما بعد که یادم به این می افته که به من میگه هاپو همچین دستشو فشار دادم که اخش در اومد حفته

اونم حلقه منو که خودم خریدم میندازه دستم

مهیاس جان با اقا شاهین برید توالاجیق صحبت کنید

مهیاس

فک کنم بابای من این الاجیق رو فقط واسه خواستگاری من ساخته والا مگه اتاق من چشه یک فضا با در بسته نمی خوام بخورمشون که

فردا صبح آماده باش تا بریم سفر راستی چی به پدرت گفتمی که راضی شد ؟ بهش نمیداد اینقدر راحت کنار بیاد با همه چی از -
ماموریت که چیزی نگفتمی؟

چرا راستش نتونستم دروغ بگم-

همچین با عصبانیت اومد سمتم که نیشم از جذبش شل شد

تو چه غلطی کردی ؟-

هیچی بابا جوش نزن سرگرد قلبی من دهنم قرص قرص خواستم هاپو شی بخندیم-

فک کردم الان لبخند میزنه اما یهو برزخی شد

با کی بودی هاپو رو ؟-

چشمام یه لحظه خورد به پنجره سالن مامان واستاده بود و داشت نگامون میکرد اگر میدید داریم بحث میکنیم که همه چی لو میرفت

خب تو این فاصله و موقعیت ما جز بحث چیکار میکنن ؟ بخصوص که عشاق تازه به هم رسیده هم باشن رفتم

نزدیک نزدیک شاهین واستادم یهو ساکت شد سرمو بردم بالا نزدیک صورتش کپ کرد

شاهین

در هر صورت لازمه همین که من میگم حالا هم بلند شو حاضر شو شاهین تو راهه-
همین طور که از مامان و بابا و بچه ها خداحافظی میکردم شاهین هم رسید ساک ها رو دادم دستش
سلام-

سلام این همه وسیله چرا دنبال خودت راه انداختی خوبه میدونی-

پریدم وسط حرفش

من ساک مشکلی کوچیکه وسایلمه بقیه هم کار مامانه این سبد هم بذار جلو خوراکیه-

بعد هم بدون توجه بهش رفتم جلو نشستم صندلی رو خوابوندم و چشمام رو بستم

اه اه این چه اهنگیه پسره ی غمناک

از تو کیفم فلش مو در اوردم و زدم به ضبط و رفتم اهنک یازده

دختر همسایه شبای تابستون

گاهی میومد روی بوم

هر دفعه به گلی پرت میکرد میونه خونمون

یعنی زود بیا روی بوم

طی میکردم با چابکی

پله هارو دو تا یکی

تا میرسیدم اون بالا

قایم میشد میگفت حالا

اگه راستی مردی

باید دنبالم بگردی

اگه راستی مردی

باید دنبالم بگردی

تا شروع کرد به خوندن بهو دیدم قیافه شاهین سرخ شد و برگشت سمتم داشتم اشهدمو میخوندم که شروع کرد فهقه زدن

این چیه ؟ از کجا آوردیش ؟-

لابد مثل اهنگ های تو خوبه ؟ ادم یاد قسطا و بدهکاری و بدبختی های نداشتش میوقته-

همه دارن نگامون میکنن اخه اینا چیه تو گوش میدی ؟ بد نیست ها اما توی ماشین یکم نافرمه-

من چیکار دارم بقیه چی میگن دست زدی به فلشم نزدی-

با خنده گفت -مٹ اینکه امروز باید با اهنگ های تو سر کنیم دیگه چه میشه کرد

کجا میریم ؟-

دماوند هم کوهه و هم هواش تو این فصل خوبه -

شاهین

این دختره هر چی نداشته باشه همین که انقد شاده یکم انگیزه ی منو واسه حل این پرونده بالا میبره خیلی وقته دلم یکم شادی و کلکل و شیطونی میخواد

حالا چجوری به این بگم که قراره توی کلبه کوچیک بمونیم نه یک ویلا بزرگ

مهپاس بیداری؟-

اره چیزی شده؟ اگه خسته ای بیا اینور من میشینم-

نه دیگه رسیدیم خواستم بیدارت کنم که خواب نبودی-

ماشین رو نگه داشتم خودش ببینه بهتره الانه که منفجر شه اخه داره با تعجب اطراف رو نگاه میکنه

قراره تو این کلبه بمونیم ؟-

میترسم بگم اره بزنه زیر همه چی -اره

مٹ فتر پرید بالا

وای راست میگی ؟ چه باحال باورم نمیشه اینجا خیلی نازه-

باهم رفتیم داخل ساکشو داد دستم اینا رو ببر بالا تا من غذا گرم کنم

فقط زود باش باید بریم تمرین همین حالا هم کلی وقت از دست دادیم-

باشه تا تو لباس رو عوض کنی کار منم تمومه-

مهپاس

باورم نمیشه از بچگی عاشق این بودم که توی کلبه وسط جنگل زندگی کنم اینجا فوق العاده است توی سرایشی مٹ دره

اینور کوه و اونور هم جنگل و رودخونه ادم فک میکنه توی بهشته

کثلت هایی که مهناز جونی درست کرده رو میذارم گرم شه و میرم بالا لباس عوض کنم

شاه—ین کجایی؟ وسایلمو کجا گذاشتی؟-

اینجام بیا . ساکت پیش منه-

رفتم داخل اتاق چه باحال همه چی چوبیه

مگه اتاق دیگه ای نیست؟-

نگام میره سمت تخت دونفره

نه این کلبه مجردیه چون دیدم جاش برای تمرین خوبه گفتم بیایم اینجا-

یعنی اینجا ماله تو؟-

(اره من میرم پایین لباس عوض کن بیا) این چرا این قد بیغه-

تاپ مشکی مو پوشیدم با شلوار مشکی موهامو جمع کردم بالا و

با کش بستم خیلی ورزشکاری شدم ها یک بوس برای خودم فرستادم یادم باشه اسپند هم دود کنم واسه خودم

از پله ها به دو رفتم پایین دیدم نشسته تو اشپزخونه داره غذا میخوره سرشو آورد بالا تا چشمش افتاد بهم لقمه جست تو گلوش

یک لیوان اب دادم دستش الهی بچه دختر به این نازی ندیده تو گلوش گیر کرد

با مشت محکم میزدم پشتش دستمو گرفت – بسه ستون فقراتم رو با معدم یکی کردی چرا اینقدر دستت سنگینه؟

اون حرف میزد اما من نگام به بشقاب وسط میز بود ک بدونه کثلت بیشتر توش نبود

تروخدا تعارف نکنی ها ناراحت میشم منو از خودت ندونی بقیه غذا کو؟-

کدوم غذا مگه تو نخورده بودی؟-

یعنی واقعا همین یکیه؟ بعد هم بق کردم خوب من گشمنه-

قیافتو مٹ طفل های سه ساله نکن واست نگه داشتتم فقط زود باش-

شاهین

دختره میخواد کار دستم بده من میدونم اخه این چه وضع لباس پوشیدنه اصن چرا مشکی اینقدر بهش میاد؟

خیلی باحال بود وقتی واسه غذا گریش گرفته بود

خوب حالا چیکار میکنیم؟-

اول میریم پیاده روی تا یکم بدنمون گرم شه بعد تمرین رو شروع میکنیم

خدا بهم رحم کنه-

قراره از همین اول نق نق کنی؟ خوبه هنو شروع هم نکردیم-

سالی که نکوست از بهارش پیداست خدایا خودمو به توسپردم زنده برم گردون-

میدونم داره مسخره بازی در میاره اما امیدوارم تمومش کنه

پس چرا وایستادی شروع کنیم دیگه زیر افتاب پختم-

مهپاس

وای خسته شدم این پسره انگا روباته خستگی نمی فهمه که بهو واستاد منم حواسم نبود با مخ رفتم تو ستون فقراتش

ای ای ای-

چیکار داری میکنی؟ حواست کجاست اخه؟ جلوتو نگاه کن-

خسته شدم بسه دیگه-

غصه نخور تموم شد بعد هم از کیفش زیر انداز در آورد انداخت روی زمین من خوش خیال فک کردم واسه استراحت نشستم روش

چرا نشستی شروع کن تا بدنت سرد نشده-

چی رو شروع کنم؟-

شنا زدن رو-

_____ من دارم هلاک میشم عمرا-

تا 3 میشمرم شروع کرده باشی-

من هنوز ده تا هم شنا نزدم اونوقت این پسره 143 تا رفته به پشت دراز میکشم و زل میزنم بهش یک فکری به ذهنم میاد

اگر من پشتت بشینم هم میتونی شنا بری؟ عمرا نمیتونی-

انگار حواش نبود چون گفت - اره که میتونم همیشه شایسته میشستم پشتم

شایسته کیه؟-

خواهرم-

پس من هم میام میشینم-

نه-

پس نمیتونی-

اگر تونستم باید 200 تا شنا بری-

باشه-

با به جهش پریدم پشتش که اخ بلندی نثارم کرد

شروع کرد شنا رفتن اولش دستش میلرزید اما بعدش خوب شد یادم رفت موقعی که کول مهران سوار میشدم

پشت بلوزش رو گرفتم و گفتم

پیتـــکو پیتـــکو برو اسب خویم

یهو واستاد من میدوم و اون پشت سرم داد میزنه

زندت نمیذارم دختره ی سرتق زبون دراز من اسبم ؟ جرات داری واستا-

جرات ندارم فرار میکنم-

(از پشت موهامو گرفت و کشید افتادم در اغوش پر مهرش(اره جون خودم میخواد سر به تنم نباشه

برم گردوند سمت خودش

شاهین

که من اسبم اره؟-

اسب که خیلی حیوونه نازیه خیلی هم خوب و نجیبه-

با دستام شونشو فشار میدم

که اسب حیوون نجیبیه الان که لازمت دارم اما بعد این پرونده میندازمت انفرادی یک هفته شایدم یک ماه-

حالا بدو بیا بریم باید 200 تا شنا بری یادت نرفته که

شاهین همیشه بیخیالش شی 200 تا زیاده خوب-

نخیر زود باش ببینم حرف زدی پاش واستا-

زود باش هنوز شصت تا مونده 140 139-

بلند شد انگشته شصتسو گرفت طرفم

بیا اینم شصت تا-

منم نامردی نکردم شصتسو گذاشتم تو دهنم و محکم گاز گرفتم

برای امروز بسه بیا بریم یک ساعت استراحت کنیم بعد هم کلاس کامپیوتر رو شروع کنیم

اخ که چقد خستگیم در رفت ساعتو نگاه کردم 5 شد

من از کامپیوتر هیچی نمیدونم و اصن هم دوست ندارم بدونم

اخه اینم رشتست این دختره داره ؟ میرفت دکتر میشد خوب

صدای اب میاد فک کنم قورباغه کوچولو رفته حموم از اتاق میام بیرون که همزمان میشه با بیرون اومدنش از حموم خوبه میخوامم
برم اشپزخونه که نبینمش هر دو زل زدیم به هم کف دستام عرق کرده من میدونم این اخر کار دستم میده یک نفس تا اشپزخونه میرم
یک لیوان اب واسه خودم ریختم دوباره یادش میوفتم

خیس خیس با یه حوله سفید با موهای بازو بلند

به منم یه لیوان بده-

همچین سرمو بر میگرددونم که فک کنم مهره 5 و 6 گردنم جابجا شد

یک پیراهن سفید پوشیده که تا روی زانوهایش موهایش باز ریخته دورش عینک هم زده چه با عینک بامزه می شه ها دلم میخواد دستمو رو موهایش بکشم

بیا من نمیخورم لیوان رو میگیرم سمتش درسته محرمیم اما سعی کن یکم مراعات کنی به هر حال بعد این پرونده جدا میشیم برای - خودت بد میشه

میشه تو نگران خودت باشی؟ من همیشه تو خونه راحت میگذشتم نمیتونم یک هفته خودم رو بیچم لای پتو چون تو میگی سختته نگاه - نکن

حالا هم برو بالا لب تاپ رو بیار تا من یک چیزی واسه شام بذارم-

بعد شام هم اصول اولیه سخت افزار کامپیوتر رو یادم داد و هرچی لازم بود یادداشت کرد تا من بخونم

رخت خوابم رو پایین تخت روی قالیچه میندازم خوابم نمی بره فکرم مشغوله مهیاس روشو بر میگرددونه و به پشت میخوابه

فکر میکنی می تونیم بگیریمشون؟-

اره حتما میتونیم-

پس تا الان چرا-

میپریم وسط حرفش - این دفعه فرق داره اونا بین ما جاسوس دارن

من این پرونده رو بدون اطلاع کسی دنبال میکنم فقط من و سرهنگ میدونیم

حالا من با وجود تو و کمک تو راحت میتونم نفوذ کنم بینشون حداقل از بعضی

کارهاشون سر در می ارم

ممکنه کشته بشم؟-

نمیدونم چی شد که اینو گفتم اما میدونم از ته قلبم اومد

من شاید اما هیچ وقت نمیذارم بهت اسیبی برسه-

با این حرفم چرخید سمتم

قول بده اخر این پرونده هر دومون سالم میمونیم نمیخوام تو هم چیزیت بشه-

بعد هم اروم اضافه کرد آگه چیزیت بشه کی به من سواری بده

(بعد هم انگشت کوچیکشو گرفت سمت انگشتشو با انگشتم قفل کردم (قول میدم

مهپاس

از حرفش از این که دستم تو دستشه از قولش گرم شدم هم خودم هم قلبم

از بس بی جنبه ای مهپاس جون سرمه نمیشه تو نپری وسط عاشقانه من؟

(دو کلمه اومدم مثل ادم حرف بزنا

صبح وقتی بیدار شدم دیدم پتو روش نیست روشو میپوشونم و به این فکر میکنم که

چطور چند تا جمله عربی اینقدر باعث راحتی و صمیمیتمون شده

شاید هر کدوم داریم کوتاه میایم تا این پرونده زود تر حل شه مثل دو تا نظامی واقعی

شاید اگه کسی بجز شاهین بود هرگز قبول نمیکردم که با هم توی یک خونه و یک اتاق بخوابیم اما

شاهین خودشو رفتاراش قابل اعتمادن

نمازم رو خوندم بعدم میز صبحانه رو چیدم

امروز هم یک ساعت رفتیم دوبیدیم مثل دیروز فرقتش این بود که الان راحت تر بود برام

زیر انداز رو پهن کرد

من شنا نمیرم ها-

فقط 20 تا-

زیر لب با خودم غر میزنم لعنتی من نمیدونم چرا خسر شدم و این پرونده رو

قبول کردم

امروز قرار بود بهم دفاع شخصی یاد بده منم صداشو در نیاردم که کمر بند قهوه ای کاراته دارم

واستاد جلوم پاشو آورد بالا که بزنه تو کتفم با ضربه اش رو گرفتم و سریع با پام ضربه زدم تو کتفش

اولش شوک شد اما سریع گارد گرفت و شروع کردیم مبارزه کصافط خیلی محکم میزنه

اخراش یک لحظه حواسش پرت شد منم نامردی نکردم

حرص همه ی ضربه هاشو جمع کردم با پا کوبیدم زیر شکمش

جوشش بالا اومد حقت بود

ساعت تمرین تموم شد من رفتم تو هم زود بیا-

از پنجره اشپزخونه زل زدم بهش

وای خدا مثل این اردک ها که میخوان جوجه به دنیا بیارن راه میره

نزده باشم از پدر شدن فاقدش کرده باشم زیر لب با خودش حرف میزنه

اگه داره به من فحش میده ایشا... سوسک شه پسره ی زشت

از کلاس کامپیوتر نگم بهتره این پسره اصن استعداد نداره

اما واسم جالبه به خاطر این پرونده خودشو هلاک کرده حتی موقع شام هم داشت میخوند و سوال میکرد

فردا کار با اصلحه رو بهت یاد میدم چون از شواهد معلومه توی دفاع شخصی از پس خودت بر میای-

یه لحظه به خودم و گوشام اطمینان نداشتم اصلحه ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

شاهین

مهاس صبح اینقدر زود که وقتی ساعت رو نگاه کردم هنوز پنج و چهل دقیقه بود

داره نمازش رو میخونه چقدر با این چادر سفید قیافش مظلوم و خواستنی میشه ته دلم یک چیزی تکون خورد

سلام میده

چیه فرشته ندیدی؟-

الان هم نمیبینم کو کجاست؟-

بلند شد یک دور چرخید

اینهاش-

نمیدونم تو چشمام و لبای ساکت شدم چی دید که چادرش رو تا کرد و

رفت پایین منم بلند شدم نمازمو خوندم و از خدا خواستم که کمکم کنه

اومدی؟ بشین بخور بریم تمرین-

خب بابا من نمیدونم تو با این همه ذوق و شوق چرا پلیس نشدی؟-

بابام میگفت نمیخوام همش تو خطر باشی-

بعد از توضیح دادن اناتومی تفنگ و طریقه کار باهاش چهار تا طبری میذارم و بهش میگم باید بزنتشون

الان قرار بود سومین بطری و بزنه و تا حالا همه ی تیر هاش خطا رفته

میرم و ایمیستم پشتش دستشو میگیرم تو دستم بغل گوشش گفتم

از تو چشمی با دقت نگاه کن

سرمو تکون نمیدم اینجوری کاملاً تو بغلمه چقدر گرمه

بنــــــگ بطری پرت شد اونور

باید ازش جدا شم اما قلبم به حرف مغزم گوش نمیده

رفتیم داخل همه به احتراممون بلند شدن بعد از سلام رفتیم بالاترین قسمت میز نشستیم

ممنون از اینکه جمع شدید همه میدونید که قراره اخر ماه شرکت پایین افتتاح بشه.

من مدت زیادی که دارم روی گسترش شرکت برنامه ریزی میکنم

تو این ماه قراره یک مهمونی برگزار کنیم تا با کارمندای شرکت نرم افزاری هم آشنا بشید

اما امروز برای معرفی تون به شریک و نامزدم خواستم تا اینجا جمع بشید ایشون الان یکی از

سهام دارهای اصلی شرکت هستند آقای شاهین سعادت

شاهین از جاش بلند شد سری به نشانه احترام خم کرد

با اجازه-

چشماتو باز و بسته کردم

من خیلی خوش حالم از اینکه باهاتون همکاری میکنم و امیدوارم بتونیم در کنار هم بهترین ها رو عرضه کنیم-

همه دست زدن برایش

ممنون از حضورتون بیشتر از این مزاحمتون نمیشم-

میتونید برید به کارتون برسید

آقای امینی لطفا شما بمونید-

بله خانوم مهندس-

قرارداد شرکت حمل و نقل چی شد؟-

تحقیق کردم و با یکی از بهترین ها قرارداد بستم-

لطف کنید رئیس اون شرکت هم برای جمعه دعوت کنید میخوام بدونم دارم-

با چه کسانی کار میکنم درمورد شرکت قبلی کم کاری کردم کم کاری دیدم

در ضمن وظیفه هماهنگ کردن همکارا هم میمونه با شما فعلا با اجازه

اجازه ما هم دست شماست خانوم-

بریم شاهین جان؟-

بریم خانومم و دستمو دوباره گرفت چقدر دستاشو دوست دارم اصلا مث این بچه سوسولا نیست مردونه است-

سرشو نزدیک گوشم آورد

بهت نمیداد اینقدر جدی باشی بهت میاد همیشه یک قریب سبز با لبخند گشاد باشی-

ببین دو دقیقه میخوام با احساس باشم مث ادم نمیدارن که از کف دستش بشگون گرفتم

چته دردم گرفت؟-

دیدم سالاری زل زده به ما زیر گوشش اما جموری که سالاری هم بشنوه گفتم

بریم خونه عزیزم؟ من یکم خسته ام هر چی نباشه تازه از مسافرت اومدیم و مظلوم نگاش کردم

بریم نفسم-

(جــــان؟ نفسم؟ راه افتادی شاهین خان)

شاهین

تا از در اومدیم بیرون با مشت کوبید تو بازوم نه به دودقیقه پیشش نه به الان

من قرباغه ام؟-

رفتیم پشت در اسانسور تا بیاد بالا

همینطور داشت غر میزد دیدم امینی داره میاد احتمالا میخواست بره پایین به مهیاس که نمیتونستم

بگم ساکت امنی داره میاد سه میشه

کشیدمش سمت خودم دوباره بغلش کردم و قلبم دیوونه شد

تو نفس منی اخه کی جرات داره به تو چیزی بگه و با دستم اروم گوشو نوازش کردم-

خجالت کشید و لب پایینشو گرفت به دندان و شروع کرد به کندن پوست لبش

تا خواستم بگم نکن حیفه امینی رسید بهمون

خدا رو شکر دیدمتون خانوم مهندس-

مهیاس که انگار هنوز مثل من تو کف بود با صدای اروم گفت

اتفاقی افتاده آقای امینی؟-

راستش من با شرکت رز سیاه تماس گرفتم و دعوتشون کردم اما اونها گفتن که یک ماهه-

دارن برای اخر این هفته و جشنی که میخوان بگیرن برنامه ریزی میکنن و دعوت کردن

که شما به جشن اونها برید

شاهین عزیزم نظر تو چیه؟ میتونیم مهمونی خودمون رو بذاریم یک شب دیگه؟-

ما تا اخر ماه وقت داریم

اره گلم به هر حال زشته این همه اصرار کردن-

پس بگم تشریف میبرید؟-

بله و تشکر کنید بابت دعوتشون-

چشم حتما-

رسیدیم همکف امینی خداحافظی کرد و رفت سمت ماشینش

مهپاس

تلفنم زنگ میخوره

سلام مامان-

مامان-سلام مهپاس کجایی؟

مرسی من خوبم شما خوبی ننه مهناز بابا ، مهسان، کاروان ، ساربان ،ساسان پسر بقال-

سر کوچه همه خوبن؟

مامان-میگم کجایی ؟

اره بابا با شاهین هستیم چطور؟-

مامان-چرا من هر چی میگم تو یک چیز دیگه جواب میدی ؟ مجنون بودی که به لطف این شوهرت شدی

زودتر بیا خونه امشب مهمون داریم

کیا هستن ؟-

عمه و عموهات با شاهین بیاین-

باشه فاعلا امری نیست ؟ به بابا و مهسان و ساسان و-

چرا قطع کرد ؟ بیخیال مادر هم مادرای قدیم

شاهین؟-

جانم-

زدم به شونش

بیخیال الان که دیگه خودمونیم فیلم بازی کردن نداره که-

مامی مهناز دستور دادن شب شام خونه ی مایی عمو ها و عمم اینا اومدن

مهپاس من کلی کار دارم باید گزارش بدم و از سرهنگ برای پنج شنبه کمک بخوام-

خب اینکه خیلی راحت حل میشه زنگ بزن سرهنگ بگو اونم شب بیاد خونه ی ما-

منم زنگ میزنم مامانم میگم پدر شوهرم هم میاد

من لباسم واسه مهمونی مناسب نیست سرم هم درد میکنه-

بر میگردد سمتش

شاهین راستشو بگو دردت چیه؟-

با کلافگی میگه -مگه قرار نیست این ازدواج بعد ماموریت بهم بخوره

وقتی همش بازیه دلیلی نداره بیام

شاهین

میدونم اگه برم شب مهیاس خراب میشه چون وقتی از خانواده خودم دورم نمیخوام و نمیتونم کنار جمع دیگه ای شاد باشم . وقتی مادرم نگران تک پسرش بره و به یکی دیگه بگم مامان؟ کار من نیست

از وقتی به مهیاس اینجوری گفتم دیگه حتی یک کلمه هم حرف نزده

تلفنم رو بر میدارم و زنگ میزنم به سرهنگ

سلام-

سلام شاهین جان خوبی پسرم؟-

شما خوبید پدر جان؟-

از وقتی پدرم فوت شده کسی رو بابا صدا نزدم و نمیزنم بابای منو ناجوانمردانه کشتن)

(هیچکس بابای من نمیشه

خوب شد زنگ زدی امشب باید بیاید دنبالم تا با هم بریم خونه عروسم-

ولی من نمیخواستم بیام-

(تو میای شاهین جان (صداش کاملا دستوری بود مافوقه دیگه-

بله پدر ساعت هفت میایم دنبالتون-

خداحافظ-

خداحافظ-

بلاخره زیبون باز کرد

لطف کنید منو برسونید خونه میخوام به مادرم کمک کنم-

نمیخواهی لباس بخری برای امشب؟ به هر حال اولین باره میخوای با نامزدت بری یک مجلس-

من به تعداد موهای سرم لباس دارم در ضمن نامزدی قراردادی این-

قدر ارزش نداره بخوام پولمو هدر بدم صبر میکنم وقتی با همسرم رفتم اونوقت

ولی من خوشم نمیاد حالا که قراره با من به مجلسی بیای در حد من نباشی-

زیر چشمی حواسم به شاهین هست عوضی کصافط فکر کرده عاشق چشای لوچشم

ازدواج دروغی؟ اره؟ حالتو میگیرم شاهین خان پرو بالتو میچینم

ببین حالا من مهیاسم

ببین این خوبه؟-

یه لباس مشکی با یقه فایقی که خیلی شیک بود

(یقش یکم باز نیست؟ صدای شاهینه (الهی عزیزم بچم غیرت داره.....خفه شو سرمه جون-

برای مهمونی اخر هفتست بنظر من که مناسبه

مهیار- شاهین جان لباسای مجلسی یا بالاشون بازه یا پلینشون یاس خوشش نمیداد

پاهاش معلوم باشه

منم خوشم نمیداد بالا تنه اش اینقدر باز باشه-

یاسی موافقی یک رنگ بجز مشکی بیارم با معیار های شما دوتا فقط-

یک لباس دارم اما صدریه

اخه مهمونی رسمیه-

حالا تو ببین اگر خوب نبود بگو-

خودمو براش لوس کردم

باجه عجبم هر چی تو بگی-

ساعت پنج شد چقدر لفتش میدید-

خندم گرفت این دیوانه است اصن معلوم نیست با خودش چند چنده والا

لباس رو که آورد خیلی خوشم اومد پرنسسی بود منم که عاشق اینم که لباس این مدلی باشه

شاهین-همین خوبه

مهیار ی نظر خودت چیه عزیزم؟-

مهیار فکر کنم خیلی بهت میاد مثل فرشته ها میشی

نیشم شل شد پسر عمو به این میگن ها

(ها ها ها نمیدونستید نه؟ خب به من چه خودتون باید میفهمیدید)

برای امشب هم یک تونیک فیروزه ای برداشتم با یه شال ابی سیر که پابینش نقره کار شده بود

خیلی ناز بود

شاهین رفت ماشین رو بیاره

شاهین

نمیدونم چرا اینقدر اعصابم خورده میدونستم آخر این دختره کار دستم میده

که داد اونم از نوع بد

اصلا چه معنی داره با مهیار خان اینقدر گرم بگیره؟

همچین با طمانینه راه میره انگار ملکه ی انگلیسه من که میدونم فقط یک

قورباغه زشت زبون درازه

سر راه میرم دنبال سرهنگ قورباغه خود شیرین میره عقب میشینه تا سرهنگ بشینه جلو پیش من

توی راه گزارش همه چیز رو بهش میدم قراره برای

آخر هفته یک فکری برای میکروفن یا دوربین بکنه

وقتی رسیدیم خونشون تقریبا همه اومده بودن بعد از سلام و احوالپرسی

مهیا رفت بالا تا حاضر شه

مهیا

از امشب شروع میکنم به اجرای نقشه پلیدانه ام یک کاری میکنم آخر این پرونده

التماس کنی باهات حرف بزنی آگه واسه همه سرگردی واسه من سرباز هم نیستی اره

لباسام رو میپوشم یک ارایش کامل هم میکنم میخواستم موهامو ببندم که در اتاق زده شد

بفرمایید-

شاهین اومد داخل

من نمیدونم این پسره اینجا چیکار میکنه-

تا چشمش خورد بهم ادامه جمله اش رو بیخیال شد و اومد سمت فقط یک قدم بینمون فاصله مونده

که منم پررو اون یک قدم رو طی میکنم و میچسبم بهش سرم رومیارم بالا و چشمامو قفل چشماش میکنم

دستش رو میاره بالا و میذاره رو موهام اروم دستشو میبره تو موهام

اینطوری که نمیخوای ببای پایین؟-

چرا مگه چشمه؟-

دستش محکم قفل میشه تو موهام

دستموی میذارم رو دستش و با یک صدای پر از عشوه (اونم از نوع خرکیش) گفتم

شاهین داره دردم میاد-

یکم دستاش شل میشه کم کم دستش رو میاره پایین و امتداد میده رو بازو هام یهو دستشو میذاره رو کمرم و میکشتم سمت خودش صورتشو مماس صورتم میکنه انقدر که نفسهامون قاطی شده

این پسره مهیار اینجا چیکار میکنه تو که دعوتش نکردی؟-

دستموی میارم بالا و به حالت نوازش میکشتم رو صورتش چشمش بسته میشه لبخند میاد رو لبم

شاهین مهیار پسر عمومه-

اولش انقدر تو فاز بود که نفهمید چی گفتم اما به خودش که اومد فهمید ظهر سرکار بوده عصبی شده

دستشو از کمرم جدا کرد اروم غریب

شالت رو سرت کن بعد بیا پایین-

یک نگاه عصبی هم بهم انداخت و رفت

منم سریع موهامو بستم شالمو باز انداختم رو سرم و رفتم پایین

بچه ها اون سمت سالن جمع شدن شاهین بغل سرهنگ نشسته میرم سمتش

بابایی با اجازت پسر تو ببرم-

مال بد بیخ ریش صاحبش عروس گلم بردار ببرش-

دست شاهین رو میگیرم و میبرمش پیش بچه ها

همه با هم واسمون دست زدن مهیار مسخره هم کل میکشید

شاهین هم دستشو گذاشته بود رو سینش و هی واسشون تعظیم میکرد و میگفت

(من مطعلق به همتونم) (این به خدا مشکل روانی داره انگار نه انگار که تا حالا عصبانی بود-

شاهین که معرف حضور همتون هست؟-

از سمت راست شروع میکنم معرفی کردن

مهیار سیاه سوخته تک بچه عمو مهرداد-

سمیرا معروف به اقدس بی کله از بس مغزش خالیه دختر عمه مهراوه است-

ساناز فنچ فامیل هم خواهر سمیرا است-

عمو حسین و خانومش هم یک بچه دایناسور دارن که همسن مهسانه اسم اونم نگینه

بعد هم رو میکنم سمت سمیرا

برنامه امشب چیه نفسی؟-

جرات و حقیقت چطوره؟-

یک لبخند میزنم خودشه

خیلی خوبه برو بطری بیار-

شاهین دم گوشم میگه

جلوی اینا چرت و پرت بپرسی خونت پای خودته

سرم رو بر میگردونم دوباره رخ به رخ میشیم نگاش میوفته به لبام یکی نیست بگه

تو که ابی ازت گرم نمیشه واسه چی نگاه میکنی دلت بخواد

شاهین

دست خودم نیست نگاهم بی اختیار میره سمت لباش هر بار پشتم تیر میکشه

این چه حسیه که بهش دارم چرا با هر بار نگاه کردن بهش اینطوری میشم قلبم اساسی بندری میره

مهیار - اهم اهم اینجا خانواده نشسته ها

بزور نگاهمو ارزش میگیرم

مهپاس

دور تا دور هم میشینیم روی زمین بطری چرخید سمت ساناز و مهیار

مهیار - جرات

ساناز یه نگاه پر محبت میندازه سمتش و در نهایت بی رحمی میگه

اون تابلو که کشیدی و به کسی نشون ندادی رو بیار ببینیم-

مهیار که فکرشم نمیکرد گفت- امکان نداره اون یک سورپرایزه

سمیرا با اینکه از حساسیت مهیار نسبت به اون تابلو خبر داشت اما طرف ساناز رو گرفت

خودت گفتی جرات برو بیارش بدو-

مهیار که حسایی ناراحت و عصبانی شد با مشت کوبید رو میز و رفت

خیلی کارت اشتباه بود ساناز واقعا که-

مهیار با اخمهای گره خورده اومد جلومون و استاد تابلو رو گذاشت رو میز برگشت

سمت من و گفت ببخشید

بعد هم پارچه رو برداشت و نداشت فکر کنم که چرا ببخشمش

این که عکسه منه

ساناز حسابی خورد تو پرش اچه مهیار رو دوست داشت لابد فکر میکرد عکس خودش

البته مهیار هم عاشق ساناز بود خودش بهم گفته بود ساناز رو دوست داره

و من عین خواهرشم و محبتش به من خیلی فرق میکنه

مهیار اومد بالای سرم -من میخواستم بذارمش واسه تولدت کادو بدم بهت اما نشد دیگه

بلند شدم پیشونیشو بوسیدم

اشکال نداره داداشی-

اخمهای ساناز باز شد اما مشت شاهین نهاصلا نگاهشو از عکس بر نمی داشت

این عکسو مهیار خودش ازم انداخته بود یک پیراهن خواب بنفش جیغ تنمه موهامو باز

دورم ریختم پارسال که رفته بودیم شمال رفته بود تو اتاق همه و ازشون وقتی خواب

بودن عکس انداخته بود چقدر صبحش به عکساش خندیدیممثلا عمو حسین عمو مهرداد

که تو حال خوابشون برده بود رو زمین همو بغل کرده بودن یا بابام با دهن باز خوابیده

بود و خر و پف میکرد مهیار هم اداش رو در میاورد تنها کسی که بیدار بود من بودم

داشتم رو بالکن به دریا نگاه میکردم خیلی عکس نازی هر چی بهش گفتم

این عکسو به منم بده قبول نکرد که نکرد

مهیار وقتی نگاه شاهین رو دید تابلو رو گرفت سمتش

شاهین جون بیا ماله تو فک کنم خیلی ازش خوشت اومده من واسه تولدش-

یه فکر دیگه میکنم فقط منو نزن عمو شاهین

شاهین بدون هیچ لبخندی تابلو رو گرفت

اروم اما جوری که همه بشنون گفتم-شاهین هاپو

بعد هم خودم بطری رو چرخوندم افتاد سمت منو سمیرا

(جرات (میترسم بگم حقیقت رسوام کنه جنبه نداره که بیشعور-

بلند شد رفت اشپزخونه (خدایا خودت بهم رحم کن سری قبل مجبورم کرد

(یک شیشه ابلیمو بخورم تا یک هفته معدم میسوخند

دوباره یک لیوان دستش و ابمیسته جلوم اینو بخور

سمیرا تو هر دفعه این معده منو نابود نکنی همیشه نه؟ این دیگه چه کوفتیه-

حرف نباشه بخور-

تا قلب اول رو خوردم بوی بد زیره رو فهمیدم تو دنیا فقط از این زیره

خیلی خیلی بدم میاد همه هم میدونن بوش بهم میخوره روانی میشم

خدا لعنتت کنه سمی تمام محتویات دهنم رو خالی کردم رو صورت روبرویم

که از قضا خود سمیرا بود

اه دیوونه این چه کاری بود کردی-

تا سمی بره صورتشو بشوره بطری رو چرخوندم این دفعه مهیار و شاهین

شاهین -میتروسم بگم جرات انتقام بگیرد ازم همون حقیقت

چقدر مهسان رو دوست داری؟-

اونقدر که جونمم براش میدم-

(قلبم لرزید از حرفش (اما تو دلم گفتم اره خودتی شاهین جون مگه نباید حقیقت رو بگی؟

بطری این بار به منو شاهین افتاد

شاهین با یه قیافه مظلوم نگام کرد و گفت - جرات

باید اسب من شی بعد هم اروم گفتم اخی خیلی خوب سواری میدی-

بچه ها همه دست و سوت زدن شاهین برزخی برزخی چهار زانو نشست زمین منم

پریدم پشتش حتی بزرگتر ها هم داشتن نگاهمون میکردن

منم که سو استفاده گر میزدم پشت شاهین و میگفتم برو اسب خوبم برو پیپیکو

صدای شیهه اسب در میوردم

بعد دو سه دقیقه که همه از حرکت های من و حرص خوردن های شاهین غش کرده بودن

از پشتش بلند شدم رفتم نشستم سر جام میدونم کارمو بدون تلافی نمیداره

مهیار بلند گفت- شاهین جون تا آخر عمرت اینطوری سواری ندی صلوات

دو سه بار دیگه هم بطری چرخوندم که یک بار سمی مهیار رو مجبور کرد با باس...نش رو دیوار

بنویسه قسطنطنیه وای که چقدر قیافش باحال شده بود

قرار بود آخرین دور باشه که بطری بچرخونیم که از شانس قشنگ من افتاد به من و شاهین

من میتروسیم بگم حقیقت چیز بدی بپرسه پس گفتم جرات که ای کاش لال شده بودم و نمیگفتم

همه میخ شده بودن ببینن شاهین چی میگه

شاهین

میدونستم با چیزی که میخوام بگم ابرومون جلوی همه میره بخصوص ابروی خودم

چون پیش خودشون میگن چقدر بی حیاست اما این تنها راه تلافیه تا دلمم یکم خنک شه

بلند شو جلوم زانو بزنی بلند بهم بگو دیوونه وار عاشقتم بعد هم منو ببوس-

مهپاس سرخ سرخ شد ای جونم حفته بچه ها با حرف من زدن زیر خنده

مهپاس بلند شد زیر لب گفت- من که میدونم تو کفمی

مهم نیست اون چی میگه مهم منم که دارم به خواستم میرسم (ای پسره ی پررو ندید بدید

(سرمه برو بذار به مراد دل برسیم

بدون اینکه نگام کنه با حرص گفت دیوونه وار عاشقتم بعد هم اومد لپمو ببوسه که سرمو چرخوندم

و چیزی که خیلی وقته منتظرش بودم اتفاق افتاد لبامون چفت هم شد قلبم اروم گرفت بلاخره

یه لحظه چشماش از تعجب گرد شد سریع خواست بکشه عقب که گوشه لبشو محکم گاز گرفتم

مهپار که دید جو عجیب غریب تو حس و حاله سریع بحث رو عوض کرد

البته بزرگترا پشت من بودن و نفهمیدن مقصد لبای مهپاس لپ من نبود

مهپاس با حرص گفت -خیلی بیشعوری

(اما من فقط تو حس و حال خوب خودم بودم و حسابی خسر کیف بودم)البته دور از جون خر

آخر شب منو سرهنگ راه افتادی سمت خونه من تابلوی مهپار رو هم با خودم بردم

قرار بود فردا با سرهنگ در مورد عملیات صحبت کنیم هر چی تفریح کردم بسه دیگه

مهپاس

خدا رو شکر تا آخر هفته از اون پسره ی هول احمق خبری نشد خجالت نمیکشه؟

(یعنی تو خوشت نیومد نخیرم یعنی چرا یکم)

امشب چهارشنبه است مهمونی پنجشنبه شبه قراره شاهین بیاد برنامه من رو باهام در میون بذاره

البته که دلم واسه اذیت کردنش ضعف میره

بذار یکم بترسونمش میرم از اسپر خوننه یکم رب میارم

یک لباس خواب صورتی میپوشم یک تیغ از حموم میارم مچ دستمو ربی میکنم

یکم هم به تخت میمالم زنگ خونه رو زدن دوربین فیلم برداری رو تنظیم کردم
و سریع پریدم رو تخت تیغ رو انداختم زمین انگار که از دستم افتاده به زور لبخندم رو خوردم
صدای مامانم رو میشنوم

سلام پسرم این دختره ی بی خاصیت تو اتاقشه خودت برو بالا دیگه عزیزم-
صدای قدمهاشو میشنیدم در زد بازم در زد یهو انگار نگران شده باشه در رو وا کرد اومد تو
داشتم زیر چشمی نگاهش میکردم خیلی کم لای چشمامو باز گذاشته بودم که ببینمش
یا خدا-

در صدم ثانیه اومد سمتم صدام کرد
مهپاس مهپاس تو نباید بمیری در همین حین هم دو تا بازو هام رو گرفت تو دستش-
شروع کرد به تکون دادنم
نه مهپاس نمیر-

بعد هم محکم ولم کرد رو تخت حالا شروع کرد زدن تو گوشم

بهوش بیا من بدون تو چه غلطی کنم-

بعد انگار به چیزی یادش اومده باشه

بزار مثل داستان زیبای خفته بوسش کنم شاید زنده شه-

بعد هم خم شد سمتم با جد سادات این پسره چقدر سواستفاده گره منم از ترس اینکه ببوستم

سریع پا به فرار گذاشتم میدوید دنبالم دور اتاق

بیا بوست کنم زنده شی بیا بیا-

گمشو نمیخوام ، نمیخوام بمیرم بهتره تا تو بوسم کنی-

با این حرفم یهو واستاد

میرم پایین گند کاریتو تمیز کن بیا-

درو چنان محکم بست چهار ستون خونه لرزید

شاهین

باورم شده مهپاس یک تختش کمه این چه حرکتی بود زد اولش که رفتم تو واقعا فکر کردم رگشو زده

قلبم واستاد اما رفتم نزدیک تر دیدم پلکش تکون خورد خندم گرفت

یک سیگار از جیبم در آوردم کم پیش میاد سیگار بکشم اما الان خیلی بهش نیاز دارم

آگه تو این ماموریت چیزیش بشه نمیدونم چیکار کنم

دستی سیگار رو از دستم کشید نگاهش میکنم مهیاس دستشو شسته

سیگار رو زیر پاش خاموش کرد

از شوهر سیگاری خوشم نمیداد-

دلم براش ضعف رفت

دیگه ازین شوخیا نکن-

تو که فهمیدی تمام کیفشو از بین بردی-

مثلا خیر سرم پلیسم آگه نمیفهمیدم باید شک میکردی حالا هم بیا بریم رو اون تاب-

وسط باغ تا برات توضیح بدم در مورد فردا

خودم میدونم دارم بیش از اندازه بهش دل میندم اما دست من نیست

قلبم براش بینابی میکنه

مهیاس

میرم میشینم رو تاب شاهین هم کنارم میشینه سرمو میذارم رو شونش یک نفس عمیق میکشه

کاراش و رفتاراش دیگه مثل قبل نیست منم که همینو میخوام اینکه عاشقم شه

دستمو میذارم رو دستش که رو پاشه و مشتشو باز میکنم و با انگشتاش بازی میکنم

خب قراره فردا شب چیکار کنیم؟-

ما قراره به عنوان مهمون بریم اونجا اونم از نوع ویشش پس خیلی کارهامون-

زیر نظره نه میتونیم میکروفن ببریم نه ردیاب

فقط یک دوربین عکاسی خیلی کوچیک که توی دکم پیراهن من جاساز میشه

و یک لنز برای تو که با هر بار پلک زدن عکس میگیره

یعنی هیچ چیزی برای امنیتمون نمیتونیم ببریم؟ اونا قاتلن قاچاقچن من میترسم

دستمو قفل میکنه تو دستاش

پس من برگ چغندریم؟

نه تو خوده چغندری-

دستمو فشار میده از رو نمیرم همین طور که فرار میکنم ادامه میدم

نیستی؟ هستی؟ ساقشی؟ ریشه؟-

یک بار جستی ملخک دوبار جستی اخر بدستی ملخک-
رسیدم به شیر اب شلنگ رو گرفتم سمتش و شیر اب رو تا اخر باز کردم
اما دریغ از یک قطره همین باعث میشه که اسیر دستاش بشم
کاملا تو بغلشم خیلی داره خوش میگذره البته تا وقتی حرف نمیزنه
یک دستش و از کمرم جدا میکنه و اروم میاره و جا میده پشت گردنم
اخ جون بوس) که یهو اب مثل انفشان)
فوران کرد میخواستم فرار کنم که منو محکم تر گرفت
چشمام قفل شد تو چشماش میخواد چی بگه؟

شاهین

چرا وقتی اینطوری زندانی دستامی احساس ارامش میکنم؟ لباسام خیس خیس
اما دلم نمیخواد حتی یک لحظه از خودم جداش کنم میدونم اگه ببوسمش تمومه باید از این پرونده بره
سرم و خم میکنم و پیشونیشو میبوسم نمیخوام و نمیتونم ازش جدا بشم
صبح میام دنبالت میبرمت ارایشگاه-
باشه-

میخوام برم که رو پاهاش بلند میشه و لپمو میبوسه و با خنده میره خونه دستم میره سمت صورتم
و میکشمش رو گونه ام خدایا خودت عاقبتمونو بخیر کنه
موبایلم زنگ میخوره ماشین رو میزنم بغل شماره امینیه
سلام بفرمایید-

سلام جناب خوبید؟ امینی هستم-
(بله امرتون؟) (نمیدونم چرا اصلا حس خوبی به این یارو ندارم-
خواستم بگم آقای شریف گفتن رانندشون میاد دنبالتون-
بهشون میگفتید که من خودم ماشین دارم و مزاحمشون نمیشم-
گفتن شما باغ رو بلد نیستید دوست ندارن مهموناشون اذیت شن-
جناب سعادت من اینجا فقط اطلاع رسانی میکنم لطفا ادرس منزلتون رو بدید
منم ادرس خونمو دادم-

الان وقت نابودی شریف

مهپاس

مرسی خانوم ارومتر به خدا کله ادمیزاد اینطور که شما موهای منو میکشی کچل-

میشم شوهر گیرم نمیداد

والا با این اخلاقات الان هم شوهر گیرت نمیداد-

کلا با حرفش با اسفالت خیابون یکی شدم بله دیگه

وقتی اون پسره ی احمق جلوی این صدام میکنه قورباغه کوچولو همین میشه

خودمو تو اینه مینگرم - اوف چه داف نازی

موهامو بالای سرم جمع کردم ار ایش چشمم باعث شده خیلی جذاب شم

شال حریر میندازم سرم و مانتو ی مشکیم رو میپوشم میرم پایین

خدایا این قاچاقچی ها منو نکشن این شاهین منو نخوره

اخه دیشب خواب دیدم منو شاهین داریم با هم میرقصیم با قیافه های خیلی تخیلی

من یک لباس رنگی پوشیده بودم موهامو هم دو گوشی بستم

شاهین هم یک شلوارک راه راه سفید ابی پوشیده با یک کت قرمز همین طوری داشتیم میرقصیدیم

یهو گردنمو گاز گرفت و بعد هم شکل خون اشام شد بعد میخندید یوهاهاها

منم زدم زیر خنده گفت تو چرا میخندی

منم همینطور که مثل مادر ناتنی سیندرلا میخندیدم گفتم چون من ایدز دارم

اونم دو زانو افتاد زمین داد زد نه

از خواب که پریدم داشتم به این فکر میکردم یعنی من قرصام رو شستم و خوردم؟ اصلا خوردم؟

باید اخر این پرونده یک سر به امین ابادی ، امین حضوری جایی بزنم

دیدم شاهین پایین پله ها واستاده اروم اروم به سمتش میرم چشمامو مثل گریه شرک کردم

منو نخور-

دیدم داره با تعجب نگام میکنه

قول میدم دختر خوبی باشم عمو شاهین خون اشام-

چی میگی مهپاس بیا بریم دیر میشه الان ماشین میاد دنبالمون-

وقتی جریان رو بر اش گفتم کلی تعجب کرد البته که تا برسیم هی اذیتم کرد و هی میگفت

می خورمت-

مهیا تا اینجا همه چی فورمالیته بود از الان باید توی ماموریت جدی باشیم تا-

بتونیم از پیش بر بیایم راستی لوزهاتو گذاشتی؟

بر میگردد سمتش و تند تند پلک میزنم

فهمیدم گذاشتی-

رسیدیم دمخونش چه نمای جالبی داره تماما سنگه دیدیم یک بنز مشکی و اسمون بوق میده

مگه با ماشین خودمون نمیریم؟-

دستشو گذاشت پشت کمرم و گفت

اقای شریف لطف کردن برامون ماشین فرستادن-

اروم دم گوشش میگم

واقعا دست گلشون درد نکنه-

با هم میشینیم عقب

راننده که یکی از این آبر هیكله از اینه زل میزنه بهم میترسم و بیشتر به شاهین

میچسبم دستمو میگیره سرشو میاره بغل گوشم

من همیشه باهاتم خانوم کوچولو-

نگاشو میندازه تو اینه این یارو انگار بجای رانندگی فقط زل زده به ما

تا رسیدن به مقصد حتی یک ثانیه هم از شاهین جدا نمیشم

بعد از نیم ساعت پیچید توی کوچه ای که فقط دوتا در اونجا بود

یکی سفید یکی سیاه من میدونم با مانتو مشکی میرم با کفن سفید میام بیرون

این درها هم نشونست من میدونم من میدونم

غول چراغ جادو رمز عبور رو گفت و رفتیم داخل

وقتی پامو از ماشین گذاشتم بیرون یک قصر به تمام معنا جلوی چشمم بود

دستمو دور بازوی شاهین حلقه میکنم

در باز شد یک آقای حدودا 50 ساله همراهش یک زن حدودا 37-38 ساله که

فک کنم شریف و همسرش باشن

رسیدیم بهشون

خیلی خوش اومدید جناب سعادت از تشریف فرمایی شما هم خیلی خوشحالم-

خانوم سلیمی بفرمایید داخل

شریف رو به نزدیکترین خدمتکار کرد

سودابه خاتم رو راهنمایی کن برای تعویض لباس-

خودش هم شاهین رو هدایت کرد به سمت میزمون

سودابه از پله ها رفت بالا منم مٹ جوجه ای که دنبال مامانش راه می افته پشتش

طبقه دوم انگار عتیقه فروشیه پر از تابلو و گلدون های سلطنتی

در یک اتاق رو باز کرد و گفت بفرمایید داخل

ممنون-

راهشو گرفت و رفت

لباسامو مرتب کردم رژ لبمو تمدید کردم راه بازگشت رو پیش گرفتم

همین که از در اومدم بیرون

یک صدای داد شنیدم

یک صدای داد شنیدم

یعنی چی که نمیخواد من بعنوان پسرش اونجا باشم چرا نباید بعنوان پسر شریف-

(پایین باشم) همچین میگه انگار چه افتخاری نصیبش شده پسر قاچاقچی

لابد باید پیام پایین و نقش یک دکوراتور احمق رو برای مهیاس بازی کنم؟

برای من نقش بازی کنه؟ دکوراتور؟ ستوده؟ اوه چشم قشنگه

حس کردم صدای پا میاد بدون اینکه خودمو ببیازم راه خودمو ادامه دادم

خانوم شما نباید اینجا باشید بفرمایید پایین-

بله خودم داشتم میرفتم-

پامو که گذاشتم رو اولین پله یهو مثل فیلم سیندرلا یک نور سفید افتاد روم

ای وای چرا همه دارن به من نگاه میکنن مادر کجایی بیینی این همه کشته

مرده رو اخ گوشیم کجاست؟ زنگ بزنم امبولانس بیاد

خرامان خرامان واسه خودم از پله ها میام پایین روی اخرین پله ام

شاهین دست چپ ایستاده و جناب شریف ز الو هم دست راستم
شاهین میاد کنارم و دستمو دور بازوش حلقه میکنم اینم شاهزاده
قصه سیندرلا تکمیل شد دیشب مادرش امروز خودشو شوهرش
فقط فرار اخر شبش کمه یهو این یارو شریف بلند رو به مهمونا گفت
اقای سعادت و بانو مهسان مهمانان ویژه امشب-

سری به نشونه احترام تکون دادیم
گفتم الان میره از شرش راحت میشیم اما دریغ و صد افسوس تا خود میزمون دنبالمون اومد
اصلا شاید میخواستیم بریم برقصیم تا اونجا هم هر کی سر راهمون بود رو معرفی کرد
لامصب چه فامیلیهایی ساتوری - شمشیری - فقط تفنگی کم بود اون وسط
همین طوری از همه جا داشتم عکس میگرفتم که دیدم بله جناب
شریف کوچک تشریف فرما شدند
شاهین که انگار به همه چیز مشکوکه به اطراف سرک میکشید
انگار تو پیست رقص یکی براش
جالبه با یه لحن ملایم دستشو به سمت دراز کرد - عزیزم میای بریم برقصیم
اهنگ با اینکه دو نفره بود اما ریتم تندى داشت

The way you talk

طوری که حرف میزنی

The way you walk

طوری که راه میری

The way you smile

طوری که لبخند میزنی

Set me off

منو دیوونه میکنه

دستاش رو میگیره بالا میچرخم و بر میگردم سر جام دستاش رو از

دو طرف بدنم میکشه و میاره پایین

The way a move

جوری که تکون میخوری

The way a grove

جوری که میرقصی

Make me glad that I'm with you

منو خوشحال میکنه که با تو ام

این بار که میچرخونتم وقتی دستامون جدا میشه همین طور که میچرخم

دستام تو دستای یکی دیگه جا میگیره رهامه پسر شریف رهام ستوده

خیلی زیبا شدی-

من همیشه زیبا بودم شما از بس خود بزرگ بینی داری بقیه رو ریز میبینی-

انگار نه انگار بهش چی گفتم پسر ه ی خیره سر قاچاقچی

نیششو واسم تا بنا گوشش باز میکنه

از روزی که دیدمت بنظرم گستاخ اومدی زبونت کار دستت نده-

حیف که بهت نیاز دارم اقا وگرنه میدادم شاهین خون اشام بخورتت

خدا رو شکر اهنگ تموم شد

رسیدم سر میزم که دیدم رهام خان هم داره تشریف میاره انگار همین یک میز تو سالن هست

سلام شاهین خان-

سلام اقا رهام شما کجا اینجا کجا؟-

شریف که تا الان ساکت تمرگیده بود گفت

رهام دیزاینر اصلی شرکت های منه و البته پسر یکی از دوستان خوبم-

خون خون رهامو میخورد

صندلیمو تا جا داره می چسبونم به شاهین و میشینم رهام کنه هم صندلی بغل من

سرمو نزدیک گوش شاهین میبرمو و میگم

دیگه تنهام نذار و یک بوس اروم کنار گوشش-

دستمو میدارم رو پاش از روی لباس هم گرمای تنش گرم میکنه

اهسته دستمو حرکت میدم رو پاش کلا کرم دارم

دیگه طاقت نداره دستمو میگیره یعنی نکن دختره کرم

بر میگردم و از شریف میپرسم

ما میتونیم توی باغتون قدم بزنیم؟ به یکم هوای تازه نیاز دارم-

بله اینجا تماش متعلق به شماست بانوی زیبا-

پدر و پسر هر دو هیزن پسر تا ندارد نشان از پدر نشاید که نامش نهند ادمی

با شاهین میایم تو حیاط تا وسطای باغ که میریم هلش میدم سمت درخت و تو کمترین فاصله ازش وامیستم

هر کی ببینه فکر میکنه داریم کارای خاک بر سری میکنیم

سرمو میبرم نزدیک گوشش خیلی اروم میگم

رهام پسر شریفه سعی کن تا میتونی بهش نزدیک شو فرصت خوبییه-

میخوام ازش جدا شم که محکم میگیرتم و ثانیه بعد داغ میشم

لبام با لباس قفل میشن دستم تو دستش جاها مون عوض میشه

حالا من چسبیدم به درخت و اون به من

با صدایی که از پشت سرش میشنوم میفهمم دلیل کاراشو

پس تو داری چه غلطی میکنی؟ اون محموله خیلی مهمه-

ببین امیدوارم تا طلوع افتاب همه چیز حل شده باشه-

من فردا میام اونجا-

شاهین

سایه یک نفر رو میبینم که داره میاد سمتون مهیاس رو میکشم سمتم و لباسو به خودم هدیه میدم

چقدر شیرینه رنگ لباس مهیاس روشنه برش میگردونم و میچسبونمش به درخت

کاش این یارو هر کسی که هست نره تا بتونم به این بهانه خودمو راضی کنم که از مهیاس

جدا شم به زور خودمو جدا میکنم و دستمو به نشونه ی سکوت میگیرم

صدای رهام بود پس مهیاس درست فهمیده یک محموله مهم

وقتی میره مهیاس با صورت سرخ از عصبانیت زل میزنه بهم

این چه کاری بود کردی؟ یادت که نرفته این ازدواج صور-

دوباره محکم میبوسمش نمیخوام این حرفو دوباره بزنه ازم فاصله میگیره

ازم دور وایسا-

نفس نفس میزنه

بار آخرت بود فهمیدی؟-

خودش جلو تر از من میره سمت خونه

مهپاس

چرا بوسه هاش اینقدر عالییه ؟ تموم وجودم نبضه اون باید عاشق من شه نه من عاشق اون

اصلا نخواستیم این عاشقمون شه از الان میرم تو کار رهام جون مشکلی که نداره

فقط یکم قاچاقچی و دزد و قاتله هم—مین

خدا رو شکر شریف سر میز ما نیست اما رهام مثل اینکه با ادامس چسبیده

میرم سمتش بهش لبخند میزنم شاید اگه این عاشقم شه منو نکشن

شام رو سرو کردن نبودید-

چه بی ادب-

شاهین — من میرم برات غذا بیارم بشین چند لحظه تا بیام

بعد هم رهام نگاه میکنه

خانومم دستت امانت-

دوباره این زلزله داد به قلبم

آخر هفته بعد مهمونی افتتاحیه شرکت ماست میای؟-

نمیدونم من فردا میرم مسافرت اگه تا اون موقع رسیدم حتما میام-

ا اگه نه بگو چشم حتما میام اصلا نمیخوام بیای-

رومو با قهر بر میگرددونم صورتمو با دست بر میگرددونه

قهر نکن خانومی اگه تو بخوای حتما میام و شصتتو میکشه رو گونه ام-

چشمش به لبمه کلا چون لبام یکم گوشتیه خیلی تو چشمه

چرا گرم نمیشم از نگاهش ؟ از نوازشش من از حضور شاهین میسوزم

دستمو میذارم رو دستش که رو صورتمه

قراره کجا بری مسافرت ؟-

سیستان بلوچستان-

خودمو متعجب نشون میدم

اونجا برای چی؟-

خودشو یکم میبازه معلومه سوتی داده اما سریع به حالت اولش بر میگردد
یکی از مشتریانم داره اونجا شرکت تاسیس میکنه.
شاهین میرسه ظرفها رو میذاره رو میز برای من برگ آورده و واسه خودش میگو
رو به شاهین با عشوه میگم
شاهین رهام داره میره سیستان میشه ما هم باهانش بریم بعد هم بر میگردم سمت رهام.
البته اگه مزاحم نیستیم.
رهام بدبخت که معلومه کاملا توی منگنه قرار گرفته نمی دونه چی بگه
اخه تا الان نرفتم اونجا.
توی چشمای شاهین پر از تشکر و تحسینه اگه رهام قبول کنه کلی جلو می افتم
فکر نکنم خیلی از اونجا خوشتر بیاد در ضمن من برای کار میرم.
یک نگاه مظلوم میدازم سمتش
چشماشو میننده و یک چیزی زیر لب میگه بر میگردد سمتم و با یک نگاه پر از مهربونی میگه
اگه تو دوست داری چرا که نه؟
یه ذوق الکی شدید میکنم
ممنون رهام نمیدونم چی بگم خیلی وقته دلم میخواد برم جایی که تا حالا نرفتم.
حالا دروغ نگو کی بگو یکی نیست بگه جای جدید اخه تورو چه به سیستان بلوچستان
شروع میکنم با میل تمام غدامو خوردن
تا تهش میخورم سرمو که میارم بالا رهام و شاهین زل زدن به من تا نگاشون میکنم یهو غش غش میخندن
چتونه اگه خنده داره بگید منم بخندم.
مهپاس میخوای میز رو هم بخور شاهین قربون دستت داداش اگه غذاتو نمیخوری.
بده مهپاس میترسم از گشنگی بیاد منم بخوره
گشتم بود خوب.
تا رسیدم خونه ساکمو بستم حالا وظیفه ام سنگین تر شده قبلا فقط شاهین بود
الان رهام هم اضافه شده مخ یکی رو واسه دل خودم میزنم اون یکی رو واسه
حل پرونده
مهپاس بلند شو شاهین منتظرته.

صدای نکره شاهین میاد

مامان بذار خودم بیدارش میکنم-

مهیاس خانومی بیدار شو دیگه آگه بیدار نشی میرم و با یک سطل اب میام-

سریع سیخ میشینم سر جام

چییه ؟ چی میخوای؟ خوب خوابم میاد-

مگه قرار نیست امروز ساعت یازده با رهام بریم سیستان-

من غلط کردم با تو حالا بذار بخوابم--

دراز میکشم و پتو رو میندازم روم اما شاهین ول کن نیست پتو رو میکشه

بلندم میکنه میبره میندازه تو توالت

چه خبرته؟ اصلا مگه ساعت چنده؟-

بجنب با رهام یک ساعت دیگه قرار داریم 9-

من صبح ساعت 5 خوابم برد

پسره ی دیوانه احمق خب پرواز غروب بلیط میگرفتی

میام بیرون میبینم نشسته رو تخت و داره اطراف رو بر انداز میکنه

بدون توجه بهش لباس هایی که میخوام رو بر میدارم و میرم پشت دیوارک

چوبی عوض میکنم کارم که تموم میشه میام جلوی اینه موهامو میبندم بالا یک برق لب میزنم و میرم سمت

در این که هنوز نشسته

نمیخوای بلند شی شاهین خان؟-

بشین چند لحظه کارت دارم-

میرم میشینم کنارش

بفرمایید-

دیشب خیلی کمک کردی آگه تو نبودى شاید به این راحتی نبود اما زیاد به رهام-

نزدیک نشو هم خطرناکه هم خوشم نمیاد بعد هم اخم میکنه

من هر کاری رو که لازم بدونم انجام میدم حواسم هم به همه چیز هست رهام واسه-

من هیچ خطری نداره خوش امد تو هم واسم مهم نیست دیر شد بریم؟

نمیدونم این دوتا چرا انقدر ساکتن از وقتی همو دیدن تا الان که نشستیم

تو هوایما

خیلی خوبه خفه خون گرفتن منم تا برسیم خوابیدم

مهپاس نفسم بیدار شو-

چه رویای قشنگی اخی شاهین بهم میگه نفسم بابا این که)

(از اول از این لوس بازی در میاورد سرمه با اقامون درست صحبت کن

مهپاسی رسیدیم-

و تکونم میده اروم چشمام رو باز میکنم

سریع از جام بلند میشم که چون نزدیکم واستاده با کله میرم تو دماغش

ای ای ای-

چی شد ببینم -

سعی میکنم با دست دستشو کنار بزنم که ببینم چی شده که انگشتم میره تو چشمش

شاهین بدبخت نمیدونه بخنده یا گریه کنه

رهام معلوم نیست کجا بوده

بچه ها نمیخواید پیاده شید؟-

شاهین که دماغش و چشمش قرمز شده میگه

چرا بریم-

خودش میوفته جلو منم میکشه

رهام- از اژانس کرایه ماشین 2 تا ماشین گرفتم چون اکثر مواقع من معلوم نیست باهاتون

باشم برای شما جدا گرفتم تا اگه خواستید برید بیرون راحت باشید

مال ما 206-

رهام یک نگاه انداخت سمتم

شما جون بخواه-

من زیاد با جنبه نیستم ها یهو دیدی جونتو گرفتم-

شاهین-سر ظهره گشتمه نمیریم؟

رهام – شما برید من یک سر به دوستم میزنم و میام

یک برگه گرفت سمت شاهین اینم ادرس هتل

تا رهام رفت شاهین یک دستگاه در آورد و شروع کرد به گشتن ماشین

یهو دستگاهه یک صدایی در آورد شاهین دستشو گذاشت جلوی دهنش یعنی

هیس بعد هم به میکروفون کوچیکی که توی ضبط بود اشاره کرد

رهام کتیف

نشستیم تو ماشین یک کاغذ از تو کیفم در آوردم روش نوشتم بریم دنبالش؟

بعد بلند گفتم –شاهین من گشنمه اول بریم یک چیزی بخوریم؟

شاهین نوشت – با این ماشین و تیپ نمیشه

میریم هتل یک چیزی میخوریم آگه خیلی گرسنته اینجاها یک چیزی برات بخرم؟-

نه عزیزم تا هتل میتونم صبر کنم-

وقتی رسیدیم ناهار خوردیم و رفتیم بالا رهام سه تا اتاق گرفته خب بیشعور

من و شاهین نامزدیم یک اتاق میگرفتی برامون

شاهین اول اومد تو اتاق منو با دستگاهش گشت بعد هم اتاق خودشو

توی هردوشون میکروفن بود

کصافط فکر همه جاشو کرده مارو دست کم گرفته

خانومم آگه خسته نیستی بریم حیاط قدم بزنیم یکم-

من هیچ وقت برای تو خسته نیستم بریم-

تا رسیدیم تو حیاط با حرص گفتم

عوضی ، من مهیاس نیستم اینو نفرستم بالای دار

شاهین گفت – حرص نخور کوچولو با هم حالشو میگیریم الان هم بیا بریم یک جا با هم حرف بزنیم

و یک برنامه حسابی بریزیم

رهام از راه رسید آگه به من بود دلم میخواست همین جا خرخره شو بجووم پسره ی قاچاقچی

شاهین-ناهار خوردی رهام جان ؟

رهام -نه اما الان خیلی خسته ام میرم یکم استراحت کنم غروب باهم بریم بیرون

بری دیگه برنگردی ، خواب به خواب بری

تا رفت برگشتم سمت شاهین

در چه صورت ممکنه یک میکروفن یا ردیاب قابل تشخیص نباشه؟-

خیلی کم پیش میاد اما اگه توی یک محفظه تمام نقره باشه شاید بشه یک کاریش کرد-

پیش خودم تکرار میکنم محفظه تمام نقره مغزم میکشه سمت گردنبندم

میپریم بالا - فهمیدم

چه خبرته دختره ی دیوونه چی رو فهمیدی؟-

می تونی واسم 3 تا ردیاب جور کنی؟-

اونوقت چجوری میخوای استفاده اش کنی که کسی شک نکنه؟-

یک بار شده بی چون و چرا اعتماد کن راستی ردیاب رهام میکروفن داشته باشه-

من که نمی دو نم میخوای چیکار کنی اما میکروفن خطرش زیاده-

نویز زیادی میفرسته همون ردیاب کافیه

خب برو دیگه-

دستم میگیره و شروع میکنه قدم زدن

کجا برم؟-

دنبال ردیاب-

من ردیاب دارم اما چون خاموش بوده قابل شناسایی نیست-

میبرتم سمت نیمکت های روبروی پارک بازی بچه ها

میشینیم دستشو دورم حلقه میکنه با دیدن بچه ها ذهنم پر میکشه سمت مهسان چقدر دلم برای

خانوادم تنگ شده

مامان،بابا،مهسان حتی اون ماهان بیمعرفت که اصلا زنگ نمیزنه معلوم نیست داره

چه غلطی میکنه سرم رو تکیه میدم به شونه شاهین

شاهین

یعنی چی شده که قورباغه کوچولو ساکت شده؟ دلم نمیخواد اینطوری ببینمش چی بگم که از فکر بیاد بیرون

چشمم میخوره به بچه هایی که تاب بازی میکنن

مهپاس تو چند تا بچه دوست داری؟-

انگار از حرفم تعجب کرده سرش رو بلند میکنه و زل میزنه تو چشمهام

سه تا-

چه خبره؟ چرا اینقدر زیاد-

گارد میگیره - کجاش زیاده تازه خدا رو چه دیدی شاید شوهرم بیشتر از اینا دوست داشت

از حرفش دلم لرزید و اخمام رفت تو هم غلط کرده شوهر مهیاس فقط منم و بس

شوهرت منم ، منم که بنظرم دو تا بچه بسه-

! شاهین من دو تا پسر میخوام و یک دختر دو تا بچه کمه-

بعد انگار تازه میفهمه چی داره میگه - منظورم اینه به تو ربطی نداره

بلند میشه میره تا میام از جام بلند شم ببینم کجا میخواد بره میبینم زانو زده جلوی یک پسر بچه و داره شلوارشو میتکونه پسره هم هی داره گریه میکنه

مهیاس ازش یک چیزی میپرسه که اون با دستش جایی رو نشون میده

میرم سمتش

چی شده؟-

بچه که انگار با دیدن من جن دیده بیشتر به مهیاس میچسبه و صدای

گریش بلند تر میشه زیر لب میگم همینه که میگم دو تا بچه بسه

مهیاس محکم بغلش میکنه - ارسام نترس عزیزم عمو شاهین فقط شبیه گودزیلاست

وگرنه بچه ها رو نمیخوره دوستشون داره

نمیدونم چرا مثل اولاً قاطی نمیکنم برایش

مادر پدر این کجان؟-

شاهین این یعنی چی اسم داره اسمش ارسام سلام کن به عمو-

دستشو سمتم دراز کرده چقدر دستاش در مقابل دستای من کوچولو

حس میکنم مهیاس سختش به همین خاطر ارسام رو میگیرم تو بغلم

بدش به من خانوم کوچولو-

هر بار که نگامون میکنه لبخند میزنه اخر هم طاقت نیاره و میگه - واسه همینه میگم سه تا بچه

اخه خیلی بهت میاد

بعدش هم سریع فرار میکنه و میره

طپش قلبم رو صد هزاره

از خوشی زیاد ارسام رو بلند میکنم و دور خودم میچرخونم

اقا بچمو بذار زمین سرش گیج رفت-

بر میگردم سمت صدا یک خانوم چادریه

ارسام رو میذارم زمین میدوه سمت مامانش

مامان کجا بودی ترسیدم گمت کرده باشم-

رفتم برات چیزی بخرم بخوری عزیزم ببخشید-

همون لحظه مهیاس با دو تا بستنی تو دستش میرسه به مادر ارسام سلام میکنه و رو به ارسام میگه

مامانت پیدا شد؟ حالا بیا بستنی بخور-

مرسی خاله جون-

مادر ارسام هم تشکر میکنه و میرن

چرا بدون بستنی خریدی؟ یعنی خودش نمیخوره؟ یا منو ادم حساب نکرده

ترو خدا بفرمایید بستنی مدیونی آگه تعارف کنی-

همین طوری که یک گاز گنده میزنه

باشه-

مهیاس

مگه گیرم نیوفتی بستنی دزد احمق همین طور که داره میدوه داره بستنی نازنین منم میخوره

واستاد بالاخره با حرص میرم سمتش یک لبخند مکش مرگ ما میزنه

سوز به دلت همش رو خوردم-

به حرفش توجه نمیکنم همینطوری میرم سمتش دستش رو میارم بالا و محکم گاز میگیرم

حقت باشه-

بعد هم لب بر میچینم و میرم سمت ساختمون هتل که رهام رو میبینم

الان تلافی بستنی مو سرت در میارم

عمو رهام شاهین منو اذیت میکنه بستنیمو خورد تازه موهامم کشید-

رهام بدبخت که نمیدونه قضیه از چه قراره فقط نگام میکنه

برام یک بستنی دیگه میخری-

رهام از خنده منفجر میشه

اره عمویی بیا بریم برات بخرم-
و دستمو میگیره میبره سمت کافی شاپ هتل منم واسه شاهین شکلک در میارم
دارم بستنی شکلاتیمو میخورم که شاهین میاد
بچه ها موافقین غروب بریم بیرون حوصله ام سر رفت تو هتل-
تا رهام میاد چیزی بگه میگم بهونه هم نیار
رهام دوباره از اون نگاه بامزه ها میندازه سمتم
باشه چشم کجا دوست داری بریم؟-
بریم بازار خرید-
شاهین که تا الان مثل پسر بچه تغسا بغ کرده بود صدش در اومد
این همه جا بازار چرا؟-
چون من میگم همینکه که هست دوست نداری من و رهام میریم-
رهام-تا تو بستنی تو بخوری من برم بالا لباس عوض کنم پیام بریم
صبر کن منم میخوام لباس عوض کنم-
دیگه اخر بستنی رو بیخیال میشم و راه میوقتم سمت بالا
یک مانتوی مشکی با شال سرخابی بر میدارم شلوار لی روشن و کیف و کفش مشکی
تا جا داره ارایش میکنم و رژ سرخابی هم میزنم
در رو میزنن شوورمه
(ای قربون قد و بالات برم مرد)
این شکلی که نمیخوای بیای؟-
(اصلا به این نیومده دوستش داشته باشم)
دستمو میگیرم جلوی لبم یعنی هیس میرم نزدیکشو میگم
لازمه ، اوردیشون؟-
حرصشو با یک نفس عمیق خالی میکنه
بریم پایین اما قبلش رژت رو کم کن وگرنه خودم زحمتشو میکشم-
یاد دفعه قبل میوقتم دستشو کشید رو صورتم و تمام ارایشمو خراب کرد
خودم یکم شدتش کم تر میکنم

تو اسانسور رهام دیدیم و باهم رفتیم سراغ فاز دو نقشه

چرا چیزی که دنبالش پیدا نمیشه؟ الکی این همه وقت گذاشتم فقط هم وسایل بدون استفاده خریدم

تا رهام شک نکنه

دیدمش پیداش کردم یک گردنبند نقره مستطیلی که روش حکاکی نام خدا داره

باز میشه و دو طرفش عکس میذارن

اقایون شما نمیخواید برای خودتون چیزی بخرید؟-

رهام-نه خانوم شما خرید کن به جای ما

پس بیاید بریم براتون یادگاری بخرم و کشیدمشون تو مغازه-

سلام-

فروشنده که یک آقای پیر مهربونی بود گفت

سلام دخترم چه کمکی میتونم بهت بکنم؟-

میخواستم اون گردنبند پشت ویتترین مستطیلیه رو ببینم-

وقتی گرفتمش تو دستم مطمئن شدم همونه که میخوام

از این سه تا دارید؟-

بعد از اینکه خریدمون تموم شد راه افتادیم سمت هتل

رهام - نمیخوای گردنبندمو بدی؟

نه چون میخوام عکسمو بنذارم توش آگه نمیخوای همین الان بدمش بهت-

نه نه نه چه عجله ایه بعدا ازت میگیرم-

سر نهار گردنبند دو تاشونو دادم عکس خودمو زدم توشون ردیاب هم گذاشتم پشت عکسم و

با چسب چسبوندم که یه وقت آگه باز شد نیوفته بی ابرو شم

حالا سه تا گردنبند داریم که عین همه البته که چون من از شماها خوشگل ترم-

گردنبندم هم خوشگلتره

تو کجات خوشگله آخه تازه نه تنها خوشگل نیستی وقتی میخندی اقتضاح میشی-

منو شاهین بحث میکردیم اما رهام همچنان زل زده بود به عکس من

ترسیدم نکنه به ردیاب شک کرده باشه بلند شدم رفتم پشتش سرمو اوردم بغل گوشش و یهو گفتم پسخ

یهو سیخ نشست انگار هول شد همین باعث شد سرش بخوره تو دهنم و لبم توسط دندونم ببوکه

ای رهام حواست کجاست؟-

رهام که حسابی ترسیده بود برگشت سمت

خوبی چیزی شده؟-

شاهین از قیافه منو رهام خودشو رسوند بهم رهام رو پس زد کنار سرتو بگیر بالا ببینم چی شدی؟

دستمو گذاشتم رو بازوش نگران نباش من خوبم

بعد هم به رهام نگاه کردم

تو هم دیگه این شکلی نگام نکن خوبم باور کن-

(تا آخر غذا این دو تا مثل دو تا شیر یا کروکدیل یا الاغ دشمن به هم نگاه میکردن) چه فرقی داره حیوون حیوونه دیگه

رهام فردا که کار نداری؟-

صبح میخوام برم پیش دوستم آگه میخوای برنامه بریزی بذار واسه شب-

زرنگی اقاهاه؟ نخیر منو شاهین صب خودمون میریم ددر شب هم آگه دلمون خواست تو رو میریم-

شهربازی با خودمون

شاهین که خستگی از سرو روش میباره بلند میشه -من دیگه میرم بالا خیلی خستم

رهام هم میگه میخواد قدم بزنه

حس میکنم اینطوری پیش بریم قضیه نامزدیمون و عاشقی و اینا کلی زیر سوال میره پس منم بلند میشم

میخوای منو به یک فنجون قهوه تو اتاقت دعوت کنی؟-

یک لبخند ناز میزنه - چرا که نه؟

(میرسیم به سو نیتش درو باز میکنه و صبر میکنه من اول برم) اخی شوهرم چه اقااست

مهپاس خانومی لطف میکنی قهوه رو دم بذاری من لباس عوض کنم؟-

قرار بود من مهمونت باشما اما باشه هرچی تو بگی-

همین طوری که شالمو بر میدارم به سمت اسپزخونه میرم مانتوم رو هم در میارم میذارم رو جالباسی

قهوه رو میذارم آماده شه

مهپاس میخوای امشب به ما شام بدی؟ دیگه حالم داره از غذاهای هتل به هم میخورخ-

میت رسم رو دلت بمونه ها-

بعدش ابلیمو میخورم بره پایین-

از پشت بغلم میکنه لطفا دیگه بعد هم دم گوشم میگه من باید برم بیرون تا بتونم به پدرم یک زنگ بزنم

فهمیدم سر هنگ رو میگه لابد باید گزارش بده
باشه اما من قرمه سبزی بلد نیستم در حد ماکارانی و کتلت-
الویه بلدی؟ اخه خیلی وقته هوس کردم-
(بعد هم چشاشو مثل گربه شرک کرد) الهی قربون سلیقه غذاییت برم که مثل خودمی
وسیله نداریم اخه-
برم گردوند سمت خودش اخی چقدر خوشحال شدا
الان میرم میخرم و میام حالا یک لیوان قهوه میدی خستگیم بره؟-
دو تا لیوان میریزم و میشینم روبروش بی صدا لب میزنم
برای فردا لباس مبدل بخر بریم دنبالش رهام-
سرشو به معنی تایید تکون میده
تا شاهین بره و بیاد منم میرم تو اتاقم تا یک لباس بهتر بیارم تا بپوشم
یک پیراهن ابی چهارخونه که تا کمر تنگه و از کمر به پایین ازاد میشه میپوشم موهامم دو گوشی میبندم
قیافم مثل این زیزی گولو تا به تا شده
در اتاق رو میزنن از هولم سریع درو وا میکنم
اینکه رهامه اه به داخل سرک میکشه شاهین نیست؟ تو چرا درو باز کردی؟
(خوبه میدونه ها تو که از تمام مکالماتمون خبر داری)
نه رفته بیرون خرید کنه-
چطوری دلش اومده تو رو تنها بذاره اخه اونم با این قیافه؟-
یهو یادم میاد چجوری اومدم جلوش سریع درو میبندم و از پشتش میگم
اگه با شاهین کار داری اومد بگم بیاد سراغت-
نه نمیخواه خرگوش کوچولو میخواستم اگه تنهاست گپ مردونه بزنیم -
چند دقیقه بعد دوباره در زدن اینبار از چشمی نگاه کردم تا مطمئن شم شاهین
درو باز میکنم
وای خسته شدم از کت کول افتادم ضعیفه این خرید ها رو بگیر-
بدشون به من-
چند ثانیه میخ نگام میکنه یک بسته که نمیدونم چیه رو میده دستم

اینا رو بذار تو اتاق من و زود بیا-

در پاکت رو باز میکنم لباسه

میدارمش کنار تخت و به سمت صاحب لباس پرواز میکنم

اخی چه شوور کاری دارم داره سیب زمینی ها رو میشوره

خسته نباشی کدبانو-

بله دیگه وقتی تو به فکر بزک دوزکی من بدبخت باید کاراتو بکنم زن از صبح تا شب همش خونه باباتی-

نه به من میرسی نه به این بچه ها طفلک ها شبیه این سومالی های فقر زده شدن

خوبه بابا بیا کنار نخواستیم اونا آگه بچه های تو ان که عمرا فقر زده بشن-

شروع میکنم به حاضر کردن مواد هر چی که آماده میشد رو میریزم تو ظرف جلوم

تمام مدت شاهین دست به سینه زل زده به من بعد از اینکه سس و ادویه رو میزنم دستای شاهین از پشت

میشینه تو طرفه

انکن بچه-

همیشه تو خونه مامان این کارو میداد من انجام بدم آخه نه اینکه من قوی ام و دستام هم بزرگه-

همین طور که تو بغلشم دوتایی شروع میکنیم ورز دادن و مخلوط کردن مواد

خدا وکیلی از اول این ماموریت من هر کار خاک بر سری که تا حالا نکرده بودم انجام دادم

یا همش بغل اینم یا در حال کارای دیگه

با انگشتم یک تیکه الویه میزنم رو دماغش اونمبا دست تمام صورتمو الویه میکنه

شاهین نکن شام امشب حروم میشه-

میخوای برای اینکه حروم نشه من بیچمت لای نون بخورمت؟-

از این هیچی بعید نیست بلند میشم و فرار میکنم

شاهین - کجا میری چرا در رفتی؟

و غش غش میخنده

دست و رومو میشورم و به این فک میکنم که آگه بخواد بذاره بره من خیلی غصه میخورم

میز رو میچینه و خودش میشینه پشت میز

چشم ازش بر نمیدارم آگه بذارتم کنار چی؟ آگه بگه هیچ حسی بهم نداره؟ قلبم فشرده میشه

من که بهش علاقه ای ندارم دارم؟ پس چرا اینقدر ناراحت میشم از فکر اینکه فقط به خاطر این ماموریت منو بخواد

دستشو جلو صورتم تکون میده و نمیداره بیشتر از این فکر کنم

شاهین – کجایی مهیاس یک ساعته دارم صدات میکنم محو جمال من شده بودی؟

خب حالا تحفه داشتیم فکر میکردم کاش به رهام هم میگفتیم اونم بیاد گناه داره تنهایی-

اخماش میره تو هم – حالا که نگفتیم غذا تو بخور

نمیدونم چرا دروغ گفتیم من که به رهام فکر نمیکردم اخی چه دلیلی داره به یک قاچاقچی دیوونه

فکر کنم بیشتر دلم میخواد به سرگرد خوشتیپ روبروم فکر کنم

اگه خیلی دلت میخواد برو پیشش-

نه تا اون حد اما یک ظرف میریزم ببر براش-

یهو منفجر شد دستشو کوبید رو میز – ممنون من سیر شدم اگه خیلی دلت میخواد خودت براش ببر

دیگه نتونستم خودمو کنترل کنم بلند بلند زدم زیر خنده

یک بشقاب الویه میریزم و میرم تا بدم به رهام مانتومو میپوشم و با داد میگم

شاهین عزیزم من دارم میرم اتاقم فعلا

از سوئیت میام بیرونو میرم سمت اتاق رهام

میرسم پشت در سرمو یکم نزدیک میکنم تا بفهمم چیکار میکنه

صدای دادش میاد – یعنی چی که نتونستی مشکل گمرک رو حل کنی؟ من الان جواب رئیس رو چیدم

صب که همه چی خوب بود و هیچ مشکلی نبود

چند ثانیه ساکت میشه انگار داره گوش میده اما یهو دوباره فریاد میکشه

ببین احمق نه من نه تو نه شریف واسه اون مهم نیستیم اگه به موقع کار رو انجام ندیم

هممون رو مثل اشغال میکشه قضیه راهجو که یادت نرفته؟

سعی کن به هفته نکشیده موضوع رو حل کنی وگرنه خودت باید حساب پس بدی

سکوت محض میشه مغز منم فرصت تجزیه و تحلیل پیدا میکنه

سریع میرم سوئیت خودم ظرف الویه رو میذارم تو یخچال بعد هم میزنم بیرون باید

این ها رو سریع تر به شاهین بگم

شاهین

کوفتت شه رهام همش واسه خودم بود دیدی دختره پررو چه به فکر اون احمق بود؟

اصلا کی بهش اجازه داده به رهام فکر کنه در اتاق رو میزنن کیه این وقت شب
از جسمی نگاه میکنم مهیاس پس از پیش رهام جون برگشته
در رو باز میکنم و حسابی بهش اخم میکنم – امرتون
بدون اینکه نگام کنه دستمو میگیره و دنبال خودش میکشه درو میندم و همراهش میرم
میکشمش – کجا؟ بودی حالا؟
مسخره چرا میخنده – جک گفتم؟
جدی میشه و میگه لازمه با هم حرف بزنیم بدون بچه بازی
میریم تو محوطه هتل میشینه رو چمن ها
زمین خیسه کمر درد میشی-
نه بابا خوبه بشین-
روبروش میشینم بدون مقدمه میگه
رئیس باند کیه؟-
شریف اون همه کارست-
من رفتم پشت در اتاق رهام داشت با تلفن حرف میزد همه حرفاشو شنیدم شریف هم یک مهره است-
مثل رهام و اونی که داشت باهانش حرف میزد بعد هم هر چی شنیده بود رو گفت
افکارم رو نمیتونم منظم کنم یعنی تا الان دنبال ادم اشتباهی بودیم
این دومین باره که فوضولی های من بدرد خورد ها مگه نه؟-
با این حرفش لبخند میزنم انگار میخواد از شدت اشفتگی کم کنه
تحقیقات یک ساله ام همه به باد فنا رفت-
هنوز دیر نشده آگه همین طور پیش بریم میتونیم موفق بشیم من میدونم-
ببین رهام گفت یک هفته پس آگه توی این یک هفته محموله وارد نشه باید بره پیش رئیس و توضیح بده آگه محموله وارد هم بشه باید
بره پیش رئیس و تحویلش بده
پس کافیه تو این یک هفته بشیم سایه رهام درسته؟
خندم میگیره انگار نه انگار من سرگردم مهیاس یک جور صحت میکنه و استدلال میکنه واقعا هر کی
ندونه فک میکنه کار کشتست واقعا خوشم میاد ازش برای امتحانش میپرسم
پس صبح هم لازم نیست بریم دنبالش نه؟-

شاهین دیوونه شدی؟ چرا حتما باید بریم ما باید بفهمیم اونی که رهام-

باهاش حرف میزد کیه

برام واقعا سواله با این همه استعداد و علاقه چرا پلیس نشدی؟-

یعنی هیچ وقت به پلیسی فکر نکردی؟

چرا اتفاقا اما پدرم همیشه مخالف بود چون خودش پلیس بود و از خطراتش آگاه نمیداشت-

من هم وارد پلیس شدم ولی من کی حرف گوش کردم بار دوم باشه؟

میدونستی آگه این پرونده به سر انجام برسه بهت درجه افتخاری میدن؟-

وای واقعا راست میگی؟ بگو به جون مادرم-

من هیچ وقت دروغ نمیگم حالا هم بلند شو بریم بالا که صبح باید-

بریم دنبال شخص سوم

مهپاس

قرار بود رهام که رفت ما هم به اسم سینما به ربع بعد بز نیم بیرون و از روی ردیاب تعقیبش کنیم

چون آگه پشتش میرفتیم شک میکرد که نباید اینطوری میشد چون به اعتماد رهام نیاز داریم

شاهین ماشین دیگه ای اجاره کرد و قیافه هامونو یکم عوض کردیم و راه افتادیم

شاهین اینجا خیلی متروکه نیست؟ امکان نداره اینجا باشن-

اشتباه نکن اون خونه رو ببین با همه فرق داره همون جاست-

نگام کشیده شد سمت در قهوه ای راست میگفت خیلی با بقیه فرق داره

ماشین رو توی یکی از متروکه ها پنهون کردیم

شاهین اروم گفت مهپاس موبایلتو در بیار برای عکس گرفتن

شاهین فکر میکنم باید بری استعفا بدی دیگه بدرد پلیس نمیخوری جدیدا خیلی سهل انگار شدی

خوب یک دوربین عکاسی میاوردی

همش تقصیر توه تازه کله سحر دوربین عکاسی از کجا گیر میوردم-

همون لحظه در باز میشه سریع با موبایلم

شروع میکنم عکس گرفتن از ادمایی که بیرون میومدن پشت سر هم

رهام و چهار تا مرد دیگه

شاهین انگار یکی شونو شناخت اخمهاش رو کشید تو هم بعد از اینکه رفتن

تلفن همراهشو در آورد یک سیم ایرانسل انداخت
و زنگ زد به سرهنگ
سلام عقاب هستم قاسمی داره برای صیاد دونه میپاشه-
بله من امروز براتون نقشه مقرر صیاد رو میفرستم-
بعد هم قطع کرد و سیم رو
با فنکک سوزوند
تو که شاهینی چرا میگی عقاب البته میدونم حیون با حیون فرق نداره-
بریم کوچولو شهر بازی دیر نشه-
رفتیم جلوی سینما ماشین خودمون رو برداشتیم ،تا شاهین بیاد منم از خانومی که رفته
بودن فیلم رو ببینن موضوع فیلم رو پرسیدیم به رهام زنگ زدیم و دم شهر بازی قرار
گذاشتیم همون طور که انتظار میرفت رهام اولین چیزی که پرسید موضوع فیلم بود
منتظر بودم شاهین ضایع شه اما شروع کرد تعریف کردن داستان فیلم
من همینجوری میخ موندم فک کردم یادش میره یکم مسخرش میکنیم اما دریغ
تازه اخرش بهم زبون درازی میکنه
رهام تا حالا شهربازی نرفته با شاهین نقشه کشیدیم ببریم سوار ترن هوایش کنیم
اولش میگفت سوار نمیشم اما اینقدر گفتیم ترس نداره که بلاخره خر شد
صندلی ها دو نفره بودن من و شاهین نشستیم رهام و یک دختره
اولش که راه افتاد حسابی ترسیدم و به غلط کردن افتادم قطار که داشت میرفت بالا
همینکه افتاد تو سرایشی صدای جیغ و داد بلند شد
رهام مثل زنا جیغ میزد و میله ی جلوش رو ول نمیکرد یک جا که خیلی ترسناک شد پرید بازو دختره
رو گرفت و حالا جیغ نکش کی بکش دختره بدبخت نمیدونست بترسه یا بخنده
وقتی رسیدیم پایین تلوتلو میخورد زرد کرده بود ما هم که دیگه خیلی خودمونو
گرفته بودیم نخندیم شروع کردیم به گاز زدن در و دیوار
دیگه باهامون سوار هیچی نشد ولی ما دو تا هر چی وسیله بود سوار شدیم
فک کنم رهام مرگ مغزی شد از شرش راحت شدیم چون لب به شام هم نزد
فقط قبل اینکه بریم اتاقامون گفت فردا صبح برمیگردیم تهران

شاهین

صبح تو فرودگاه از هم خداحافظی کردیم و هر کدام رفتیم سمت خونه خودمون

من مهیاس رو رسوندم بعد راه افتادم سمت خونه

یک سری پرونده لازم دارم هنوز وقت نکردم رو ادمای مهمونی کار کنم

هر چند بچه های شناسایی جورمو کشیدن

ماشین رو میزنم بغل از کیوسک تلفن زنگ میزنم به سرهنگ و ازش میخوام پرونده ها رو برام ایمیل کنه

وقتی رسیدم خونه اول یک دوش آب سرد گرفتم تا حالم یکم جا بیاد بعد هم شروع کردم به بررسی

مدارک و افراد و رابطه هاشون

عکس ها رو دوباره و دوباره زیر و رو میکنم باید یک جایی همین جاها باشه

از جام بلند میشم و یک نگاه به نمودار روبروم میندازم از دیشب تا حالا دارم روش کار میکنم

فقط راس این هرم لعنتی خالیه که اونم بزودی پر میشه خودم پرش میکنم

بعد زمین رو از وجود نحسشون پاک میکنم

روی مبل میشینم و زل میزنم به نمودار روبروم کجا رو اشتباه کردم؟ چی رو از قلم انداختم

حسی بهم میگه رئیس باند از چیزی که فکر میکنم خیلی تو چشم تره

این یک قانونه هر چقدر وسیله ای که میخوای پنهان کنی در دسترس تر باشه دیر تر پیدا میشه

مهیاس

از پله ها میرم بالا چقدر کفش دم در خونمونه فک کنم باز این عمو ها و عمه اینجا تلپن

والا من نمیدونم اینا خونه ندارن؟! آیا؟

تا در و باز میکنم تو بغل یکی فرو میرم

سلام اجی کوچیکه

وای مهران دیوونه تو کی اومدی؟ باز تابستون شد و تو دوباره هوار شدی سر ما؟-

ترو خدا اینقدر مورد عنایت قرار نده منو میدونم دلت برام تنگ شده بود از دوریم داشتی میمردی-

هلهش دادم کنار حدسم درست بود همه جمع بودن خونه ی ما احتمالا بخاطر ورود نامیمون این میمون

جمع شدنم رسیدم تو حال بلند سلام کردم کسی توجه نکرد

ترو خدا کسی بلند نشه ناراحت میشم راحت باشید خواهش میکنم-

مهیار از پذیرایی داد زد - بسه بابا کم خودتو لوس کن

اما بابای مهربونم بغلش رو برام باز کرد - بیا اینجا ببینم عروسک بابا

مثل پیشی ملوسا خودم و چپوندم تو بغل بابام

خوش گذشت مسافرت؟ شوهر کردی کاملاً ما رو یادت رفت اره پدر سوخته؟-

داشت از دهنم میبیرید بگم اخه سیستان جای خوش گذرونیه؟ اما بجاش گفتم

جای شما خیلی خالی بود بابایی ایشالله سری بعد با هم میریم-

داشتیم حرف میزدیم که گوشم از پشت کشیده شد

ای ای ای ول کن

فکر کردم مهران اما همین که برگشتم دیدم ای دل غافل دایی محمد اصلاً درد یادم رفت همچین پریدم بغلش

که یک متر رفت عقب

وای دایی جون شما کی اومدید؟-

من سه روزه اومدم تو نبودى چه مودب شدى تو نکنه این یارو شاهین ادبت کرده-

مهران یک حالت لات بخودش گرفت- اره اباجی؟ اگه اذیتت کرده بگو شقه شقه اش کنم

نا لوتى رو

دیگه چی؟ نگاه چپ به شوهرم بندازى موهات و تک تک میکنم-

همینه دیگه به ضعیفه جماعت رو داد همین میشه گمشو ببینم چه پررو شده شوورم شوورم میکنه واسه من-

با دایی رفتیم بین بچه ها نشستیم

شما که باز اینجا بید انقدر بدم میاد ادم نمى تونه دو دقه تو خونه خودش نفس راحت بکشه-

مهیار با قیافه حق به جانب گفت- گیس بریده کسی نیومده تورو ببینه به خاطر مهران جون اومده بودیم

مهران صدایش و نازک کرد- غلط کردى به خاطر من اومدى هر چی بین من و تو بوده خیلی

وقته تموم شده از همون وقتی که منو به خاطر ساناز ایکیبرى ول کردى

با دست میزد رو صورتش- ای خدا من نمیدونم اخه چی از این ور قلمبیده کم داشتم که رفتى سراغ این

بعد هم به حالت قهر پا شد رفت

مهران خودشو از پشت انداخت کولم

وای که چقدر خسته شدم منو ببر اتاقم الاغ نازم-

مهران از سر شب هر چی میگم بروى خودت نمیاری سوغاتى منو بردار بیار-

مهپاس عزیزم خیلی خوابم میاد-

و من جت رفت تو اتاقش ، که خوابت میاد؟ همچین حالتو جا بیارم که صبح دو دستی کادومو بدی دستم

سر شب با بچه ها خیلی از جن و روح حرف زدیم مهران از بچگی حسابی از روح میترسید

امشب هم به بهانه های الکی دایی رو برد تو اتاق خودش منم که میدونم ترسیده حاشو میارم سر جاش

صورتمو حسابی با پنکک سفید میکنم بعد هم با سایه مشکی دوره چشمم رو صفا میدم

و دو تا خط سیاه از زیر چشمم تا پایین صورتم میکشم لبمو هم با رژ لب قرمز حسابی خوشگل کردم

یک لباس سفید که مثل ردا باشه با ملحفه واسه خودم درست میکنم و با سس کچاپ حسابی قرمزش میکنم

که انگار خونه موهامم باز میریزم دورم

پاورچین پاورچین رفتم سمت اتاق مهران درو کامل باز کردم تو سیاهی راهرو قائم شدم

مهران مهران بلند شو-

هر دوشون که انگار بیدار بودن سیخ نشستن سر جاشون اروم اروم از تاریکی اومدم بیرون

دایی پرید رو تخت مهران دوتایی همو بغل کرده بودن و رو تخت بالا پایین میپزیدن

و جیغ میزدن منم هی میگفتم یوهاها ها

که یک ضربه بدی خورد تو سرم

اروم اروم چشمم رو باز میکنم همه جا سفیده فک کنم خدا دید روح خشکلی شدم منو

به دیار باقی دعوت کرد سرمو میچرخونم خدایا راضیم از اینجا

یک حوری مرد (به حوری مرد چی میگن؟) داره بهم سرم میزنه یکم به مغزم فشار میارم روح و مهران

و دایی و ضربه پس نمردم اینجا بیمارستانه

ببخشید همراه های من کجان؟-

پرستاره که انگار خودشو داره میکشه نخنده بزور میگه الان میگم بیان

کجا رفتی نمیخواد خودت هستی دیگه

ولی دیوونه بود به چی میخندید یک نگاه به خودم میندازم یا جسد سادات منو

با این قیافه جنی آوردن بیمارستان؟ خوبه بهشون نگفتن منو ببرن تیمارستان

بابا و مهران و دایی میان تو بابا قیافش از همه مهربون تره

خوبی مهپاس جان-

اره بابایی کی به سرم ضربه زد؟-

مامانت که خیلی ترسیده بود از صدای این دو تا اومد بالا فکر کرد واقعا روحی با گلدون ایبه زد تو سرت-

بابا میشه تو راه برای مامان جایزه بخریم ؟ باید احسنت گفت به این همه نبوغ و استعداد-

اخه کی با گلدون میزنه تو سر روح اخه من چی باید بگم ؟ حالا چرا منو با این قیافه اوردین؟

مهران که حسابی قاطی کرده بود گفت -اره باید میذاشتیم بمیری راحت شیم از دستت

حقت بود اقا مهران کادومو ندادی منم تلافی کردم تا تو باشی منو سرکار نذاری-

مهپاس بابا کارت اصلا درست نبود بعدا از مهران معذرت خواهی کن-

دایی محمد که تا الان ساکت بود نطقش باز شد

فقط از مهران؟ مهپاس تو چرا انقدر شیطان صفتی؟ وروجک تا مرز سخته رفتیم-

دلم خنک حقتون بود مرد هم اینقدر ترسو میشه؟-

تا رسیدم خونه مامان با گریه بغلم کرد -الهی دستم بشکنه مادر فدات شه خوبی الان؟

اره مامی خوبم ، اشکال نداره میشه برم اتاقم؟-

برو عزیزم محمد کمکش کن بره بالا-

با کمک دایی دست و صورتمو شستم و خوابیدم

شاهین

از دیروز تا حالا از خونه بیرون نرفتم خسته شدم نه فقط جسمم روحم هم خسته شده ذهنم پر میکشه

به اولین پرونده ای که حل کردم هوشم برای این کار خیلی خوب بود اما هیچ وقت علاقه ای به پلیس شدن

نداشتم شاید اگه اون اتفاقا برای پدرم نمیوفتاد من الان یک جای دیگه بودم

پونزده سالم بود که زنگ زدن خونمون که بریم بیمارستان هیچکس نمی گفت چی شده وقتی رسیدیم گفتن بابا

میخواد منو ببینه رفتم داخل بین یک عالمه سیم گم شده بود

پدر من قهرمان من بین اون همه سیم بود دستشو گرفتم تو دستم

شاهین پسر من میخوام مردونه با هم حرف بزنیم خوب به حرفهام گوش کن ممکنه من زنده از این اتاق بیرون-

نیام

اما بابا-

صبر داشته باش بذار حرفم تموم شه میخوام همیشه کنار مادرتو خواهرت باشی بعد از من تو مرد اون خونه ای-

میسپر مشون دست تو نذار اب تو دل مادرت تکون بخوره قول بده

شما از این اتاق میای بیرون-

قول بده-

خم شدم دست پدرم رو بوسیدم- قول میدم

حالا برو بیرون بگو مامانت بیاد دم اخری یک دل سیر عشقمو ببینم و اینستا منو نگاه نکن برو دیگه-

اون روزا خیلی سخت گذشت برای یک پسر به سن من که تازه وارد جوانی شده پدر تکیه گاه خیلی مهمیه

از سرهنگ رحمانی که اون موقع دوست بابا بود شنیدم توی یکی از ماموریت ها از پشت بهش شلیک کردن

و این یعنی ته ناجوانمردی گلوله درست کنار قلبش بود نه یکی نه دوتا چهار تا

اون روز بود که تصمیم گرفتم بیخیال علایقم شم و انتقام پدرمو ازشون بگیرم از همه ی خلافکارای روی زمین

سعی کردم محکم باشم و شاهین رو تو خودم بکشم و بشم یک مامور نیروی پلیس

حالا بعد از اون همه سال با اومدن مهیاس شاهینی که سعی میکردم نابودش کنم قد علم کرده بود

این دو روز میخواستم خودمو ازش پنهون کنم تا شاید بتونم دوباره بشم سرگرد شاهین اما تنها اتفاقی که نیوفتاده

فراموشی انگار مهم ترین بخش از وجودم نیست

گوشیمو بر میدارم بهش اس میدم

سلام-

سلام شما؟-

عشقت-

کدومشون؟-

مگه چند تا هستن؟-

خیلی ، تقی ، تقی ، عباس قصاب، اصغر کله پز، ساسان بقال سر کوچه و یکسری دیگه حالا اگه تو این لیست هستی گزینه 1 رو اس -
کن اگه نه بگو بقیه رو نام ببرم

دختره ی قورباغه اصلا حقتشه بهش اس ندم گوشیم تو دستم لرزید

نکنه تو اون شاهین دیوونه ی متوهمی؟-

اخ اگه اینجا بودی سرتو میکوبیدم تو طاق

پس خودشی چند روزه نیستی راحتیم-

نمیدونم چرا اینقدر دماغ شدم اصلا حس اس ام اس دادنم پرید

مهیاس

پس چرا ج نمیده؟ نکنه ناراحت شده؟ فکر کنم حرفمو جدی گرفت. نکنه نیاد اخه دلم براش تنگ شده

شاهین؟-

بله؟-

پس ناراحت نیست چقدر بی احساسه ببشعور الان باید بگه جانم

دیدید گفتیم شاهینی اخه کی بجز تو این وقت شب مزاحم میشه یک شکلک خنده هم براش فرستادم-

دیگه جواب نداد جدی جدی این دفعه ناراحت شد به درک والا درسته من بیدار بودم

اما کی تا حالا من با این مثل ادم حرف زدم بار دوم باشه؟

مامی من دارم میروم بیرون-

کجا این وقت روز؟-

چند جا کار دارم میام حالا-

سوار ماشین خوشگلک میشم و میرم خونه ی شاهین اخه صبح سرهنگ زنگ زد و ازم خواست برم

بونجا منم مٹ جت حاضر شدم فقط هم به خاطر حرف سرهنگ و گرنه مديونيد فکر کنيد

من دلم برای شاهین تنگ شده ها اصلا

یک مانتوی ابی کاربونی پوشیدم با شال مشکی حسابی خوش تیپ کردم که سوز به دل

شاهین بشه سه روزه منو ندیده ارایش هم مثل همیشه

همینکه در خونه رو باز کرد میخواستم بپریم بغلش اما خیلی قیافش گرفته بود و باهام معمولی رفتار کرد

سلام-

سلام بیا داخل-

والا قبلنا ما میدیدیم نامزدا تا همو میدیدن ماچ و بوسه راه می انداختن نه؟ لااقل یک بغل همو میکردن

خوب من الان خیلی دلم براش تنگ شده چرا اصلا تحویل نمیگیره؟

سلام خوبید سرهنگ؟-

سلام دختر گلم اره خوبم تو خوبی؟ بیا بشین اینجا پیش من-

شما کجا اینجا کجا؟ قدم رنجه فرمودید-

شاهین با سینی چایی میاد میشینه روبروم

خیلی خوش حال شدی منو دیدی نه؟ میدونم، میخوای ازین به بعد بیشتر بهت سر میزنم-

نه خیلی هم خوشحال نشدم-

کصافط رومو ازش برگردوندم سمت سرهنگ

چی باعث شد یاد من بکنید جناب سرهنگ؟-

دخترم این محموله ای که داره میاد باید با پوشش یکی از شرکت ها بیاد ، بررسی کردیم-

تو این ماه هیچ شرکتی قرار نیست محصولی وارد کنه

هیچ شرکتی بجز شرکت ما-

اره دقیقا روز دقیق تحویل جنس ها رو میدونی؟-

سرهنگ من رئیس اون شرکتم از هر چیزی که اونجا اتفاق میوفته مطلعم شاید بشه روزایی نرم-

اما از خونه همه چی تحت کنترلمه

منظور بدی نداشتم دخترم همیشه بگی کی قراره جنس ها رو تحویل بگیرید؟-

بله 26 این ماه-

یکم با خودم حساب کردم

این که همین پس فرداست-

اره بهتره من سریع تر برم اداره تا با بچه ها هماهنگ بشم احتمالا به همین زودیا باید اقدام کنیم-

میخوای تورو هم سر راه برسونم

نه سرهنگ پس برای چی شوهر کردم؟-

شوهر کردی تاکسی دربست نگرفتی که در ضمن این نیز نماند-

بچه ها بحث باشه برای بعد من دیرم شده پس شاهین میرسونتت فعلا کاری نداری؟-

بیخشید سرهنگ شما رو هم اذیت کردیم-

شاهین باهش تا دم در رفت و زودی هم برگشت

چرا با سرهنگ نرفتی ؟ من خیلی خستم وقت اضافه ندارم که صرف تو کنم-

میخوای بری هم خودت با اژانس برو تا دیگه از جانب من حرف نزنی

چرا اینطوری برخورد میکنه ؟ اصلا ادم ضعیفی نیستم من اما برخوردش امروز خیلی رو مخمه

در ضمن من با تاکسی نیومده بودم که با تاکسی برم بدون اینکه حتی یک کلمه حرف بزنم کیفمو برداشتم

و رفتم سمت در خروجی

شاهین

از دیروز تا حالا نخواهیدم فشار پرونده و حل نشدنش همه با هم حسابی اعصابم رو بهم ریخته اما

برخوردم با مهیاس سوای همه اینا است اینطوری رفتار کردم تا یاد بگیره به من درست اس بده اما الان

که میخواد بره حس میکنم زیاده روی کردم

ماشین داری-

اگرم نداشتم مزاحم شما نمیشدم با اژانس میرفتم-

جدی پرسیدم مهیاس-

با خشم و ناراحتی بر میگرده سمت

بنظرت من باهات شوخی دارم؟-

منم بلند میشم وایمیستم روبروش عاشق این پوزیشن هامونم وقتی رخ به رخ وایمیسته

خب از اونجایی که قیافت همیشه مثل قوری قوری جونه ادم فرقشو احساس نمیکنه-

فکر کردم الان دیگه حالت چشماش بهتر میشه یا ناراحتیش از بین میره و عصبی میشه

اما بدتر ناراحت شد فک کنم خیلی زیاد بد برخورد کردم

من ماشین دارم نمی خواد خودتو نگران من نشون بدی-

أه لعنت به من چقدر وقتی ناراحته خواستتیه

مهیاس

با من بد برخورد میکنی؟ الان حس عذاب وجدانی بهت بدم تا یادت نره یکم دیگه چشمامو

غمناک میکنم اخرین نگاهم میندازم سمتش

خداحافظ-

سریع میرم سمت در آگه بمونم لبخندم رو میبینه یا خودمو میندازم تو بغلش از بس که دوست داشتی

شده امروز شاید اولش خیلی ناراحت شدم اما من کلا روحیم اینطوریه ترجیح میدم

دیگران رو ناراحت کنم تا خودمو بلسه همینه که هست

یکراست میرم خونه ماشین رو پارک مینمایم و شیرجه میرم تو

سلام به همه کجاییں-

اینجاییم اجی جون-

صدای مهسان از اشپزخونه

به به به همه جمعید چرا منتظر من نموندید؟-

گفتیم لابد پیش شوهر تحفه تر از خودت یک چیزی میخوری-

منظورت از تحفه منم؟-

سرا همه برگشت سمت صدا شاهین کی اومد؟ اصلا کی اینو راه داد
میاد جلو دستشو میندازه دورم کصافط اینجا نباید بغلم کنی که
مهران بدبخت که فکرشم نمی رسید تو اولین برخورد این همه گند بزنه با هول اومد سمتمون
سلام داداش شاهین همین الان ذکر و خیرت بود-
شاهین همین طوری که باهانش دست می داد به طعنه گفت
بله یک بخشی رو شنیدم همین ها رو میگی دیگه؟-
دایی محمد که دید مهران نافرمان خراب کرده خواست ابروشو درست کنه زد چشمشم کور کرد
مهران همیشه همین طوری تعریف میکنه هیچیش به ادمیزاد نرفته-
شاهین یک نگاه نا فرم انداخت سمت دایی جان در گوشم اروم گفت
این کیه؟-
ای دلم خنک میشه وقتی این جور ی غیرتی میشه ها بنظر من میشه براش مرد
مهپاس دایی بیاید بشینید فک کنم شام هم نخوردید-
اَه دایی نمی شه دو دقیقه فقط ساکت بشینی ؟ البته فک کنم دایی فهمید شاهین چرا اونطوری نگاش میکرد
نشستیم سر میز مامان جونی لازانیا درست کرده همین طوری که دارم واسه خودم غذا میکشم
اروم از شاهین میپرسم
واسه چی اومدی خونه ما؟-
خونه ی تو نیست که خونه ی پدر زومه-
اگه اینو صبح میگفت ها اینقدر خوشحال میشدم اما الان
این نیز نماند شاهین جون-
خیلی هم می ماند-
از جام بلند میشم ممنون مامان عالی بود سرمو خم میکنم سمت شاهین
بلند شو بریم بالا-
به محض اینکه در اتاق رو میبندم طلبکارانه بر میگردد سمت شاهین
خب حالا دلالت رو بگو ؟ چرا اومدی ؟-
هنوز از دستم دلخوری؟-
دلخور ؟ نه اصلا برام مهم نیستی که بخوام از دستت ناراحت شم با اون رفتارای زشتت و اخلاقای گندت-

حالا مثل چی دارم دروغ بلغور میکنم ها اما حقشه تا این باشه که منو اینقدر اذیت نکنه
نگاهش نگران شد چقدر چشماشو دوست دارم تا خواست لب باز کنه صدای پیچرش بلند شد

من باید برم-

به سرعت راه خروج رو پیش گرفت نباید میذاشتم اینجوری بره اَه لعنت به دهانی که بی موقع باز بشه

منم دنبالش از پله ها سرازیر میشم

شاهین وایسا-

مهپاس-

تا خواست حرفشو ادامه بده لبام رو گذاشتم رو لباش

مراقب خودت باش-

شاهین

بلاخره زمانش رسید با سر هنگ تماس گرفتم گفت چون من نزدیک اونجا بودم برام پیغام فرستادن

مثل اینکه تونسته بودن زودتر محموله رو رد کنن و قرار بود امشب خدمت رئیس برسن

وقتی رسیدم سریع از ماشین پیاده شدم دو تا از مامورا منتظرم بودن اسلحمو تحویل گرفتم

در عرض چند دقیقه همه جا پر از پلیس و تک تیر انداز شد نباید هیچ راه در رویی پیش روشن بذاریم

تمام راه های فرار خونه رو بستیم خوشحالم از اینکه اینجام تا پاداش زحمات یک ساله ام رو ببینم

بعد از صدای شکستن در تنها صدایی که بلند شد صدای تیسیر

همه دستگیر شدن لحظه ی اخر قبل از انتقالشون به پایگاه پوزخند رهام تنها چیزی بود که دیدم

یعنی چی که رئیس باند بینشون نیست-

قربان از همه بازجویی کردیم هیچ کدوم حرفی نمی زنن مهره های جزئی که اصلا چیزی در مورد رئیس نمیدونن-

از سه نفر مهره اصلی هم فقط رهام شریف جون سالم بدر برده و زندست از اون هم صدایی در نمیاد

برای اینکه بلد نیستید بازجویی کنید-

از جام بلند میشم با قدم های محکم راه میوقتم سمت اتاق بازجویی

به به جناب سرگرد مشتاق دیدار شما چرا زحمت کشیدید می گفتید ما خدمت میرسیدیم-

میخواوی بگی رئیس این باند لعنتی کیه ؟ یا دوست داری از راه دیگه ای وارد شم؟-

اتفاقا تا حالا حرف نزدم تا شما بیای و از راه دیگه ای وارد شی اق پلیسه-

مشت اول فرود میاد تو صورتش

همین؟ هه این روشا برای حرف آوردن مجرم دیگه قدیمی شده-

مشت دوم و سوم

انتظار خیلی بیشتر از اینا رو ازت داشتم-

روبروش می ایستم یک سیگار در میارم روشن میکنم و پک عمیقی میزنم

فکر نکنم اینجا بتونی سیگار بکشی؟ میتونی؟-

دودش اذیتت میکنه؟ باشه الان خاموشش میکنم-

سیگار رو کف دستش میذارم و فشار میدم

ببخشید اینجا جا سیگاری نداریم-

صورتش برای یک لحظه از درد جمع میشه اما پوست کلفت تر از این حرفهاس

بهت نمیداد اینقدر بی دل و جرات باشی پیش مهیاس که خیلی قلدر بازی در میاوردی-

اسمشو تو دهن کثیف نچرخون-

جوش نزن جناب سرگرد همه ی ما میمیریم حالا اون زودتر-

سعی میکنم اروم باشم حرفهامون داره به جهتی که میخوام میره نقطه ضعف هر دومون مهیاس

توی درگیری ها کتفش تیر خرده دستمو میذارم روش و فشار میدم

شاید تو زودتر نه؟ اخه همین امروز فرداست که حکم اعدامت میاد اگه اعتراف کنی شاید بتونم-

به حبس ابد تغییرش بدم

بمونم تو زندان که چی بشه؟ همون اعدام خوبه تنها دلخوشیم اینه قبل از اینکه-

حکم اعدام بیاد سوختن تو رو میبینم تو تمام اون روزهایی که باهام مسافرت بودی به تنها چیزی که فکر میکردم نابودیت بود بدون اینکه بدونم چیکاره ای

تو مهیاس رو ازم دزدیدی دختری که عاشقانه دوستش داشتم

حالا نوبت توئه که از دستش بدی

اسلحه مو در میارم و میذارم رو شقیقتش

از چی حرف میزنی؟-

بین شاهین خان من اگه نخوام حرف بزنم تو هیچ غلطی نمی تونی بکنی-

با ته تفنگ محکم میکوبم رو جای زخمش

حالا چی؟ میخوای زر بزنی و بگی داری در مورد چی حرف میزنی؟-

چرا که نه؟ میخوام بدونی و بسوزی از اینکه هیچ غلطی نمی تونی بکنی-

رئییسی که دنبالش اونی بیرونه و آگه بفهمه مهیاس با تو همدست بوده نابودش میکنه همینطور که الان میخواد

تورو نابود کنه و میکنه

بعد هم شروع کرد به دیوانه وار خندیدن

کاری که من میخواستم بکنم و مانع میشد رو خودش تموم میکنه-

اما اون نمیفهمه که من پلیسم یا مهیاس همکاری کرده باهام وقتی همتون دستگیر شدید از کجا میخواد بفهمه-

سخت در اشتباهی سرگرد اون خیلی از چیزی که فکر میکنی بهتون نزدیکتره تو همیشه در خطری آگه نزدیک مهیاس باشی اون هم -
در خطر میمونه

خم میشم رو صورتش

من اون لعنتی رو پیدا میکنم و از مهیاس محافظت میکنم تو به فکر خودت باش که بزودی سرت بالای دار-

گردنبند مهیاس هنوز همراهشه میکشمش

اینم پیش من میمونه تو لایقش نیستی-

خیز بر میداره تا پیش بگیره از اتاق میزوم بیرون سرهنگ منتظره دستشو میداره رو شونم

چی فکر میکنی-

نمی دونم اما مطمئنم مهیاس رو تنها نمیذارم این دروغا رو هم تحویلش نمیدم مثل یک مرد وایمیستم و ازش محافظت میکنم-

شاید باید با دوری ازش محافظت کنی-

سرهنگ آگه من نزدیکش نباشم شاید آسیب ببینه شاید-

کلافه به موهام چنگ میندازم

میدونم پسرم اما رئیس این باند خیلی خطرناکه بهتره از دور مراقبش باشی-

انتظار ندارید برم بهش بگم بازچه بوده؟-

نیازی نیست تو این کار رو بکنی من همه چیز رو توضیح میدم براش اونطور که باید بشنوه-

بدون اینکه حرف اضافه بزنم احترام میدارم و راه اتاقمو پس میگیرم شاید لحن سرهنگ اروم بود اما

همه ی حرفاش فقط دستور بود نباید اینطوری بشه من ادمی نیستم که جا بزنم باید مثل کوه پشت سرش بیایم اما

نمیشه و این منو از درون نابود میکنه

مهیاس

از دیشب تا حالا خواب به چشمام نیومده یعنی چی شد؟ همه چی خوب پیشرفته؟
تو دلم رخت شور خونه است میدونم تو خونه دووم نمیارم خب کجا برم حالا؟
اداره که همیشه رفت پس باید برم خونه شاهین دیگه
حاضر میشم و راه میوقتم فک کنم اسممو باید تو گینس ثبت کنن اتقدر سریع آماده شدم
تو ماشین به این فکر میکردم که باید ماشینمو عوض کنم البته اینجوری داشتم فقط خودمو سرگرم میکردم
زنگ و میزنم در باز میشه میرم بالا یعنی شاهین الان خونست؟ سرهنگ جلوی در ایستاده پس شاهین نیست
سلام دخترم بیا تو-
سلام سرهنگ شاهین نیست؟-
اول بیا تو ، برات میگم-
نمیدونم با این حرفش چرا قلبم هُری ریخت نکنه براش اتفاقی افتاده باشه؟
بشین برات چایی بیارم-
سرهنگ لطفا بگید شاهین کجاست ، من چایی نمیخوام-
میاد اروم میشینه روبروم
دخترم حقیقتش دیشب پرونده ای که توش کمکمون میکردی بسته شد و همه دستگیر شدن-
این که خیلی خوبه پس چرا این طوری داره میگه ؟ نکنه منظورش اینه که حالا که پرونده بسته شده منم هری
سوالی نگاش میکنم گردنبندی که تو سفر برای پسر ها خریدم رو میذاره رو میز
بابت همه چیز ازت ممنونیم تو خیلی تو حل این پرونده کمک کردی که البته بابتش-
حتما بطور رسمی ازت تشکر میشه ، ازت میخوام فعلا در مورد این پرونده
با هیچ کس صحبت نکنی در مورد شاهین هم یکم صبر کنی بعد حقیقت رو به
خانوادت بگی و خلاص
یک لبخند نصفه و نیمه براش میزنم دستم میره سمت گردنبنند و برش میدارم زنجیرش پاره شده
باید ببرم درستش کنم سرهنگ هنوز زل زده بهم بعد من مثل اسگلا به فکر گردنبنندم از جام بلند میشم که برم ،
بمونم برای چی؟ تو دلم هنوز تشویشه نکنه شاهین چیزیش شده باشه؟
قبل اینکه برم برمیدرم سمت سرهنگ
سالمه؟-
چشمام از بغض میلرز هو همینطور صدام نگاه سرهنگ پر میشه از غم

اره دخترم حالش خوبه خوبه.

حالش خوبه خوبه؟ چه جالب پس برایش اصلا مهم نیست که گذاشته و رفته

آگه مهم بود که میموند و توضیح میداد اینقدر مرد نبود که خودش بگه منو نمیخواد میشینم تو ماشین

ضبط رو روشن میکنم آهنگ دختر همسایه پلی میشه بین این همه آهنگ چرا این؟

یاد خنده ی شاهین میوقتم وقتی اینو تو ماشینش با هم گوش میکردیم فلش رو در میارم و پرت میکنم بیرون

از تو داشبورده یک سی دی در میارم روش نوشته غمگین اینو نگه داشته بودم تا وقتی خیلی داغونم گوش کنم

خودم هم نمیدونم الان چه مرگمه اما میدونم دلم میخواد به حال خودم زار بزنم

منی که گریه برام بی معنی الان صورتم خیس خیس

*به تو نزدیکتر میشم تو از من دورتر میشی

سرعت میگیرم دلم میخواد پرواز کنم و بهت برسم

*شده فانوس. رویام داری کم نور تر میشی

*می خوام آغوش. دلنگت توی آغوش. شب و اشه

با دستای تو تنها شه* می خوام دستای. من امشب

کاش الان اینجا بود سرعتم دیوونه واره صدای اژیر پلیس میاد

Geneseis-بزن بغل

شاهین هم اولین بار همینو گفت چقدر بنظرم تو اون لباس پلیس خواستی بود

میزنم کنار

*من از تو دورتر میشم هوا دلگیرتر میشه

*تو داری میری از پیشم

*دلم درگیرتر میشه

میزنه به شیشه پیاده میشم با تعجب نگام میکنه

دوباره فکرم میره پیش شاهین

ماشین باید بخوابه پارکینگ.

نمیدونم صدای افکارمه یا پلیس روبروم

خانوم با شما هستم سرعتتون خیلی زیاد بود ماشین باید بره پارکینگ.

پس من چطوری برم خونه؟.

انقدر مظلوم پرسیدم و بی منظور که پسر روبروم برای چند لحظه بی حرف فقط نگام میکرد

یعنی اینقدر حالم بد بود؟ کاش اشهین اینجا بود تا داد بکشه مرخصی

شما حالتون اصلا مساعد رانندگی نیست.

اینو خودم هم میدونم الان حالم مناسب هیچ کاری نیست لبام باز نمی شه

فقط نگاش میکنم شاید دارم توی وجود سرگرد روبروم سرگرد قلبم رو جستجو میکنم

من متوجه سرعتم نشدم میشه برم؟ دیگه نمی تونم سراپا وایسم.

الان نباید رانندگی کنید لطفا تا حالتون یکم بهتر شه راه نیوفتید.

پس میبخشیم؟-

نکنه شاهین از حرف اون شیم دلخور شده میخواد تلافی کنه؟ کاش اونم ببخشم

بله میتونید برید.

روی صندلی راننده خراب میشم باید با خودم کنار بیام دیگه نباید این حالم ادامه داشته باشه

اباجی ، کجایی؟-

اینجام مهران.

داری چه غلطی میکنی؟ چرا غمیاد گرفتی انقدر از دخترای لوس که یک بند اشکسئون دم مشکسونه بدم میاد.

با این حرفش داغ دلم تازه شد مهران هم دوست نداره مثل شاهین دوباره اشکام ریختن

داداشیم هم در نهایت سخاوت بغلش رو در اختیارم گذاشت درست مثل بچگی وقتی مهیار اذیتم میکرد

تو بغلش مچاله شدم

هیس اروم کوچولو.

واقعا دوسم نداری؟-

من غلط کرده باشم تا عمر دارم خودم نوکرتم بگو کی اذیتت کرده.

فقط دلم گرفته.

سرمو آورد بالا و تو چشمام نگاه کرد راحت میتونست بفهمه چمه سرمو اناختم پایین

فهمیده بود یک دل گرفتگی ساده نیست اما گفت

بلند شو بریم بیرون از بس تو خونه نشستی دلت گرفته.

یک مانتو یاسی پوشیدم با شال پررنگ ترش دلم به ارایش نمیرفت اما آگه این ریختی برم بیرون که ملت سکنه میکنن یک عالمه کرم میزنم با مداد و ریمل رژ قرمز رو بر میدارم باهاش رو اینه مینویسم

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویش تن دیدم که جانم می‌رود-

حاضر شدی؟-

از پشت بغلم کرد و نوشته رو خوند

اجی کوچیکه میدونی که من همیشه هستم نه؟-

از جام بلند میشم

بریم مهران دستمو میگیره تو دستش لبخند میزنم-

داریم میریم بام تهران این مسیر رو خوب میشناسم وقتی صحرا فوت شد

مهران رو میاوردم اینجا اون موقع ها کلی غصه تو دلش بود دختری که دوش داشت رو بخاطر یک تصادف

جلوی چشمش از دست داد

میرفتیم بام مهران فریاد میزد حرف میزد اشک میریخت اروم میشد و من فقط تماشااش

میکردم همیشه همین طور بودیم با هم شوخی میکردیم انیت میکردیم اما هیچ وقت تو سختی ها همو ول نمیکردیم

اما من نه میخواستم جیغ بکشم نه حتی یک قطره اشک بریزم به همین خاطر گفتم

مهران به جای اینکه بریم بام اینجا برام بستنی بخر لطفا-

تو فقط امر کن-

ماشین رو زد بغل

چه طعمی میخوای حالا -

شکلاتی-

از ماشین پیاده میشم منم میام تو صدم ثانیه چند تا اتفاق میوفته من جلوترم یک ماشین با سرعت میاد سمت

داره میزنه بهم انگار میخواد بزنه بهم

چشمم رو میندم

خوبی مهباسی-

از بغل مهران میام بیرون الهی بگردم اشک تو چشماشه

خوبم مهران ببین سالمم-

محکم بغلم میکنه و به سرم دست میکشه

خدایا شکرت خداجونم-

چشم‌ام از رو شونه مهران کشیده میشه به قامتی که همه ی وجودمه مطمئنم خودشه شناختنش از پشت هم برام کار سختی نیست
دستای مشت شدش رو خوب میشناسم اینجا چیکار میکرد

شاهین

خیلی سخته که مرد باشی و نتونی تو سخت ترین شرایط عشقت تکیه گاهش باشی اونم درست وقتی که بدترین
خطرات تهدیدش میکنن سیگارمو روشن میکنم و نگاهمو میدوزم به پنجره اتاقتش از اینکه اونجا بودم
وقتی اون ماشین به سمتش میومد و نمیتونستم کاری انجام بدم داشتم دیوونه میشدم
سیگار رو تو مشتت له میکنم و فکرم دوباره میره سمت دختری که تو اون اتاق پشت پرده ایستاده تمام سلول های بدنم طلبش میکنم
زیر لب با خواننده زمزمه میکنم

من بی تو هیچم تو باورم نکن

خیسم زه گریه تنها ترم نکن

عاشق نبودم تا با تو سر کنم

آتش نبودم خاکسترم نکن

اگه عاشقت نبودم

اگه بی تو زنده بودم

تو بمون که بی تو غصه میخورم

اگه دل به تو نیستم اگه این منم که هستم

ولی از هوای گریه ات پریم

اگه شکوه دارم از تو اگه بی قرارم از تو

تو بمون که آشیانه ام تویی

به هوایت ای ستاره به تو میرسم دیاره

اگه عاشقم بهانه ام تویی

دل کنده بودم از هم زبونیت

پنهان نکردی از من نشونیت

من پاکشیدم از بخت بسته ام

تو پا فشردی بر مهر بونیت

اگه همزیون نبودم

اگه مهر بون نبودم

چه کنم دل این دل شکسترو

اگه سردو مرده بودم

آگه پر نميگشودم

به تو بستم اين دو بال خسته رو

ديگه نمي خوام اين بازي مسخره رو ادامه بدم فردا ميرم پيش مهياس از دور ديدنش ديوونه كندست

آگه اون لعنتي قرار بود بياد جلو تا الان ميومد پس حتما قصد ديگه اي داره

سرمو تكيه ميديم به صندلي تا يكم استراحت كنم

آقا ... آقا ، جناب-

سرجام صاف ميشينم و شيشه رو ميديم پايين كي صبح شد؟

بله بفرماييد-

شما بايد همراه ما بيديد همسايه ها از حضورتون شكايت كردند-

كارت شناسايي در ميارم

من درحين انجام ماموريتم-

بخشيد جناب سرگرد ما اطلاع نداشتيم-

در خونه مهياس باز ميشه و همراه دختر عمه اش سميرا ميان بيرون

بله مي فهمم ايرادي نداره منم داشتم ميرفتم كارم اينجا تموم شده-

ماشين رو روشن ميكنم و پشت ماشين مهياس ميروم

دختره ي ديوونه انگار نه انگار توي شهر رانندگي ميكنه سرعتم رو بالا ميبرم تا بهش برس

مهياس

از ديروز كه فهميدم شاهين تعقيب ميكنه ميخوام اساسي حالشو بگيرم كصافط

حتي نيومد توضيح بده چرا؟ فقط گردنبندهش رو واسم ميفرسته بچه پررو

باید بشونمش سر جاش

امروز با سمی اومدیم بیرون البته که اینم نقشه خود پلیدمه

میخوام به شاهین بفهمونم بدون اون خیلی هم خوشحالم حتی اگه نباشم هم اون نباید بدونه

قراره بریم برای مهمونی شرکت که بلاخره قرار شد اخر این هفته برگزار شه

خرید کنم جلوی مجتمع تجاری نگه میدارم کنه خان هم دنبالمون داره میاد

من نمیدونم به اینا روش استتار یاد ندادن این جور که این ضایع بازی در میاره

همه عالم فهمیدن این دنبال منه حتی سمیرای خنگ

خودم رو خفه کردم سه تا پیراهن مجلسی خریدم با دو تا مانتو

سمی بیا این کفش روببین به پیراهن سفید صورتیم میاد نه؟

اره خیلی-

بیا بریم بیوشمش-

اخ جون مغازه دار هم پسره هم جوون شاهین جون بخور

سلام-

سلام خانوم خیلی خوش اومدید چه کمکی از دست من ساختست؟

تو اگه ترمز بگیری من میگم والا با یه لحن پر از عشوه می فرمایم

اون کفش صورتی پاشنه بلند رو برام میارید ؟ سایز 38-

زیر چشمی حواسم به شاهین هست پشت ویتترین ایستاده

کفش رو میپوشم پسره با لبخند میگه

اسمون چه خبرا؟-

میخوای واست دوتا ستاره بچینم؟-

وقتی ماه جلوم واستاره میخوام چیکار ؟-

حیف ،حیف که میخوام حال شاهین رو بگیرم وگرنه با پاشنه کفش میکوبیدم تو فرق سرت

که ماه وستاره دور سرت بچرخن

وقتی داشتیم کفش رو حساب میکردم یک کارت گرفت ستم

این شماره منه دوست دارم بیشتر باهم آشنا شیم-

میخوام کارت رو بگیرم که دستم رو بگیره

اگه تو مجتمع خرید داری باهات پیام؟-

تا اومدم جوابشو بدم از بغل صورتم یک مشت حواله فکش شد

مرتیکه چیکار میکنی؟-

شاهین دست پسره رو گرفت و دنبال خودش از مغازه کشید بیرون

مگه نمی خوای بری خرید بیا من باهات میام-

به تو چه مربوط چه ادمای پررویی پیدا میشن ها-

یوهو اونم فک میکنه شاهین خیلی ادم پرروویه بنظر من همه همین طور فکر میکنن

مهپاس داری چیکار میکنی بیا بریم جداشون کنیم-

ولشون کن بابا حقشونه بذار تا جا داره همو بزنن-

بزور ملت از هم جدا شدن هر دو با خشم زل زدن به من و انگار من گفتم کتک کاری کنید

پسره راهشو کشید رفت اما شاهین مثل میر غضب دقیقا اومد و ایستاد جلو من

که براش ستاره بچینی اره؟-

نیشم شل شد پس حرفامونو شنیده

بتوجه؟ اره اتفاقا میخواستم براش ستاره بچینم چیکارمی که فوضولی میکنی-

بعد هم راهمو کشیدم که برم

شوهرتم-

اها شوهر ، پس این چند روز کدوم گوری بودی نه اقا اشتباه اومدی فکر کردی خبریه؟-

هیچ چیزی بین ما نیست همین فردا پس فردا هم میریم محرمیت رو باطل میکنیم

این اتفاق هیچ وقت نمیوفته حتی تو خوابت-

عوضی دقیقا میدونه چجوری ادم رو نابود کنه

جمعه مراسم شرکته باید اونجا باشی اما بعدش تو رو بخیر ما رو به سلامت-

به معاونم میگم خبرت کنه

بعد هم با ماشینم تیکاف میکشم و د برو که رفتی

امشب جشن افتتاحیه شرکته بعد از اون روز دیگه ندیدمش یعنی اصلا بیرون نرفتم تا شاهین کنه بخواد

خودشو بهم بچسبونه کصاف فقط اسم شوهر رو بدم میکشه اخه شوهر اینطوری میشه؟

نه عشقی نه احساسی به چه دردم میخوره

چقدر راحت بخشیدمش البته نه به همین راحتی باید به غلط کردن بیوفته
از امینی خواستم کارت دعوت رو به دستش برسونه یعنی میاد؟
باید بیاد یک پیراهن سفید پوشیدم که قد جلوش کوتاه تر از پشتشه و از کمر به پایین پف با نمکی داره
چون یقش کرده موهامو بالای سرم جمع کردم تا شبیه پرنسس ها بشم گردنبندم رو هم میندازم
وای مهیاس چقدر خوشگل شدی-
مرسی داداشی بنظرت بد نیست اولین بار جلوی کارمنام اینطوری بیام؟-
نه عزیز دلم خیلی هم عالی شدی بیا بریم اینطوری از همه دیرتر میرسیم ها-
قراره مهمونی رو توی باغ برگزار کنیم مانتوم رو میپوشم و همراه مهران راه میوفتم
مامان اینا هم بعدا میان مثلا من رئیس شرکتم نباید که اخر همه برسم
صدای اهنگ تا اینجا هم میاد ماشین رو پارک میکنم و همراه مهران میشم
سعی میکنم لبخند بزنم و هیجان دیدن شاهین توی اون کت و شلوار طوسی رو کنترل کنم
خیلی عادی میریم سمتش اما تو دلم بلواست خدایا شوهر نکردیم نکردیم ببین چه هلویی نصیبمون شد
مهران و شاهین خیلی مردونه با هم دست میدن
اروم سرمو میارم بالا همین که چشمامون تو هم قفل میشه دلم هری میریزه پایین
چشماتش پر از خواستن و غصه و کلمه زیبای خریده
اما کور خونده همه چی با یک نگاه حل نمیشه باید زانو بزنه و بگه چیز خوردم
دستشو دراز میکنه ای دست ندم ضایع شه اما من خیلی خانوم تر از این حرفهام
دستم رو اروم نگه میداره میاد جلو و پیشونیمو میبوسه
از نقطه ی تماس لبهاش تا آخرین سلول بدنم ارامش میگیره
شاید تا امروز بوسیدن همو تجربه کرده باشیم اما این حس با تموم دنیا متفاوته
نا خواسته لبخند میاد روی لبم از این همه خوشی که اومده زیر پوستم لجم میگیره
حیف که باید فیلم بازی کنیم وگرنه نمی داشتیم حتی دستات بهم بخوره-
گوشه ی لبش میاد بالا
تو که حسابی از نزدیکی به من خوشحالی همین حالا داشتی از خوشی غش میکردی-
با پاشنه کفش محکم میک.بم رو پاش
صد من بده اش به همین خیال باش-

دستشو مباره جلو

فعلا که اش نخورده و دهن سوخته ام-

دستم رو حلقه میکنم دور دستش و سه تایی به امینی لبخند میزنیم

سلام ، خانوم مهندس از همه چی راضی هستید؟-

ممنون آقای امینی همه چی خوبه واقعا ممنون تو زحمت افتادید-

وظیفه ام بود خانوم زخمی نبود آگه چیزی لازم داشتید بگید با اجازه-

اجازه ما هم دست شماست-

مهران هم همراهش رفت

با شاهین راه افتادیم سمت بقیه مهمونا و با همه احوالپرسی کردیم

مثل شاهزاده های قصه شدیم چشمای ابیش امشب خیلی متفاوتن

حتی یک لحظه هم نگاهشو ازم دور نمیکنه منم دقیقا یک جاییم عروسبه بابت این قضیه

ازش جدا میشم و میرم سمت جمع دخترا با خیلی از بچه های شرکت دوستم

مهپاس جون دو دقیقه شوهرتو ول کن به ما هم برس-

سورناز جون شوهرم رو ول کنم تو میای منو بگیری؟-

اره عزیزم-

آگه من زنت بشم یارو همدمت بشم آگه دعوا مون بشه منو با چی میزنی؟-

با ساتور میزنم از وسط نصفت میکنم-

من زن سورناز نمیشم آگه بشم کشته میشم-

کلی با بچه ها حرف زدیم و خندیدیم هر بار که زیر چشمی به شاهین نگاه میکردم

اونو متوجه خودم میدیدم یعنی دوسم داره؟ دیگه نمیره؟

مهپاس بسه بلند شو برو پیش شوهرت که میخواد با نگاه سرمون رو ببره-

سریع از جام بلند میشم

پس از خودتون پذیرایی کنید دیگه-

دخترم دخترای قدیم ببین چه از خدا خواسته بودا-

به حرف اخرشون لبخند میزنم و میرم سمت جمع آقایون

شاهین پیش امینی و مهران ایستاده و با یک ژست خاص به میز تکیه زده

قربون قد و بالات بشم مرد که اینقدر دیلاقی

وقتی میرسم بهشون شاهین و مهران همزمان دستشون رو میارن سمت

دستم روتو دست مهران میذارم و کنارش می ایستم حفته شاهین جون

منو میذار میری؟

همین الان ذکر و خیر شما بود خانوم مهندس-

داشتیم میگفتیم خیلی خوب پیشرفت کردید توی این مدت-

خودمو بهش نزدیک تر میکنم

به داداشم رفتم دیگه-

لپمو میکشه

ابجی کوچیکه خودمی دیگه-

یکم بهم نون قرض بدید-

مهران بغلشو باز میکنه

بیا شاهین جون بیا عمویی تو هم خیلی پیشرفت کردی-

شاهین دستشو پس میزنه برو بابا

همینه دیگه لیاقت نداری-

بعد هم زیر گوشم میگه میرم یک چیزی بیارم بخورید

حالا فقط منم و شاهین اصلا نفهمیدم امینی کی رفت

باهام تو باغ قدم میزنی؟-

جلوتر ازش راه می افتم جلوی در مامان اینا رو دیدم و بهشون گفتم با شاهین

میریم تو باغ قدم بزنی ننه ما هم همچین نیشش باز شد انگار میریم کارای خاک بر سری بکنیم

لبخند شاهین هم کم از مامانم نداشت نبره بی ابروم کنه؟

مهیاس نگفتم بریم دوی مارا تن اروم تر راه برو من نمی دونم با اون کفشهات-

چطور اینقدر تند راه میری

قدم هام رو اهسته تر میکنم دستشو میندازه دور شونم تقلا میکنم تا ولم کنه

برم میگرددونه میگیرتم تو بغلش مامانم یک چیز میدونست دیگه

از این دوری خسته شدم دیگه حتی اگه منم گفتم تو ولم نکن-
دلم برای لحن صدایش ضعف رفت اما نباید خودمو بیازم با دستام میزنمش
من برای هر ادمی فقط یک شانس قائلم تو شانستو از دست دادی-
تو از چیزی خبر نداری بذار توضیح بدم-
هه دیر شده برای توضیح دادن میفهمی دیـــــر شده اون موقع که گردنبند رو پس فرستادی باید-
به توضیح فکر میکردی
دستشو میکنه تو پیراهنش و گردنبندشو میاره بیرون
ببینش اینجاست لعنتی ایناهاش-
کلافه ولم میکنه و دور خودش میچرخه
حالا که نمیخواهی بشنوی باشه هر وقت خواستی بهم بگو-
بهش پشت میکنم و میرم سمت ته باغ باید یکم با خودم خلوت کنم
روی تنه درخت میشینم درسته همه جا تاریکه اما ترسناک نیست شاید من زیادی سر نترسی دارم
پس اگه گردنبند شاهین نبود اوه یعنی ماله رهامه
صدای پیچ پیچ میاد بلند میشم و صدا رو دنبال میکنم اروم اروم راه میرم
تا نفهم
همه ی کارا رو انجام دادید؟ بلیط رو تهیه کردی؟-
بازم میرم نزدیک تر خیلی گنده ان اینا از بچه های شرکت نیستن
پس کین؟ بازم میرم جلوتر
که یک درد بدی تو سرم میپیچه می افتم رو زمین لحظه ی اخر صورت شاهین
رو میبینم دستمو دراز میکنم سمتش
شاهین-

با درد لای چشمامو باز میکنم پشت سرم تیر میکشه با دیدن صحنه ی روبروم
تازه اتفاقات جلوی چشمام رژه میرن من، مردای هیکلی، ضربه به سرم و لحظه ی اخر شاهین
پس بلاخره به هوش اومدی-
به نیم تنه برهنش که از دستاش اویزونه نگاه میکنم چقدر هیکلش خفنه

اینجوری ندیده بودیمش که دیدیم

با طناب دستاش رو بستن بالای سرش یک جورایی پاهاش رو زمین قرار نمیگیره و بدنش از

دستاش اویزونه خدا رو شکر حالت من بهتره چون من نشستم روبروش

البته که دستام از پشت بستست

تو اینجا چیکار میکنی؟-

یهو میزنه زیر خنده د بیبا پسره دیوونه نبود که شد

ما رو گروگان گرفتن بعد این میخنده

خدا شفات بده به حق پنج تن-

بعد هم رومو ازش میگیرم و شروع میکنم و ارسی اطرافم

یک اتاق دوازده متری که فقط یک در و پنجره داره که توش هواکش

جاساز شده خیلی رطوبت داره به حدی که لباسام به تنم چسبیده

بازرسیتون تموم شد مادمازل؟ چیزی هم نصیبت شد خانوم مارپل؟-

حالا که تیکه میندازه مقابله به مثل میکنم

من نمیدونم تورو چطور گرفتن قبلا ادعات میشد میتونی حساب ده تا مثل اینا رو برسی-

وقتی جنابعالی تو دستشونی من چه کاری ازم بر میاد جز تسلیم شدن در برابرشون-

هر چند که من باهاشون درگیر شدم تا بتونم نجاتت بدم اما یکی از پشت با اسلحه

پامو زخمی کرد و بعدش هم بیهوشم کردن ، اخه من نمیدونم تو چرا همش دنبال درسر میگردی

اگه تو اونجا تو دستاشون نبودى الان بجای ما اونا اسیر بودن و همه چی ختم بخیر میشد

میخواستم دوتا اساسی بارش کنم که در باز شد سر دوتامون برگشت سمت سایه ای که نور زیاد پشتش

مانع از دیدنش میشد

نگامو میندازم پشتش تا شاید بفهمم کجاییم و راه فرار داریم یا نه؟

سطح سراسر ابی روبروم یکجا هوار میشه روی سرم

مرد هکلی میاد داخل اما انگار دونفرن یکی هم ریز تر پشتش میاد تو

یکیشون چراغ رو میزنه آقربون دست و پنجت دستت طلا

بر میگردم تا همین ها رو بهش بگم که با دیدن فرد روبروم زبونم تو دهنم نمیچرخه

به به سلام خانوم مهندس مفتخر کردید ما رو شما چرا زحمت کشیدید-

میگفتید ما خدمت میرسیدیم

باورم همیشه این که جلوی چشم‌امه فردی که بهش اعتماد داشتم

واونو امین خودم میدونستم

بلاخره رئیسی گفتن زیر دستی گفتن-

همین طور که حرف میزد به سمت میومد تقریبا الان مقابلم رسیده

با ناوری زمزمه میکنم

امینی-

نذاشت حرفم رو ادامه بدم با دستش کوبید رو صورتم

خفه شو الان فقط نوبت منه حرف بزنم فقط من-

شاهین تقلا میکنه رها شه و بیاد سمتم

دستت رو ازش بکش کثافت-

یهو امینی با جنون به سمتش یورش میبره و موهاشو تو چنگ

میگیره

تو یکی دیگه زر نزن که همینجوری میخوام تیکه تیکه ات کنم تا خوراک-

کوسه ها شی توی لعنتی تمام نقشه های منو خراب کردی

شاهین با پوزخند بهش میگه

از اولش هم ازت خوشم نمیومد بوی گند خیانت میدادی-

انگار که حرف شاهین به مذاقش خوش نیومد با مشت محکم کوبید

توی شکم شاهین

هه جرات داری دستمو باز کن کتک زدن من با دست بسته-

هنر نیست آقای امینی

حالا حالا ها با هم کار داریم جناب سرگرد البته دیدی که با دست باز هم نمی تونی هیچ غلطی کنی-

این تیر هم نشونه همینه

هنوز باورم نمیشه با ناراحتی میگم

اچه چرا؟ مگه من چه بدی در حقت کردم؟-

تو ریاست شرکت رو فقط بخاطر اینکه یک پولدار لعنتی بودی از چنگم در آوردی-
منی که برای اون شرکت خون دل خوردم تو اومدی و گند زدی به
تمام زحماتم منم کاری رو انجام کردم که بشم یکی از شما
یک پولدار عوضی باندی رو تاسیس کردم که خواب رو از چشم بچه پلیس هایی
مثل این جوجه سرگرد گرفت
اما شما دو تا تمام نقشه های منو خراب کردید هم ریاستم رو هم تمام باندمو به گند کشیدید
بابت این کارهاتون هم باید نابود شدید
اما من کارهای مهم تری از شما دارم
با سر یک اشاره به هیکلیه که باهانش بود کرد و بدون حرف دیگه رفت بیرون
اگه ازاد بودم میزدم از مردونگی ساقش میگردم عوضی خائن رو
مردک دیوونه خوب شرکت خودم بود بهت لطف کردم گذاشتم چند سال
مفت خوری کنی
صدای اخ شاهین باعث شد از توی فکرام پرت شم بیرون
مرد هیکلیه داشت با تمام قوا میزدنش مشت های پشت سر هم
با ناراحتی نگاهم میدم بهش چشمامون تو هم قفل میشه
صورتش از درد جمع میشه اما بجز اولین اخ ارومش دیگه ازش صدایی
در نیومد انگار داره مردونه مقاومت میکنه اشک از چشمام دونه دونه میچکه
کاش بجای اون منو شکنجه بدن با نگاهم ازش میخوام که صبور باشه
هر چند میدونم بیشتر از این نمیشه اما قلبم از دیدن اینکه اینجوری داره شکنجه میشه
میشکنه انگار هر مشتیه که میخوره به قلب من زده میشه و باعث تیکه تیکه شدنم
میشه
نمی دونم چقدر اشک ریختم یا شاهین چقدر کتک خورد فقط اینو
میدونم که چشمای من از زور گریه و چشمای اون از فشار درد باز نمیشه
مهیاس خانومی گریه نکن ، این ضربه ها برای من درد نداره-
اما اشکات نابودم میکنه
با حرفش هقهقم بیشتر میشه .کاش بجای اون منو بززن اما انگار

میخوان بدترین راه شکنجه رو برامون انتخاب کنن
سعی میکنم خودمو نیازم تا بیشتر از این عذابش ندم همون طور که
گریه میکنم لبخند میزنم
واقعا که فک میکردم خیلی مقاوم تر از این حرفهایی نگاش کن-
چطور با دو تا مشت نفله شده
یک لبخند میزنه که همراه صورتش قلب منم فشرده میشه
مشت رو من میخوردم اونوقت تو مثل ابر بهار گریه میکردی-
من اصلا هم گریه نمیکردم به هوای مرطوب حساسیت دارم-
چشام اشک میاد
تو سکوت نگام میکنه انگار میخواد چیزی بگه فقط دنبال کلمات مناسبه
مهیاس یک قولی بهم بده-
چه قولی؟-
اول بگو به جون شاهین کاری که گفتم رو انجام میدی-
نمیگم شاید بخوای خودمو بندازم تو دریا غرق کنم-
با عصبانیت نگام میکنه
قول بده-
با شک و تردید نگاش میکنم نمیدونم چرا اما قلبم راضی نیست
با صدایی که خودمم به زور میشنوم میگم
قول میدم-
هر اتفاقی که برای من افتاد حتی اگه من مردم فقط و فقط-
به فکر خودت باش و سعی کن خودتو نجات بدی
اما-
یادت باشه قول دادی-
سعی میکنم دلخوریمو با نگاهم بهش برسونم
خلوت عاشقونتون رو که بهم نزدم؟-
انقدر غرق شاهین بودم که نفهمیدم امینی و نوچش اومدن

تو دستش یک زنجیر نازکه

اخ اخ گریه کردی خانوم مهندس؟ چقدر قیافت داغون بنظر میاد-

فک کنم جوجه سرگرد عاشقمون پشیمون شده از این که گرفتنت

تا کی میخوای به این بازیها ادامه بدی؟ سعی میکنی منو تحقیر کنی-

تا عقده هات خالی شه؟ با دزدیدن من همراه شاهین گور خودتو کندی

با این کارا هم بجای روحیه من زندگی خودتو به گند میکشی

الان همه دنبالتن

قهقهه میزنه

پس نمیدونی کسی دنبالتون نیست؟ بهشون گفتم دارید میرید ماه عسل-

اخه تازه اشتهی کردید حالا هم میخوام خودم عسل رو بریزم تو حلقتون

زنجیر رو تو دستش میچرخونه

شاهین خان به نظرت بدنت تا کجا میتونه مقاومت کنه؟-

هنوز حرفش رو کامل نکرده زنجیر رو میاره بالا و فرود میاره

روی نیم تنه برهنه شاهین

ضربه پشت ضربه اما بجز صدای زنجیر هیچ صدایی

سکوت اتاق رو نمیشکونه

بس کن لعنتی روانی بگو چی از جونمون میخوای؟-

راست ایستاد و نگام کرد

پس بلاخره سوالی که میخواستم رو پرسیدی-

با نگرانی به رد خونی که از زیر پای شاهین جاری شده نگاه میکنم

بگو چی میخوای عوضی-

اصلا درست نیست یک خانوم متشخص مثل شما اینقدر بی ادب باشه-

یک نگاه تهدید آمیز به سمت شاهین میندازه

میدونی اخرای برجه تو باید حقوق دو تا شرکت رو واریز کنی-

اما نمیتونی چون اونا رو در ازای زنده گذاشتنتون به حساب من واریز

میکنی مگه نه؟ به خاطر شما من تمام اموالمو از دست دادم پس این حقمه

نه مهیاس تو این کارو نمیکنی این پول حق تو نیست که ببخیشون-

تحکم توی صدای شاهین باعث میشه تعلل کنم

امینی دوباره دستشو میاره بالا و محکم میکوبه پشت شاهین

صورت محکم عزیزترین ادم زندگیم توی هم فشرده میشه

اما من نمیتونم کاری که این مردک میخواد انجام بدم کم پولی نیست

و حق من نیست تا بدمش بره و خودم هم همچین پولی ندارم تا بتونم

بدم به این زالــــو

همینطور که زنجیر رو وی دستش میچرخونه به سمت در میره

تا یک ساعت دیگه فرصت داری فکراتو بکنی البته-

ما توی این تصمیم گیری مهم کمکتون میکنیم

من نمیدونم نوچه هاش کرولالان یا نه چون فقط بهشون اشاره میزنه

و اونا هم میفهمن چی زر میزنه

با چشمام مرد هیکلی مشکی پوش روبروم رو دنبال میکنم

از داخل جیبش بسته ای رو در میاره و درش رو باز میکنه

خش خش اون نایلون خس خس نفسهامو در پی داره

با صدای فریاد تکیه گاهم تمام وجودم میلرزه

پس بلاخره طاقتش شکست چقدر مردونه برای حفظ

غرورش جلوی من جنگیده بود دونه های نمک تک تک زیر پاهاش پهن میشن

فکر کنم دل اونها هم به حال مرد من سوخته

این همه شکنجه برای تن اون و روح من خیلی زیاده

فریاد میکشم

ترو به تمام مقدسات بس کن هر کاری بخواید میکنم هر کاری-

صدام توی گلوم میشکنه

با پوزخند روی لباس خارج میشه

شاهین خوبی عزیزم؟-

اشکای لعنتیم نمی دارن خوب نگاش کنم کاش دستام باز بودن

میتونستم پاکشون کنم تا قامت خمیده شاهین رو ببینم
طناب از دور دستام باز میشه چقدر زود خدا جوابمو داد
به سمت شاهین میدوم به سرش دست میکشم از هوش رفته
برای رسیدن به سر خمیدش رو پاهام بلند میشم
چشماتو بازکن سرتو بگیر بالا نگاه کن لامصب با تو ام ها-
الان کارای واجب تری از اون شازده داری پس بیا بتمرگ سرجات-
تا بزور نیاوردمت
بدون اینکه رومو از شاهین بگیرم عقب عقب میرم و میشینم
لپ تاپی رو میده دستم
کامبیز حواست باشه بهش-
بعد هم تهدید امیز نگاه میکنه
تمام حقوق رو بریز به شماره حسابی که بهت میدم-
صفحه ی اینترنت رو باز میکنم و همراهش سی پی رو باز میکنم
و یک پیغام اضطراری به ای پی پلیس با مضمون صیاد عقاب رو اسیر کرده میفرستم
البته نه اینکه به همین راحتی که میگم باشه ایدا از توی مانیتور حواسم به
کامبیز هست امینی هم روبرومه پس نمی فهمه
پول رو انتقال میدم به شماره حساب و شماره رو به ایمیل خودم میفرستم
میدونم خیلی دارم ریسک میکنم حافظه رو با برنامه نویسی پاک میکنم
داری چه غلطی میکنی؟-
تموم شد الان پولاتو حسابته میتونی ما رو ازاد کنی-
صدای امینی تو صدای اطرافمون خیلی کمرنگ به گوش میرسید
هه چرا فکر کردی قراره ازادتون کنم این هلیکوپتر اومده دنبال من-
تو کاری رو انجام دادی که من میخواستم تنها راه ازادیتون مرگه
اولش حرفشو نفهمیدم اما وقتی رفت بیرون و درم باز گذاشت
دنبالش رفتم بیرون اولش نور چشممو میزد و بادی
که هلیکوپتر ایجاد میکرد نمیداشت ببینم امینی و دار و دستش

سوار شدن و دارن ما رو ول میکنن میخواستم
از خوشی جیغ بزنم اما با دیدن منظره روبرم خشک شدم
همیشه خیلی از دریا و رنگ ابیش خوشم میومده
اما اینو همیشه میدونستم که این رنگ ابی خوشرنگ
وقتی کف قایق باشه اصلا هم زیبایی نداره به سمت امینی
که داره سوار هلیکوپتر میشه میدوم پاهاشو میگیرم تا
شاید بتونم اونو هم اینجا نگه دارم وگرنه میدونم نمیتونم
شاهین رو توی قایق در حال غرق شدن رها کنم
با لگد میکوبونه تو صورتم و این باعث میشه دستم جدا
شه و مقداری که به خاطر پرواز هلیکوپتر رفتم بالا رو پرت شدم
پایین خونی که از بینیم جاری بود دردی که پام به خاطر افتاندم داشت
فشار اینکه تا کمتر از پنج دقیقه ی دیگه توی این ابی
مطلق غرق میشیم باعث شد به حق بیوفتم
روی دو زانو به سمت اتاقک میرم دستای شاهین رو باز میکنم
اروم صداش میکنم
شاهین؟ شاهین-
چشماتو باز میکنه و با گیجی نگام میکنه
دستش میاد بالا و میشینه روی صورتم
مهپاس خانومی کی باهات همچین کاری کرده؟ بینیت داره خون میاد-
درد داره؟ ببین منو گریه نکن یک دقیقه بگو چرا دستامون بازه؟ امینی کجاست؟
با یادآوری اتفاقی که قراره برامون بیوفته بلندتر گریه میکنم
امینی فرار کرد با هلیکوپتر قایق هم سوراخ کردن خودشون تا-
ما اینجا بین این همه اب بمیریم شاهین من نمیخوام بمیرم
اروم از جاش بلند میشه زخم های پشتش هنوز خیلی تازن اما
میدونم که برای اینکه من ناراحت نشم داره نقش بازی میکنه
که حالش خوبه دستمو میگیره و تکیه میده به خودش

تقریبا تا زانو هامون رو اب گرفته قابقه خیلی بزرگی نیست
حتی نمیتونیم بپریم تو اب و شنا کنیم چون خیلی از ساحل دوریم و وضعیتمون حسابی خرابه
مستاصل به رویروم نگاه میکنم بخش بزرگی از قایق جدا میشه و
تکون بدی ایجاد میکنه که باعث میشه بیوقتم زمین
شاهین میخواد بلندم کنه که درد امون خودشو میبره
و اونم میوفته بهش نزدیک میشم و خودمو تو بغلش جا میدم
تقریبا تا گردنمون رو اب گرفته
شاهین ببخشید که توی این مدت اذیتت کردم-
اونشب باید میذاشتم تا توضیح بدی
الان میخوای بشنوی؟-
داریم غرق میشیم-
سرمو میذاره رو سینش به خاطر سرمای اب ضربان قلبش کندتر شده
من از همون روزی که دیدمت دوستت داشتم از همون-
روزی که مثل بچه های شیطون برام شکلک در آوردی
وقتی که بحث ماموریت شد گفتم این دختره اخر سر کار دستم میده
و همینم شد توی اون کلبه چوبی من احساسی رو تجربه کردم که
توی تمام زندگیم نمیشناختمش تو با من بودی و انگار تمام دنیا، ماموریت ها و
حتی نفس کشیدن هم بی اهمیت بود وقتی توی بغلم بودی
یادم میرفت که چند وقته که تنهایی شده عادتت
من برعکس تو هیچوقت عاشق پلیسی نبودم فقط
به خاطر انتقام خون پدرم رفتم سراغش اما وقتی تو رو
با اون همه هیجان میدیدم پلیس بودن جذاب ترین شغل
دنیا میشد مهیاس من هیچوقت نمیخواستم پا پس بکشم فقط
به خاطر اینکه امینی رو شناسایی کنیم مجبور بودم
بگم همه چی تمومه اما این عملیات عاشقانه بدون
تو معنی برام نداره اینو وقتی ممکن بود اونروز با ماشین

تصادف کنی از ته قلم احساس کردم
مهیاس من دوستت دارم
اب دیگه تمام قایق رو گرفته از جامون بلند میشیم
داریم فرو میریم داخل دریا
الان باید فقط به فکر نجات خودمون باشیم شاهین-
اگه بپریم تو اب و به تیکه های قایق که شکستن
تکیه بدیم ممکنه نجات پیدا کنیم
لبخند میزنه واقعا تو این موقعیت بعیده اینکار قایق
از زیر پاهامون رها میشه سعی میکنیم شنا کنیم خودمونو
با زحمت به تیکه چوبی که روی اب شناوره میرسونیم
شاهین من درخواست کمک کردم یکم طاقت بیار تا برس-
زمزمه میکنم -البته اگه به دستشون رسیده باشه
پلکام کم کم بسته میشن بزور نگاهشون میدارم
شاهین از هوش رفته دستش رو میگیرم و نگاهش میدارم
سردی اب قوت دستامو نابود میکنه دیگه نمیتونم مقاومت کنم
یادمه یکجا خونده بودم دریا تنها قاتلیه که محاکمه نمیشه
نور سفید اطراف باعث میشه که دستمو حایل صورتم کنم
کم کم همه ی اطراف معلوم میشه یک محیط سرسبز که خیلی
قشنگه پر از پروانه های سفید و صورتی و گل های میخک
اخ جون! فک کنم اینجا بهشته من از اول هم میدونستم من
بهشتیم از بس که توی اون دنیا ادم خوبی بودم
دستم رو باز میکنم و دور خودم میچرخم اما چرخیدن
همانا و بلند شدن از زمین همانا میرم بالا و محکم به سمت
پایین پرت میشم زمین از هم باز میشه و منو میبلعه
یا جد سادات خدایا شوخی کردم نبریم جهنم
یهو یه درد شدیدی توی قفسه سینه ام حس میکنم هر چی

عمیق تنش و سرمای زیاد اب باعث فشار خیلی زیادی روش شده و الان

توی بخش مراقبت های ویژه

مراقبتهای ویژه اسمش توی سرم دوران میکنه وای خدای من

شاهینم

حالت خوبه؟-

سرهنگ اینجا چیکار میکنه؟ با دیدنش یاد اون روز کذایی میوقتم پتو رو میزنم کنار و پاهامو میزارم پایین

باید ببینمش همین الان باید ببینمش تو میخوای ازم بگیریش-

الان میرم پیشش همین الان

کلمات اخر رو فریاد میزد

پرستار مستاصل به سرهنگ نگاه میکنه که با پلک زدنش

انگار که اجازشو گرفته باشه

خیلی خب بذار برات ویلچر بیارم یک ثانیه تکون نخور-

به حرفش توجهی نمیکنم همین که ازم دور میشه از تخت میام پایین

اما مثل یک دیوار پوسیده فرو میریزم سرهنگ به سمتم خیز بر میداره

نزدیک من نشو، نیا سمتم-

پرستار با ویلچر میرسه

چرا اومدی پایین؟ مگه نگفتم منتظر باش؟-

یک نگاه با معنی لطفا دهننتو ببند بهش میکنم

و با کمک چرخها میشینم رو ویلچر

نمیخوای راه بیوقتی؟-

با حرفم از بهت خارج میشه و شروع به حرکت میکنه

هرچی به مقصد نزدیک تر میشیم ضربان دیوونه وار قلبم

کند تر میشه ایستاد

سرم رو میارم بالا و به مرد پشت شیشه ها خیره میشم

تمام بدنش باند پیچی شده و اطرافش پر از سیمه

دستم رو میذارم رو شیشه

مگه بهم قول نداده بودی که هر دومون ازین عملیات-

سالم بیرون میریم؟مرد و قولش پس بلند شو و تنهام نذار

به سرم توی دستم خیره میشم به قطره هایی که ازش فرو میریزه

و صورت شاهین توی اخرین لحظه جلوی چشمم جون میگیره

دلنتگش میشم زنگ رو فشار میدم پرستار با بد خلقی نگام میکنه انگار ارث باباشو خوردم

باز چی شده؟ از دیشب تا حالا صد بار این زنگ رو فشار دادی-

ای خدا شانس ما رو ببین این همه حوری ببین مادر سیندرلا نصیب

ما شد چشمامو مظلوم میکنم

میشه برام ویلچر بیارید؟ لطفًا-

پوف صدا دارش حرصم و در میاره

اگه بیارم دیگه بیخیال این زنگ میشی؟-

لبم کش میاد

اره قول میدم-

دوباره صحنه های تکراری و طپش قلب نا منظم

کی میشه دوباره به روزای شادمون برگردیم و اغوش شاهین

بشه تکیه گاهم؟

دیدن مرد مقاوم زندگیت بین اون همه سیم واقعا درد ناکه

میشه برم داخل؟ خواهش میکنم-

با کمک پرستار لباسای مخصوص رو میپوشم هرچقدر که بهش نزدیک تر میشم اشک بیشتر جلوی دیدم رو میگیره

حرفهای دکتر میاد تو سرم ((شاهین به خاطر ضربات شدید و دردی که تحمل کرده مقاومت بدنش پایین اومده و

سرمای شدید اب به مدت طولانی فشار زیادی به اندام های عصبیش آورده تا همه چی به حالت عادی برگرده

((یکم طول میکشه شاید چند روز شاید هم خیلی کمتر بستگی به مقاومت بدنش داره

هی اق پلیس مهربون دلم خیلی برات تنگ شده پس کی بلند میشی-

اخه تو نباشی کی بهم سواری بده؟ کیو ادیت کنم؟

همه با جمله های عاشقونه بالا سر عشقشون میرن تو نگران سواریتی؟-

انقدر این جمله رو اروم گفت که حس کردم اصلا نشنیدمش با ناباوری از جام

بلند می‌شم که پای اتل بستم تیر میکشه

تو زنده ای؟-

نکنه میخواستی مرده باشم؟ اخه دو تا مشت چیزیه که بخاطرش بمیرم؟-

با لبخند به جمله های با تعللش گوش میدم دستم رو به تخت میگیرم

و خم می‌شم رو صورتش و پیشونیشو میبوسم

ممنون که سالمی-

دستم رو توی دستش میگیره

بهت قول داده بودم یادت نرفته که مرد و قولش-

با صدای سرفه ارومی هر دومون از جا میپریم به دکتر و

دو تا خانومی که همراهش زل میزنم چقدر قیافه هاشون اشناست

سلام-

به به اقا شاهین میبینم که بهوش اومدی خیلی زودتر از چیزی که انتظارشو داشتیم-

سرمو میارم بالا نگاه هر سه نفر روی دستای قفل شدمونه و

اشک خانوم مسن تره در میاد برای چیشو من نمیدونم یعنی ناراحته

دست شاهینو گرفتم؟

مامان گریه نکن تیر که نخوردم عزیزم ببین سالم-

جان؟ مامان؟ وای خدا مادر شوورم میخواستم ببرم بغلش

که اون اومد سمتم اما هدفش من نبودم اونم مثل من پیشونی

پسرشو بوسید بیا الان این بوس باید مال من بود

من با اجازتون دیگه میرم-

دختر به سمتم اومد و با نگاه بامزه ای براندازم کرد

کجا؟ تازه اومده بودیم که زن داداش-

با من بود ایا؟ زن داداشـــــــــــــــــ؟ با خجالت و خنده سرم رو میندازم پایین

حالا بعدا باز مزاحم می‌شم-

اونیکه باید بعدا مزاحم شه ماییم نه شما-

من که منظورشون رو نفهمیدم سریع گفتم

شما مراحمید-

که باعث خنده ی شاهین و بقیه شد

مهیاس قبلا اینقدر هول نبودی ها-

با استقهام نگاش میکنم نگاه شیطونش و جملش بهم میفهمونه

که منظور مامانش خواستگاری بوده وای

من اسم بچه اولمو چی بذارم؟

شاهین

با لبخند به خجالت مهیاس نگاه میکنم ! همچین لپاش گل انداخته که

اگه مامان اینا اینجا نبودن حتما یه لقمه چپش میکردم

با اومدن سرهنگ قیافه ی خجالت زدش یه—و اتیشی شد

من دقیقا میدونم دردش چیه اونم مثل من یاد اون جدایی مسخره

افتاده و مقصرش رو سرهنگ میدونه توی جام نیم خیز میشم

که پهلوم تیر میکشه و ناخواسته صورتم از درد جمع میشه

که مشت مهیاس هم سفت میشه اخه این دختر چرا اینقدر شیرینه؟

سلام پسرمن حالت خوبه؟ تو چطوری مهیاس جان؟-

یک ابروی مهیاس میره بالا سعی میکنم لبخندم رو بخورم

مرسی سرهنگ ما خوبیم چی شد تونستید امینی رو بگیرید؟-

اصلا چطوری ما رو پیدا کردید؟

حقیقتش اگه مهیاس نبود الان هیچ کدومتون نبودید با پیغامی-

که فرستاد ما رد گیریتون کردیم بعد هم با چک کردن ایمیلش و

شماره حساب پولها رو دنبال کردیم و رد امینی رو توی المان زدیم

الان هم دارن برش میگرددونن ایران واقعا ما خیلی ازت ممنونیم

مهیاس جان انشاءالله جبران کنیم

قیافه ی مهیاس حتی یک صدم هم تغییر نکرد

شما به اندازه ی کافی جبران کردید دیگه نمیخواه ازین لطفا بکنید-

مامان اینا فقط گوش میدادن و هیچ عکس العملی نشون نمیدادن

فقط سرشون به جهت صحبت کننده میچرخید

دخترم میدونم هنوز بابت اون چند روز از من ناراحتی-

اما من فکر میکردم به صلاحته وگرنه اصلا نمیداشتم

اون اتفاقا بیوفته

نگاهمو به صورت ناراحت مهیاسم میدوزم و به سرهنگ

تسلی میدم

اشکال نداره سرهنگ جان ما درک میکنیم-

ممنون پسرم ببخشید حاج خانوم انقدر درگیر بچه ها و حالشون-

شدم که شما رو فراموش کردم شرمنده

خواهش میکنم ایرادی نداره-

حیف که باید برم و نمیشه در خدمتون باشم اما خوشحال میشم یک شب تشریف بیارید منزلمون با بچه ها-

ممنون مزاحم میشیم-

فعلا با اجازه-

وقتی سرهنگ داشت خداحافظی میکرد مهیاس هم همراهش شد

و از در رفتن بیرون حالا فقط من و مامان و شایسته موندیم

هی پسره ی بی چشم و رو حالا بی اجازه ما میری زن میگیری؟-

بدون توجه بهش به مامان غمگینم نگاه میکنم تا بتونم توجیهش کنم

مامان بخدا اولش به خاطر ماموریت بودو نمیتونستم شما رو درگیر کنم-

اما الان دیگه نمیتونم حتی یک ثانیه هم از فکرش بیام بیرون ببخش آگه

ناخواستنه ناراحتت کردم بخدا مهیاس خیلی خوبه

دستشو میذاره روسرم

پسر عزیز مامان کی اینقدر بزرگ شدی که عاشق بشی من آگه ناراحتم-

بخاطر حال الانته وگرنه همه ی جریان رو سرهنگ برامون توضیح داد و گفت

که چقدر عاشق همید و حتی گفت که لحظه ای که پیداتون

کردن دستاتون توی دست هم بود و آگه اینطوری نبود شاید الان زنده نبودی
د شاید این ماموریت لازم بود تا تو هم از پوسته ای که برای خودت ساخته بودی در اومدی و خود واقعیت شدی
شایسته با حرص به صحبت هامون گوش میکنه دیگه نمیتونه
ساکت بمونه
بله دیگه الان داری اینطوری ازش دفاع میکنی و خودتو میکشی-
براش و اینطوری داغون بر میگرددی لابد فردا دو روز دیگه
نمیداری من براش خواهر شوهر بازی در بیارم؟
بله که نمیدارم چشماتو در میارم-
پس من کجا بدجنس بازی در بیارم خیر سرم همین یدونه داداش-
رو دارم
برو واسه اون عروس نداشتت مادر شوهر بازی در بیار به زن من-
نزدیک شدی نشدی ها
با دستش اروم یکی میزنه تو سرم
ببین هنوز دو روز نشده منو فروختی به اون اجنبی-
بعد هم الکی ادای بغض کردن در میاره
مامان به بحث ما لبخند میزنه
شایسته مادر اینقدر داداشتو اذیت نکن مریضه-
برای امروز بسه
بعد هم روشو میکنه سمت من
تو استراحت کن مادر و نگران هیچ چیز نباش عزیز دلم-
شایسته هم خم شد جایی رو که زده بود بوسید
فکر نکن از خیرش گذشتم بعدا حالتو میگیرم-
به رفتنشون نگاه میکنم بلاخره تموم شد واقعا باید از سر هنگ تشکر کنم
بابت توضیح دادن به مادرم آگه کمکش نبود
حتما مامان اساسی حالمو میگرفت فقط نمیدونم به
پدر مهیاس چطوری باید توضیح بدم حقیقت رو

مهپاس

عصام رو میزنم زیر بغلم و راه میوفتم سمت اتاق شوور مصدومم
نامردا انقدر بد زدنش که دو تا از دنده هاش شکسته البته
با اون شکنجه هاشون هم باعث شر شدن هم خیر چون مثل اینکه
با ریختن اون نمکا روی زخماش باعث التیامشون هم شدن ای خدا
من چقدر ادبی شده ام وای—— امروز قراره هر دومون رو مرخص کنن
من نمیدونم اینکه حالش خیلی بد نیست چرا این همه میخوابه
یک نقشه پلید میاد تو سرم میرم سمت اتاق سرپرستاری
سلام خانوم پرستار-

سلام عزیزم چه کمکی از دستم برات بر میاد؟-
سرمو با خجالت میندازم پایین
حقیقتش لباسم پاره شده میخواستم بدونم نخ و سوزن دارید؟-
اره عزیزم صبر کن برات بیارم-

اروم اروم میرم سمت تخت شاهین سعی میکنم هیچ صدایی
تولید نکنم بالای بلوزش رو میگیرم توی دستم و شروع میکنم
میدوزمش به بالشت اخر هم بالشت رو میدوزم به تشک
یک....دو.....سه..... با صدای بلند داد میکشم
شاهین؟؟؟؟؟؟-

اینقدر محکم از جاش میپره که لباسش پاره میشه
!!! اخ-

دو تا پرستاری که از صدای من ترسیدن هجوم میارن تو اتاق
قیافه شاهین با اون لباس پاره باعث میشه بترکم از خنده
بخاطر پای چلاقم میشینم رو صندلی و د بخند
پرستار مسن تر سرشو تکون میده و همینطور که دست همکارش رو میکشه زیر لب میگه
جوونی کجایی! قدر این لحظه هاتون رو بدونید بیا بریم گرمی جان-
لبخندم رو میخورم و به قیافه ی دردمند شاهین نگاه میکنم

خوبی؟-

فک کنم بخیه هام باز شده-

با نگرانی میرم سمتش و میشینم رو تخت و سعی میکنم برش گردونم تا پشتش رو ببینم

برگرد بذار ببینم شاید باید دکتر رو خبر کنم-

وقتی میبینم هیچ کاری نمیکند دست از تلاش برمیدارم و نگاهش میکنم

اخه من چطوری حال تو رو بگیرم؟ چرا تو اینقدر شری اخه؟-

الان من با این وضعیت و این لباس پاره چیکار کنم؟

خب تو خوابیده بودی منم حوصله ام سر رفته بود خوب میخواستی نخوابی-

تا این ساعت

نگفتی من الان چطوری لباس عوض کنم با این زخم ها؟-

به من چه تو هرکولی زورت زیاده تو الان باید چسبیده بودی به تخت-

نگاهش پر از شیطنت میشه

حالا خودت باید بری ی پیراهن بیاری تنم کنی-

اوف_____ فک کن

از کجا بیارم تو این بی در و دروازه-

حرص نخور مامان برام آورده تو کمده-

لنگون لنگون پیراهنش رو میارم و میشینم کنارش

صورتتم داغ کرده اروم طوری که با بدنش تماس نداشته باشم

پیراهن بیمارستان رو درمیارم نگام روی نیم تنش سر میخورم

پر از زخمه دستم رو اروم میکشم روشن

ببین چیکارت کردن کثافتا الهی دستشون بشکنه نگاه کن-

بدن شیش تیکه شوورم رو چطوری شیشصد تیکه کردن

دستم رو میگیره توی دستاش

خانوم کوچولو گریه نکن! منو ببین مهم اینه که تو سالمی منم زنده ام-

دیگه چی میخوایم؟ تازه به همین زودی ها مال من میشی اون وقت تلافی همه چیز رو در میاری

تا خواستم جوابشو بدم در با صدای بدی باز شد فک کنم ما بیشترین

سروصدا رو توی این بیمارستان ایجاد کردیم

یا ابوالفضل کی بابای منو خیر کرده؟ بابا مثل من یک تای ابروشو

داد بالا

مهپاس برو بیرون ببینم-

با احتیاط از جام بلند میشم و خیلی اروم میزنم از اتاق بیرون وقتی

بابام این ریختیه هیچ کس جرات نداره رو حرفش حرف بزنه

شاهین

به صورت پر از عصبانیت آقای سلیمی نگاه میکنم

سلام پدر-

علیک سلام داماد قلبی حالت چطوره؟-

من باید براتون توضیح میدادم میدونم اما واقعا تو اون شرایط نمیشد-

حالا میشه مثلا؟ چرا فک کردی الان به توضیحاتت احتیاج دارم؟-

حالا که بهم دروغ گفتی الان که دخترم رو تو بدترین شرایط ممکن بردی؟

الان که داشتی دخترم رو دستی دستی برای یک

ماموریت مسخره به کشتن میدادی؟ ها؟ چرا فکر کردی به توضیحاتت احتیاج دارم؟

من میدونم که دروغ گفتم اما باور کنید لازم بود بخدا مهپاس از اول از-

همه چیز خبر داشت ما مجبور بودیم فیلم بازی کنیم

عذر بدتر از گناه میاری؟ مهپاس هم بابت این قضیه تنبیه میشه بدون شک-

اجازه بدید من توضیح بدم-

وقتی اخمشو و سکوتش رو دیدم وقتو از دست ندادم شاید این آخرین باری بود

که میتونستم دلشو بدست بیارم و ارومش کنم

این ماموریت واسم مهم بود چون مدت طولانی ای بود که دنبال این-

باند بودیم کارشون فقط قاچاق مواد نبود چند نفر ادم رو هم کشته

بودن اما چون طوری نشون دادن که انگار خودکشی بوده سندی

نداشتیم وقتی اون روز توی کلانتری مهپاس خودشو معرفی کرد و گفت

خوشحال میشه که با ما همکاری کنه سر هنگ گفت این تنها راهه شرکت
مهپاس بهترین راه واسه نفوذ بود اصلا قرار نبود مسئله به خانواده کشیده بشه
اما مهپاس نظرش این بود که این بهترین راهه میخواستم بعد از اتمام ماموریت پیام و
حقیقت رو بگم اما هیچ وقت فکرشم نمیکردم
که کارم به این دیوونگی بکشه
اخمش هنوز پا برجاست
تو دقیقا کاری رو کردی که مهپاس میخواست و من سالها بزور-
دور نگه داشته بودمش نمیدونم پیش خودت نگفتی که چطوری سر هنگ
به یک نفر به این راحتی اعتماد کرد؟ چون اون دختر من بود
!سر هنگ سلیمی دوست صمیمی سر هنگ و پدرت
سر هنگ سلیمی؟ دوست پدرم؟ پس شما از اول هم خبر داشتید-
بجای شما ما بازیچتون بودیم
وسط حرف بزرگترت نپر بچه چون تا تهش گوش کن-
برای چند ثانیه ساکت شد
یادمه وقتی علی رو کشتن همه ی صحنه های اون جنایت یادمه-
بهترین دوستمو کشتن و من نتونستم کاری انجام بدم حسابی داغون
شده بودم روحیم هر روز خشن تر میشد تورو میدیدم از دور
و نابود تر میشدم نگاه تو هم مثل من هر روز بدتر میشددیدم کم کم سنگ شدی ترسیدم تمام تنم از اینکه همین اتفاق برای بچه ی منم
بیوفته
کشیدم کنار مثل یک ترسو خودم و خانوادم رو پنهون کردم اما فایده ای نداشت تو مهپاس رو پیدا کرده بودی و وارد راهی کردی که
من
ازش دورش کرده بودم مهرداد (همون سر هنگ خودمون) بهم گفت از همه چیز عملیاتتون نقش تو و مهپاس اولش مخالفت کردم تا
اینکه باباتو
دیدم تو خواب بهم گفت راهه بچه ها همواره تو نشو دست انداز
خودم رو زدم به خرید تا شما ها گولم بزنید اما الان باید جبران کنی
و بعد بدون اینکه بذاره یک کلمه حرف بزنم رفت
مهپاس

بابام از در اتاقه شاهین اومد بیرون با ترس میرم سمتش دستش میاد بالا

چشمم رو میبندم دستش دورم حلقه میشه و تو اغوشش فرو میرم

دختر بابایی حالت خوبه؟-

خودمو اساسی لوس میکنم

اره خوبم بابا جونم-

حقته الان بزخم با دیوار یکیت کنم اما جلوی مادر این پسره و سرهنگ اجترامت رو نگه داشتم اما این اولین و آخرین بارت بود که - بهم دروغ میگفتی

قول میدم بابایی-

روی سرم رو بوسید و رفت سمت خانواده شاهین مامان شاهین

بعد از احوالپرسی گفت

اقای سلیمی اگه اجازه بدید ما اخر این هفته خدمت برسیم برای خواستگاری هر چند یکم دیره شما ببخشید-

بابام دستشو گذاشت روی چشمش و گفت -قدمتون روی چشم

نیشم شل شد

به لباس سفید بلندم نگاه میکنم بالا تنش تنگه و نگین های یکدستی دارهدامن حریرش پوستم رو قلقلک میده موهام رو باز درست کردن و روش یک تور بلند گذاشتن که از پشت تقریبا از دامنم هم بلند تره ارایش صورتم خیلی سادست اما واقعا باعث تغییرم شده

عروس خانوم داماد منتظرته-

اروم به سمت شاهین میرم توی کت و شلوار سفیدش عالی شده

میگفت چرا فقط تو باید سفید بپوشی منم دارم خوشبخت میشم

با این حرفش باعث شد بابت داشتنش به خودم افتخار کنم

تور روی صورتم رو میده بالا

مهپاس همیشه کنارم بمون حتی فکر بی تو بودن هم-

دستمو میذارم رو لباش

هیس حتی حرفش هم نزن-

دستمو میگیره توی دستش

بریم پیش بسوی یک شب رویایی-

تا اخر شب با همه زدیم و خوندیم و رقصیدیم

اخر جشنه حتی دیگه نمیتونم رو پاهام وایسم موقع خداحافظیه

و شروع ماه عسلمون

مامان و بابا رو بوسیدم و چند لحظه تو بغلشون موندم اما نذاشتم

حتی یک قطره اشک از چشمام بریزه به سمت قیافه محزون مهران رفتم

داداشی تا اینجاشو حلال کن تا بعدا منو شاهین دوتایی اذیتت کنیم-

منو تو اغوش برادرانش گرفت

اخه چرا تو باید زن یکی بدتر از خودت شی؟ فک کنم تا بخوام زن بگیرم تو و اون شوهر چلغوزت مو رو سرم نذارین-

یدونه میکوبم رو پاش و با بقیه خداحافظی میکنم به سمت بی ام و

شاهین میرم سققش رو باز میکنه و راه میوفته با سرعت مناسب میروونه

شاهین کجا داریم میریم؟-

سورپرایزه الان هم یکم بخواب تا برسیم-

سرمو به صندلی تکیه میدم و چشمام گرم میشه

حس میکنم دستشو میذاره زیر بدنم و بلندم میکنه اروم لای

پلکامو باز میکنم و دستمو دور گردنش حلقه میکنم

رسیدیم؟-

اره چشماتو ببند-

مذارتم پایین

چشماتو باز کن-

از دیدن منظره روبروم کپ میکنم

کلبه ای که اولین بار با هم اومدیم دور تا دورش با چراغای ریزی

تزیین کرده انقدر خوشگله که حد نداره باهم به سمت

داخل حرکت میکنیم همینکه درو باز میکنم و میرم تو

یک عالمه برگ گل رز میریزه روی سرم به در و دیوار اتاق نگاه میکنه پر از بادکنکای قلبیه روی همه بادکنکا نوشته دوستت دارم
روی

یکیشون که از همه بزرگتره نوشته مهیاس

از شوق میپریم بقل شاهین دستمو دور گردنش و پاهام رو دور کمرش حلقه میکنم سرم رو توی گودی گردنش میذارم

وای شاهینی دیوونتم چقدر اینجا قشنگه-

هدیه ی عروسیمونه به تو-

سرم رو بلند میکنم ناخودآگاه تمام نگاهم پر از عشقتش همیشه

ناخودآگاه چشمم میلغزه روی لباش اونم مثل من

گرمی لب هاش تمام وجودم رو ذوب میکنه عملیات عاشقانه ی ما از همونجایی که شروع شده همون جا هم وارد مرحله ی دیگه ای میشه

اینبار دنبال قاچاقچیا نیستیم اینبار میخوایم باهم زندگیمونو بسازیم

لباشو ازم جدا میکنه و زیر لب زمزمه میکنه

دیوونه وار عاشقتم-

پایان

25/6/1392

س.ط